

ون

OCT 15 1981



Ketabton.com



هيواد او انقلاب د ساتنې په لاره کې دېنو خدمتونو له امله د هغو پسه اخیستلو پرېا لې شوی عفوی ته ورکېږي . په دغه غونډه کې چې ددی امله د انقلابي شورا د مقر د دلکشا په ماڼۍ کې شوی وه دگوند دمرکزي کميټې د سيا سي بيرو غړي اود وزيرانو د شورا رئيس سلطا نعلی کښمنند ، د ملي دفاع وزير بريد جنرال محمد رفيع ، د انقلابي شورا د رئيسه هيات د صدر مرستيالانو تورن جنرال عبدالقادر او بريدجنرال گل آقا، لوی درستيز تورن جنرال بابه جان اود وسله وال پوځ د بيلو بيلو قطعو قوماندانانو او سياسي امرينو برخه در لوده .



دافغانستان دځلک دموکراتيک گوند دمرکزي کميټې عمومي منشي اودافغانستان د دمو کراتيک جمهوريت د انقلابي شورا رئيس بېرک کارمل ، کله چې دهيواد د خپلواکي دپيرته اخیستلو ۶۲د کاليزی له امله وينا کوي .

عنوا نې بېرک کارمل منشي عمومي کميټه مرکزی حزب دمو کراتيک خلق افغانستان و رئيس شورای انقلابي جمهوري دمو کراتيک افغانستان تلگرام تبريکيه به منا سبت شخصيت ودومين سا لگرد استرداد استقلال افغانستان از طرف پالوشو نسي رئيس شورای جمهوري ، جمهوريت مردم مجا زستان به کابل موا صلت

درئيسه هيات او حکومت له خوا د وشوه .
بهر نيو چارو د وزارت د هر کليو
د افغانستان دځلک د دموکراتيک
گوند مرکزی کميټې عمومي منشي
دافغانستان د دمو کراتيک

اقتصاد و پياوړتيا

د افغانستان د خلک دمو کراتيک گوند د مرکزی کميټې عمومي منشي دانقلابي شورا رئيس بېرک کارمل



دافغانستان دځلک دموکراتيک گوند دمرکزي کميټې عمومي منشي اود افغانستان د دمو کراتيک جمهوريت دانقلابي شورا رئيس بېرک کارمل ، کله چې دگوند دکنترول دکميسيون دسيمینار گډون کوونکی د انقلابي شورا په مقر کې منلی دی .

کرده است .
د افغانستان د خلک دموکراتيک گوند د مرکزی کميټې عمومي منشي اود افغانستان د دمو کراتيک جمهوريت د انقلابي شورا رئيس بېرک کارمل د اسد په ۲۸ له غرمي

جمهوريت د انقلابي شورا رئيس بېرک کارمل د اسد په ۲۵ نيټه له غرمي وروسته په څلور و بجو د وسله وال پوځ د بيلو بيلو قطعو هغه شمير قوماندانانو او سيا سي امرينو ته دميرانی او خدمت نښانو نه او مډالو نه د ميرانی او قهرمانی اود

جمهوريت دو سله وال پوځ دگوندی فعالينو غونډه د اسد په ۲۵ نيټه له غرمي مخکي د افغانستان دځلک دموکراتيک گوند دمرکزي کميټې د عمومي منشي دافغانستان د دموکراتيک جمهوريت دانقلابي شورا د رئيس بېرک کارمل په مشري د انقلابي شورا په مقرکي

اوددوی محترمی ميرمنی د اسد په ۲۹ نيټه شپه په هغی ميلستيا کې گډون کړی وو چې د افغانستان د خپلواکي دپيرته اخیستلو د دوه شپيتمسي کاليزی په وياړ د افغانستان ددموکراتيک جمهوريت د انقلابي شورا

سوسیا لستی چکو سلوا کیا ولوبو-
میر شتر و گال صدراعظم آن کشور
به کابل موا صلت کرده است .

• • •

بیرک کار مل منشی عمومی کمیته
مرکزی حزب دمو کراتیک خلق افغا-
نستان و رئیس شورای انقلاب بسی
جمهوری دمو کراتیک افغا نستان
ساعت پنج بعد از ظهر دوم سنبله والی
های ولایات کشور را در قصر گلخانه
مقر شورای انقلابی پذیرفته با آنها
صحبت رفیقانه و دو ستانه انجام
دادند .

• • •

بتاسی از پلا نهی انکشافی و
عام المنفعه دولت جمهوری دمو کرا-
تیک افغا نستان بعد از ظهر ۴ سنبله
سنگ تهداب بزرگترین پروژه
رهایشی بناروالی کابل بنام پروژه
شهر آرا توسط سلطان علی کشتمند
رئیس شورای وزیران جمهوری
دمو کراتیک افغا نستان گذاشته
شد .

روما نیا عنوانی نیکو لای چایسیسکو
منشی عمومی حزب کمو نست و
رئیس جمهور جمهوری سوسیالیستی
رومانیا به بخار ست مخا بره گردیده
است .

در ین تلگرام اظهار اطمینان شده
است که روابط دو ستانه و همکاری
های برادرانه میان احزاب ، حکومت
و مردمان هر دو کشور به نفع تحکیم
صلح در جهان هر چه بیشتر توسعه
و گسترش خواهد یافت .

• • •

به منا سبت شصت و دو مین
سالگرد استرداد استقلال افغانستان
عنوانی بیرک کار مل منشی عمومی
کمیته مرکزی حزب دمو کراتیک
خلق افغا نستان و رئیس شورای
انقلابی جمهوری دمو کراتیک افغا-
نستان تلگرام های تبریکیه از طرف
کو ستاف هو ساک منشی عمومی
کمیته مرکزی حزب کمو نست
چکو سلواکیا و رئیس جمهور جمهوری



اعلیحضرت امان الله خان غازی که در دوره زمام داری وی مردم دلیر
افغا نستان استقلال کشور شانرا حاصل کردند

مخکی د هیوادد مرکز او ولایا تو د
گوندی کنترول د مسوولینسو د
سیمینار بر خه وال د انقلابی شورا
دمقر گلخانی په ما نی کی ومنل او
په آزاده صمیمی او دمو کراتیکه
فضا کی پی ورسره خبری وکری .

• • •

از طرف بیرک کارمل
منشی عمومی کمیته مرکزی حزب
دمو کراتیک خلق افغا نستان و رئیس
شورای انقلابی جمهوری دمو کراتیک
افغانستان تلگرام تبریکیه به مناسبت
روز ملی جمهوری سوسیالیستی



سلطانعلی کشتمند رئیس شورای
وزیران هنگا میکه سنگت تهداب
پروژه رهایشی شهر آرا رامیگذارند



مردم سلحشور و با شهادت افغانستان در طول تاریخ باستانی کشور ما همواره از استقلال و حاکمیت ملی و تمامیت ارضی کشور خویش چون مردمک چشم دفاع نموده و در این راه مقدس از دادن هیچ نوع قربانی دریغ نکرده اند .

بیول کامل

شنبه ۷ سنبله ۱۳۶۰ ، ۲۹ آگست ۱۹۸۱

یک روز فراموش ناشدنی در تاریخ کشور ما

روز بیست و هشتم اسد مصادف به روز استرداد استقلال کشور عزیز ما بوده و در تاریخ کشور ما روز فراموش ناشدنی و افتخارات بس عظیم مردم دلیر و سلحشور ما بشمار می رود .

تجلیل و قدر دانی ازین روز در حقیقت توصیف و ستایش از مقام سترگ آزادی و آزادیخواهی و قهرمانی ملتی است که در طول تاریخ پنجاه و سه ساله خود هیچگاه می سر تسلیم را در مقابل هیچ قدرتی فرو نیاورده و تسلط هیچ کشور بیگانه را قبول نکرده با افتخار و سربلندی زندگی نموده است .

اری ملت افغان بخت نخستین سرسلسله جنبان نهفت آزادی خواهی در آسیا علیه بزرگترین قدرت استعماری جهان، یعنی امپراطوری بریتانیای کبیر که آفتاب در فلکش غروب نمی کرد بیا خواست و بانگستن اولین حلقه زنجیر استعمار در قلب آسیا در سال ۱۹۱۹ ع استقلال خود را حاصل نمود .

شکست افتضاح آمیز و مرگبار بریتانیای کبیر و رانده شدن آن از خاک مقدس ما دولت انگلیس را بر آن داشت تا بغضات تلافی این شکست و رسوایی بین المللی خود در صدد انتقام بر آید و بار دیگر استقلال و آزادی ما را که به قیمت خون هزاران انسان دلیر و قهرمان ما بدست آمده بود در معرض خطر نابودی قرار دهد . حافظه تاریخ بیاد دارد که چگونه دولت انگلیس علیه دولت نو به استقلال رسیده افغانستان و پروگرامهای اصلاحی دوره امانی دست به توطئه و دسیسه زد و چگونه با اعمال شیطانی اش با فرستادن اجنت های خود در لباس ملای لنگ و لارنس و غیره مردم شریف ما را بر انگیزت و با استفاده از عقاید دینی و شرایط اجتماعی مردم ما به تبلیغات زهر آگین پرداخت و آنها را تحریک و اغوا کرد که گویا امان الله خان کافر و پلان های اجتماعی و اقتصادی او مخالف اسلام است .

به این ترتیب دولت استعماری انگلیس به آرزوی خود رسید یعنی با سقوط دولت امانی و رویکار آوردن و به قدرت رسانیدن اجنت

د یگرش یعنی نادر غدار ، آزادی و استقلال کشور ما عملاً در معرض خطر نا بودی قرار گرفت . چنانچه مردم ما خوب بیاد دارند که دوره زمام داری آل یعنی تاریکترین و سیاه ترین صفحات تاریخ کشور ما را تشکیل می دهد ظلم و استبداد ، ترور و اختناق ، فقر و بدبختی و بیعدالتی در تمام زوایای زندگی مردم ما بسایه شومش را گسترده بود . آزادیخواهان و وطن پرستان ما به گونه های مختلف و وسایل گوناگون به جوبه دار بسته شدند به زندانها و سیاه چالها انداخته شدند و غرور آزادی خواهی و آزاد منشی شان سرکوب می گردید مگر دولت های غیر مردمی و دشمنان آزادی نتوانستند صدای آزادیخواهی خلفای ما را خفه سازند . فرزندان برومند و وطن پرستان صدیق این خطه مرد آفرین که آزاد منشی و وطن پرستی را از نیاکان خود به ارث برده اند علیه این اوضاع و احوال نابسامانی تفاوت نه نتستند . نهفت های آزادی خواهی و جریان های روشنفکری براه افتاد و مبارزات مردم ما در جهت رسیدن به حقوق و آزادی های انسانی شان با تشکیل ج.د.خ. شکل منظم و منسجم را بخود گرفت . در نتیجه همین مبارزات اصولی و منطقی و بحکم ضرورت تاریخی و تکاملی جامعه ما انقلاب نوساز به بیروزی رسید و یکبار دیگر زحمتکشان ما از قید هر نوع ظلم و استبداد و استعمار و استثمار رهایی یافته و شاهد آزادی واقعی را در آغوش کشیدند .

انقلاب نور نقطه عطفی است در تاریخ کشور ما که برای نخستین بار زحمت کشان ما را حاکم بر سر نوشت شان نمود و آزادی و استقلال مردم زحمت کش ما را تضمین کرد و دست استعمار و کشور های استثمار گر را از دامان پاک و وطن قطع کرده و عملاً مانع سودجویی و بهره کشی آنها گردید . مگر از آنجایی که منافع این دولت در کشور ما بخطر افتاد همه دشمنان داخلی و خارجی ما در یک صف تا مقدس علیه مردم و وطن و انقلاب ما قرار گرفته و با دسایس، تبلیغات تحریکات و مداخلات بیشتر مانه انقلاب و

آزادی مردم ما را مواجه به خطر ساخته اند . اکنون ما شصت و دومین سالگرد استرداد استقلال کشور عزیز خود را در شرايطی تجلیل می نمایم که یکبار دیگر آزادی و استقلال ، حاکمیت و تمامیت ارضی کشور ما دستخوش يك خطر و توطئه بین المللی گردیده است دشمنان مردم و انقلاب ما برای بیاده کردن اهداف شوم شان ظاهراً خود را در لباس حاکمان سینه چاک (؟) اسلام در آورده و به بهانه ای که گویا اسلام در کشور ما بخطر افتاده است با استفاده از عقاید مذهبی و عدم آگاهی سیاسی و بیسوادی، مردم شریف ما را فریب داده و آنها را تحریک و اغوا می نمایند و در برابر حزب و دولت انقلابی شان قرار می دهند .

این مداخلات بشیرمانه دشمنان در امور داخلی ما مانند مداخلات خارجی در دوره امانی است تنها با این تفاوت که در آنوقت این وظیفه تا مقدس را تنها يك کشور استعماری یعنی بریتانیای کبیر به عهده داشت مگر اکنون تمام دولت امپریالیستی در تبانی با همو نیزم و ارتجاع منطقه به سر دمداری امپریالیزم آمریکا علیه مردم و انقلاب ما عمل می کنند و به بهانه دفاع از اسلام در امور داخلی ما مداخله بیشتر مانه و خائنه می نمایند تا بتوانند مردم شرافتمند ما را فریب داده و انقلاب را در انتظار شان بد نام و بی اعتبار جلوه دهند غافل از اینکه دیگر آن سلاح انگلیسی کهنه شده و شرایط زمان ما نسبت بگذشته فرق فاحشی کرده و مردم ما دیگر آن مردم افتاده در بند تعصبات و افکار خرافی و بیسوادی نبوده و بخوبی و فراست کامل دوستان و دشمنان شان را شناخته اند و دیگر فریب این تبلیغات زهر آگین تحریکات و فتنه گیری ها و اعمال شیطانی دشمنان را نمی خورند . انقلاب ما به پیش میرود و روز تاروز در بین توده های ملیونی خلق های زحمتکش ما نفوذ کرده و از حمایت و پشتیبانی هر چه بیشتر آنها بر خوردار می گردد .

زنده باد مردم آزاده و شرافتمند افغانستان! درود بر شور و پروان شهیدای راه آزادی!

در این شماره



۲۸-اسد یا روز استرداد استقلال سیاسی افغانستان .

دیدنی برنخستین دوره مشروطیت در افغانستان

مردم شرافتمند ما روز استرداد استقلال سیاسی کشور خود را گرامی می دارند .

خون من فدایت باد وطن من .

فرخنده باد شصت و دومین سالگرد آزادی میهن ما .

کنگره جهانی زنان در پراگ قلم دیگری در جهت تقویت نهفت بزرگ جهانی برای صلح و خلع سلاح .

امیرعلی شیرنوایی بزرگمرد دانش و ادب .

دخیلواکی او آزادی ذکر به پشتو - لنه دیو او شعر کی .

دوم اپریل

دمینی قربانی

شرح عکس های روی جلد : عکس بالایی - اعلان استرداد استقلال افغانستان توسط غازی امان الله .

عکس پایینی - نمایی از اولین تجلیل جشن استرداد استقلال کشور در پغمان .

شرح صفحه چهارم پشتی : طاق نظری پغمان، سند زنده از استرداد استقلال افغانستان .

پنجشنبه

۲۸ اسد

پاروژا سترو داد استقلال سياسي افغانستان

عوامل و دستگاه های جهانی امپریالیزم امریکا و دیگر یاران و چاکران کاسه لیسش نجات یافت و استقلال افغانستان آزاد و مستقل در قلب آسیا برای همیشه استحکام یافت .

ازینرو شصت و دومین سالگرد استقلال افغانستان آزادی و انقلابی جشن واقعی استقلال بحساب آمده و مردم افغانستان حق دارند به حزب دموکراتیک خلق افغانستان فخر کنند و بیایند که با درک درست و اصولی مبارزه ، نجات انقلاب و استقلال افغانستان را رهبری نموده و به سوی قتل تکامل رهنمون می شود .

برافراشته باد درفش آزادی و استقلال نیرومند باد جمهوری دموکراتیک افغانستان زنده باد پاسداران راستین استقلال کشور مریک برارتجاع و امپریالیزم

و همه جانبه جنبش های انقلابی و آزادی بخش جهان ، به اشکال مختلف نبرد دست بردند تا دشمنان استقلال و آزادی کشور را که حتی روز اصلی آزادی و استقلال را به فراموشی سپرده بودند (خانلن نادری - داؤد) را از میان بر دارند و استقلال واقعی کشور را دوباره تأمین نمایند .

به همین آرزو هاو امید ها جنبش نوین انقلابی با تاسیس حزب دموکراتیک خلق افغانستان گام های متین در جهت استحکام استقلال افغانستان و سرنگونی سلطنت جباران تاریخ و جلادان خون اشام برداشت تا اینکه انقلاب شکوهمند نور برج و باروی سلطنت و جمهوری لابی داود شاهی را بطرزه در آورد و ارکان ستمگری آنرا فرور یخت .

با پیروزی انقلاب نور یکبار دیگر باد اسلاف قهرمان و جنگجوی افغان زنده گردید و فرزندان شان سر نوشت کشور را دو باره از حیطه اهر یمنان خارج نموده و با اعلام خط مشی دولت ، قلب آسیا را دوباره به پیش درآوردند استقلال افغانستان استحکام یافت .

درین مسیر طولانی تاریخی و شجاعانه ششمین جدی ۱۳۵۸ انقلاب نور را وارد مرحله نوین آن ساخت که در واقع انقلاب ، مردم ، وطن و استقلال وطن از تباهی پلان سده توسط

ساختن دولت کارگری روسیه اعتبار عظیم بین المللی گمایی نمود ، در روابط همسایگی دو کشور همسایه تأثیر همه جانبه ای را بجا گذاشت .

دولت کارگری روسیه با اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی از آغاز استقلال تاکنون بهترین روابط همسایگی را با مردم افغانستان داشته است .

و این روابط علی الرغم دسایس ، توطئه هاو کار شکنی های اجیران و گمناستگان استعمار و امپریالیزم از غم و بیخ های زلاله سر بر کرد و تا انقلاب شکوهمند نور و مرحله نوین تکاملی آن سر افراز از آزمایش زمان گذشت .

در داخل کشور بعد از سقوط دولت امانی و سرکوبی خونین و ظمیرستان و آزادی خواهان ما هرگز یاد شهدای مریکه استقلال از محافل روشنفکری و آزادی خواهی و از میان خانواده ها و مردم افغانستان دور نرفت ، تاریخ بیاد دارد که قصه های واقعی پیکار قهرمانانه علیه انگلیس اشغالگر و تجاوزپیشه با -

انتخاب یاد آوری می شود روحیه رزمندگی پیکار گران جنگ عادلانه علیه انگلیس در روح و روان فرزندان وطن آشیانه داشت .

مبارزان وطن باروشن نگه داشتن مشعل تابان آزادی و استقلال مبارزه علیه خاندان جبار نادر - داود و با داران امپریالیستی شانرا به پیش بردند و در روشنی روابط دوستانه افغان شوروی و در پرتو پیروزی های عمیق

مردم قهرمان و آزادی دوست افغانستان شصت و دومین سالگرد استرداد استقلال کشور را در شرایطی تجلیل می نمایند و یاد قهرمانان کارزار قیام ملی علیه تجاوز انگلیس را گرامی میدارند که در پرتو مرحله نوین و تکاملی انقلاب نور ، پایه های مادی و معنوی استقلال سیاسی کشور استحکام می یابد .

حافظه فنا ناپذیر زمان بیاد دارد که ارتجاع و امپریالیزم شکست خورده انگلیس ، که مردم افغانستان در قلب آسیا برای اولین بار زنجیر های اسارت و اشغالگری آنرا درهم شکست با تمام نیرو و قدرت تلاش ورزید تا استقلال سیاسی افغانستان را نیم بند و در ظاهر حفظ نمایند ، از اینرو با توطئه و دسیسه سلطنت مشروطه امان الله را سر تگون نمود و به عوض آن نوکران گوش برمان خودش خاندان نادر سخاود را به اریکه قدرت رساند .

ارتجاع و امپریالیزم طبق روحیه استعماری بعد از استقلال به وسیله خاندان سفاک نادری تمام نم مادی و معنوی کشور را که در طول تاریخ بدست آمده بود ، به چپاول برده و وحشیانه در عقب نگهداری افغانستان با هم همکاری نمودند و تا توانستند جلو پیشرفت و ترقی را در بخش های اجتماعی و اقتصادی که ضامن اصلی استقلال سیاسی می باشد گرفته و افغانستان را در حصول زمامداری خاندان جلاد پیشه نادر از کاروان ترقی دور نگه داشتند .

استقلال و آزادی افغانستان که با رسمیت

اول قرن نهم) به سال ۱۹۲۳ جنبش مشروطیت به پیروزی رسید و به دنبال آن از سالهای ۱۹۲۴ تا ۱۹۲۸ عراق و سوریه یکی بعد دیگری رژیمهای مشروطیت را بنیاد گذاشتند.

و اما در کشور ما که بر نامه های اصلاحی در دوران امیرشیرعلی (سالهای ۱۸۷۸ - ۱۸۶۲) از بالا آغاز یافته بود با هجوم غارتگرانه امیر یا لیستهای تاراجگر انگلیس طومارش تا آغازنده بیستم پیچیده ما نده و مجال آنرا نیافت ما از زیر پاشنه های خونین امیری چون امیر عبدالرحمن قد راست کند.

دوران امیر حبیب الله امیری که سلطنتی را به تظاهر به تقوا آغاز کرد و استبداد پدرش (امیر عبدالرحمن) که دیگر برای ادا مه تمیل سیاست اختناق او در

میان مردم امکان نشی از دست داده بود با پیش کشیدن نکاتی که با سیاست امیر عبدالرحمن متفاوت بود، آغاز نهاد شد زندانها نیمه جان سیاه جاها از زندانها بیرون آورده شد به تسویب بستنهای چشم کشیدن آنها دست و گوش بریدنهای محکومین ظاهرا جایش را به سالهای متفاوت حبس خالی کرد چنانچه خود شش نکاتی را در



مشروطه خواهان اول

ب - رود

نظری بر نخستین دوره مشروطیت در افغانستان



ملا فیض محمد هزاره

ژوندون

جنبش مشروطیت در وطن ما جنبشی است بسیار دیر رس که دیر سرش را از زیر پاشنه های سلطنت های استبدادی بلند کرد و هنوز زنده تا و خمیده اش را راست نکرد بود که پاشنه های بولادین امیری (امیر حبیب الله) که سر آغاز سلطنتش با تقوای ظاهری همراه بود برگزیده مردان پیشا هنگ جنبش فرود آمد و قامت خمیده جنبش را خمیده تر ساخت.

دور نخست جنبش مشروطیت در کشور ما همانگونه که در آغاز گفتیم دیر رس بود. اروپایی که در قرن سیزدهم پانهاد های مادی اقتصاد سرمایه داری زمینه جنبش ضد استبداد قرون

وسطایی را بریزی می کرد. با اعلام «حقوق پارلمان» انگلیس مشروطیت را نهاد بگذار می کرد و انقلاب قرن نهم فرانسه با اعلام «حقوق بشر» نمودی دیگری از پیروزی جنبش بر سیستم استبداد قرون و سلطایی اروپا بود. بیدایی بنیاد های مادی، اقتصاد سرمایه داری در شرق زمین که با جنبش های مشروطه خواهی همراه بود، کشور های دور و نزدیک و سر زمین ما را نیز یکی بی دیگری در قرن نهم به حلقه این نهضت کشاند. نخست ترکیه و به دنبال آن ایران با پیش کشیدن برنامه های اصلاحی به نظامهای سیاسی مشروطیت دست یافتند. در مصر بسیار دیر تر از اصلاحات محمد علی خدیو (در نیمه

این زمینه به منا به مقرراتی در کتاب کو توالی چنین نگاشته است : «سر از امر و زیست و نو زیقعه ۱۳۳۰ قمری کور کردن انسان موقوف و عوض آن دوازده سال حبس ، عوض پوش بریدن شش سال حبس و عوض دست بریدن در صورت غیر شرعی ده سال حبس مقرر شد و این فقرات سیاست حکمی میباشد . هرگاه شرعی باشد السن بالسن والجروح قصاص . این حکم را تحریر کردم و به توفیق الهی خود من به همین قرار رفتار خواهم کرد انشا الله تعالی . جهت سلاطین افغانستان که بعد از من برسند اگر از اولاد من بودند این فقرات را وصیت و اگر از اولاد من نبودند نصیحت بدانند فقط» .

اما این ظواهر امر بود او خود در شکستن مقررات موضوعه اش دست درازی داشت . سردار محمد عظیم خان را که از ما و را النهر بر گشته بود ، بخاطر خواهی که با لباس سرخ براسپی سوار است و تعبیر رفقا پیش که روزی پادشاه خواهد شد به گوشش رسا نیندند و او هم بنابه قضاوت همنشینان یاوه گویش او را به شکل و حشیا نه ای در ارگت سنگسار کردند و همینسان عاشق و معشوقی را به جرم رابطه نامشروع آنهم در عهد امیر عبدالرحمن عاشق را به دار و چشم معشوق را نیشتر زدند .

چنین بود نتیجه مقررات امیر ولی با آنهم از شدت همه گیر سیاست اختناق پدرش کاسته بود او در درازای دوران زمامداریش سیمای متفاوتی از خود نشان داد از میان چهره ها و کرکترهای متفاوت او ، یکی هم کرکتر حمایت گر فرهنگ او ست در عهد او مکتب حبیبیه و شاخه های ابتدایی



عبدالرحمن لودین



غلام حیدر خان چرخ

آن دارا لمعلمین ابتدا بی ، مکتب حربیه ، مکتب ابتدا بی نورستان بنیاد گذاشته شد مطابع تیپوگرافی و زنگوگرافی در همین دور به کار آغاز کرد و علاوه مطابع لیتوگرافی ، خطاطی و حکاکی هم در همین دور متکامل تر شد به سال ۱۹۰۹ در زمان او نخستین بار موترها به کابل آورد شد و در کنار آن تاسیسات ساختمانی و پرسونل ترمیمی آن تربیت و اساس گذاری شد . فابریکه های پشمینه بافی ، چرمگری ، تولید برق جبل السراج و بسیاری از تاسیسات دیگر چون شفاخانه ها ، نهرها ، بندها ، سرکها ، پلها ، رباطها و قصرها هم در عهد او که با کارهای خرد دیگری همراه بود ، به میان کشیده شد و مهمتر از همه تجارت هم در همین دور فزونی گرفت .

بخش فرهنگ معنوی او تنها به ایجاد مکتبها محدود نماند . کتابخانه ها ، نشریه ها و تبادل این نشریه ها بانشریه های خارجی نیز در این دور آغاز یافت .

بدینسان پیش کشیدن این ریفورمها ، تبارز قشر روشنفکران نیز در کنار داشت ، قشری که در ارتباط با نهضت های مشروطه خواهی جهان و منطقه در صحنه سیاسی کشور تازه قدمی کشید نهضت در آغاز دفاع ساد بورژوازی ملی تجاری را در چارچوب رشد و تکامل اقتصادی آن دنبال کرد و بعد ها این دفاع دانش را تا سطح مبارزه سیاسی (تجدید قدرت بی سرحدشاه ، تحصیل استقلال افغانستان و به وجود آوردن قانون اساسی) گسترده و پایه های نهضت بد فرجام مشروطیت دور نخست را پی ریزی کرد .

نا تمام

روز استرداد استقلال سیاسی کشور خود را گرامی می‌دارند



خلیل‌الله (رحمانی) سرباز قطعه ۵۲ مخبره

زیرا بخوبی در یافته اند که همه نیروی های
ارتجاعی و امپریالیستی چه در گذشته و چه در
زمان حاضر نه خواسته اند و نمی خواهند که
ما کشور خود را آباد سازیم و مردم خود را
در شاهره ترقی و سعادت سوق دهیم . بنابر
آن همه زحمتکشان افغانستان همچنانیکه در یک
جبهه متحد ملی در سال ۱۹۱۹ ع یا ۱۲۹۸
ه ش استعمار انگلیس را به شکست مواجه
ساختند امروز نیز که در برابر جنگ اعلام نشده
ارتجاعی هژمونستی و امپریالیستی تسلط
دارند دست بدست هم می‌دهند و در جبهه ملی

وسیع پدر وطن متحد میشوند .
وازم سنگر بزرگ ملی از استقلال شرف و
انقلاب و مردم خود دفاع مینمایند .
بخصوص جوانان آگاه و انقلابی کشور
می نمایند ، بخصوص جوانان آگاه و انقلابی ما
که در شرایط دشوار کنونی رسالت
بسی بزرگ ملی را بدوش دارند بادرک کامل این
رسالت عظیم و بطور روز افزونی آگاهانه و
داوطلبانه حاضر می‌شوند تا به صفوف قوای
مسلح کشور به پیوندند و مانند اجداد و نیاکان
حماسه ساز خود از شرف و آزادی خود حراست
نموده بر حماسه های ملی مردم خود به افزایند .
۲- محترمه سونیا معلم کورس سواد آموزی
ریاست پروژه آب و برق بادم باغ در ارتباط
بروز استرداد استقلال کشور چنین میگوید :
اگر در تاریخ کشور خود به مداخلات بی
شرمانه استعمارگران نظر اندازیم خواهیم
دید که آن ها به چه شیوه ها و اصالیبی باعث

خصلت استعماری اش آرام نه نشست و با
رویکار نمودن خاندان نادر برای بیش از نیم
قرن مردم ما را در آتش ظلمت و ذلت کثابندولی
خوشبختانه مردم متدین و خدا پرست
میهن ما با وجود توطئه ها و تحریکات قومی ،
دینی و مذهبی انگلیس و دیگر دشمنان خود در
بدترین شرایط بیش از نیم قرن از استقلال
پاسداری نمودند و اکنون که استقلال واقعی آن ها
کشور خویش چون مردمک چشم حراست و
تحقق پذیرفته است و بایر روزی انقلاب نجات
بخش ثور همه دروازه های سعادت و خوش بختی
بروی شان باز گردیده است توطئه ها و
تحریکات ارتجاعی هژمونستی و امپریالیستی
علیه مردم میهن و انقلاب مانیز زیاد تر گردیده
است ولی چون مردم ما از آغاز کارو شکل
و اهداف فعالیت های خراب کارانه قدرتهای
استعماری و امپریالیستی آگهی کامل دارند و
تاریخ کشور ما نیز شاهد و گویای فجایع رفت
بار آن ها است زحمتکشان آزاده میهن مادیر
فریب آن هارا نمی‌خورند و اغوا نمی‌شوند



سونیا معلم کورس سواد آموزی پروژه آب و برق بادم باغ .

روز ۲۸ ساسد مصادف است بروز استرداد
استقلال سیاسی کشور محبوب ما افغانستان
باستان و این درست همان روزی است که
هجوم افغانهای دلیر و حماسه ساز بزرگترین
نیروی استعمار گسر جهان (بریتانیا) را
به لرزه در انداخته به شکست مرعبار و
الفضاح آمیزی مواجه گردانید و مجبور بر برسمیت
شناختن استقلال سیاسی کشور ما نمود .
در ارتباط به این روز مسعود و خجسته
دایور تر مجله باتنی چنداز نماینده گان اصناف
مختلف زحمتکشان آزاده کشور بیای صحبت
نشسته رایوری را در زمینه ترتیب داده است
که در ذیل از نظر شما می‌گذرد :

یکتن از سر بازان شجاع و دلیر اردوی
انقلابی ما بعد از آنکه حلول شصت و دومین
سالگرد استرداد استقلال کشور را به کافه
مردم نجیب و باشهامت افغان تبریک می‌گوید
پیرامون ارجمندی این روز باشکوه چنین ابراز
وی می‌افزاید : انگلیس این دشمن بد نهاد
مردم افغانستان که باقیام ملی مردم افغانستان
در سال ۱۹۱۹ به زانو در آمده مجبور گردید تا
استقلال سیاسی کشور ما را بر سمیت بشناسد
بعد از حصول استقلال افغانستان نیز بنابر

عناصر ضد ترقی به عهدستی استعمار انگلیس صورت گرفت با گذشت مدت نه چندان درازی زمام امور کشور به کسانی تعلق گرفت که جز خدمت به ارتجاع و امپریالیزم هدف دیگری نداشتند و بدین ترتیب کشور ما از همراهی با تمدن جهانی به عقب نگه داشته شد .

نظام رسوا و تاریخ ده فیودالی و ماقبل فیودالی در کشور مستقر نگه داشته شد و همه زحمتکشان افغانستان در محرومیت و مایوسیت قرار داشتند ولی مردم آزاده خوی و ترقی خواه ما دست از مبارزه عادلانه بر نداشتند و بیکار بر حق خود را بر ضد همه قدرت های استعمار گر و استعمار گر ادامه بخشیده بابه پیروزی رسانیدن انقلاب آزادی بخش تور آزادی واقعی خود را حاصل نمودند و به سر - نوشت خود مقرر گردیدند .

او میگوید : بر خلاف آنکه در دوران زمامداری خاندان منور وابسته به ارتجاع و امپریالیزم یعنی دودمان سیاهیچی سرنوشت ما کارگران به فقر سوق داده می شد و روز بروز برنج هاو آرام ما افزایش به عمل می آمد پس از پیروزی انقلاب شکوهمند تور تحولات عمیق و بنیادی ای در حیات و زندگی ما رونما گردید .

حزب دمو کراتیک خلق افغانستان و دولت جمهوری دمو کراتیک افغانستان بعد از پیروزی انقلاب نجات بخش تور به منظور خدمت و مساعدت به زحمتکشان افغانستان بخصوص صنف کارگران و برای اینکه ما کارگران کشور بتوانیم در تحت شرایط نسبتا مساعد اقتصادی عمل نموده کار مفید و پر ثمری را در راه رفاه و سعادت مردم و اعتلا و ترقی کشور به انجام رسانیم و به منظور رفع تفاوت های غیر عادلانه ناشی از اراده شاهان وابسته به دودمان یچی تفاوت کوپون و ماکولات مامورین اجیران و کارگران دولت را از میان برداشت که اینکار از یک سو سبب بهبود وضع اقتصادی کارگران گردیده است و از جانب دیگر باعث ایجاد یک فضای دوستانه و برادرانه میان ماموران و کارگران و اجیران دولت شده است .

همچنان دولت انقلابی ما پس از پیروزی مرحله نوین و تکاملی انقلاب شکوهمند تور برای رفع بیشتر نیازمندی های کارگران و اجیران دولت معاش و ماکولات کارگران را به مقیاس قابل ملاحظه ای بلند برد که بقینا بالای حیات اقتصادی ایشان نهایت ثمر بخش واقع شده است . او علاوه می کند : خدمات غیر قابل انکار دولت انقلابی ما در جهت بهبود حیات زحمتکشان کشور بخصوص کارگران و اجیران دولت باعث مجبویت آن شده است و ما را هر چه بیشتر بدان وا داشته است تا با درک عمیق از ماهیت اهداف والا و انسانی حزب پیش آهنگ خود انقلاب و دولت



غلام محمد نجار یکتن از کارگران دوران ساز کشور در هنگام کار و فعالیت مشاهده می شود

دوران ساز کشور تبریک می گویند پیرامون استقلال سیاسی خود را از زیر سلطه انحصارات روزگرا تقدیر حصول آزادی کشور چنین ابراز نظر نمود بیکر انگیس حاصل کردند مگر در اثر می دارد : اگر چه مردم افغانستان در سال ۱۹۱۹ ساخت و بافت هایکه در بین ارتجاع منطقه و



رفیبه معلم کورس سواد آموزی آمریست برق خیر خانه مینه

در هم گویند نهفت های آزادی خواهی و تحول طلبی در کشور مانده اند به دوران زمامداری اعلیحضرت امان الله پادشاه ترقی خواه کشور بنگریم که وی می خواست پلان های مترقی و بنیادی ای را در کشور ما پیاده کند ارتجاع و امپریالیزم به شیوه های گونا گونی که خاصه آن بود مانع اجرای این طرح ها و پلان های بنیادی وی گردیدند . یکی از این پلان های مترقی وی تحقق آزادی زنان این نیمه کاملی از بیکس جامعه ما بود او می خواست تا زنان کشور را از زیر ستم مردان رهانی یابد و دیگر در چار چوب خانه محصور نمانند حصار ها را بشکنانند و در میان اجتماعات برون از خانه برای عمران و اعتلای کشور و جامعه هم دوش برادران و پدران خود کار نمایند و وطن خویش را به مدارج عالی ترقی و تکامل سوق دهند . اما این ارتجاع کهنه کار و امپریالیزم حیله گر بود که توطئه چند دسیسه ها براه اندخت و با جازدن ملای لنگ و لارنس و دیگر اجیران خود در لباس مدافعین دوررغین اسلام و اسلامیت زهتیت عامه را در برابرین پلان های عام المنفعه مشکوک ساخته از محیط آرام کشور ما عالمی پراز خصومت و آشوب ایجاد کرد .

وی علاوه کرد : در طول مدت بیش از نیم قرن زمامداری آل یحیی هر آن نهفت زنان به عقب زده می شد و در این راه موانعی ایجاد می گردید . ولی با بمیان آمدن حزب دموکراتیک خلق افغانستان و سازمان دموکراتیک زنان افغانستان زنان بیکار جوی میهن مادر وجود این سازمان پیش آهنگ و انقلابی خود مشکل گردیده مبارزات اصولی و انقلابی ضد فیودالی و ضد امپریالیستی خود را دوش بدوش حزب دموکراتیک خلق افغانستان به پیش بروند تا اینکه بنا بر ارده و حمایت کافه خلق زحمتکش کشور ام از زنان مردان پیران و جوانان انقلاب شکوهمند تور به پیروزی انجامید و همراه با تحقق پذیرفتن آزادی واقعی کافه زحمتکشان کشور زنان آزاده افغانستان نیز این موقع را در یافتند که شخصیت اجتماعی خود را بطور واقعی آرزو باز دهند و در میان برادران و پدران خود به کار برتر در راه اعتلا و سعادت جامعه و کشور خود بی حراس و سر بلند بپردازند به چنان کار یکه وطن از آن ها می خواهد و جامعه از ایشان آن را توقع دارد .

۳- غلام محمد نجار یکتن از کارگران چیره دست و ورزیده کشور که به قول خودش از مدت بیست سال بدین طرف به پیشه نجاری اشتغال دارد ضمن آنکه این روز خجسته رابه همه هموطنان خود و بخصوص صنف کارگران

فکر و وطن
مراقبت بر فکر و وطن نیست

هول استیبل و سر و سخن نیست
بدست جمع باید کار گستر
دین را، فرق بین موزن نیست

از : صدق

خون من فدایت باد وطن من

نگرشی به زندگی نور جهان مخمور

قلم مومی نقاشی همچنان در
زیر انگشتان ظریف دخترک جوان
روی تا بلوی نقاشی که در برابرش
قرار داشت، با احتیاطی وسواس
انگیز بهر سو میچرخید، خطوط
در آن شکل می گرفتند، و رنگها به
آن حالت می بخشیدند.

تابلو در سایه روشن اتاق
گستره بی از زیبایی و شادابی
را در خود نهفته داشت و جلوه بهار
با همه احساس آفرینی اش در
آن جای گرفته بود تا تماشاگر
را به شادی و بویایی دعوت کند

واز غصه رویگر دانش سازد.
دخترک وقتی قلم مورابه زمین
گذاشت نگاهش را به تابلو دوخت
لبخندی غرور آمیز روی بست
لبهاش را هگشود و حالتی
خود پسندانه و رضایت آمیز در
عمق نگاهش نشست.

باری دیگر و دقیق تر از پیش
آفریده خود را نگر بستن گرفت
تا بلو شامگاه یک روز بهاری را
در حالی به آغوش داشت که
آفتاب در زیر پوششی از ابرهای
نازک سرخکونی در حال غروب
بود و در پایین دختری و پسری

جوان عاشقانه کنار هم را می
رفتند و درختان تازه بارور شده
از شکوفه هم چون جتر بی آنان
را در زیر پوشش گلبرگ
های خود در بر گرفته بود.
دخترک از جای برخاست،
کبوتر نگاهش را از تابلو بر
گرفت و آنرا به سوی چند نقاشی
قاب شده دیگر که در دیوارهای
اتاق نصب شده بودند، به پرواز
آورد.

مضمون و محتوی همه این
نقاشی ها یک چیز بود، زندگی
از دیدگاه خاصی در آن به نگرش
گرفته شده بود، هیچ گوشه بی
بیانگر غصه بی نبود و اگر بود
از فراق ما به میگردفت و از نرسیدن
به یک خواست فردی و نقاشی اش
میان این آفریده های ذهنی اش
اسیر زندگی بود.

لحظه بی به فکر فرو رفت،
شاید در اندیشه پیاده ساختن یک
طرح دیگر بود و شاید هم به
آرزوی می اندیشید که تابلو ها
در احساس او جایگزین
ساخته بودند.

چند قدم برداشت، نزد یک
دریچه آمد، آنرا گشود و چشم به
بیرون دوخت. نسیمی خوش
گوار را به درون اتاق جست و
بوی بهار را با خود به همراه
آورد دخترک به دور دست ها
نگر بست، به زمین هایی که در
زیر پوشش علف های سبز
نفس میکشیدند. به درختانی که
در کنار هم در ریتم شمال سرود
خوان فصل رویایی و تحرک شده
بودند و به دهقانانی که در زیر
آفتاب بی توجه به زیبایی های
طبیعت به کار مشغول بودند.

غباری از اندوه روی چهره
دخترک نشست و سیمایش رادر
هم نمود، خودش هم نمیدانست
انگیزه این غصه چیست، اما خوب
با آن آشنا بود، در زندگی اش
بسیار اتفاق می افتاد که غمی نا
شناخته و دیرپای روانش را به
درد می آورد و اشک را در چشمانش
می فشاند، میگوئید خود را ازین
حالت برهاند، به نقاشی پناه
میبرد، لحظاتی از زندگی را با
حالتی شادمانه به ترسیم می
گرفت تا خود از آن تاثیر پذیرد
اما این تاثیر گیری اندک بود و
زود گذر.
شادی ها دیر نمی با میدند و غصه

ها همچنان دیرپای بودند.
اکنون هم حالتی چنین داشت
همان طور که ایستاده بود و به
چشم اندازش گسترده بود
برابرش مینگر بست گفتگوی
توجیهش را به خود جلب کرد که
درست در کنار دیوار زیر
اتاقش جریان داشت، اندکی
گوش داد، دو نفر بودند که باهم
صحبت داشتند، لحن یکی از
آنان احترام آمیز، پر غصه و
ضجیه مانند بود و از دیگری آمرا نه
و بر از غرور، دخترک نگاهش به
پایین انداخت و هر دو را شناخت،
اولی رحیم دهقان بود و دومی
نظر خان مالک.

رحیم میگفت:

ارباب شما بز رگید، بز ر
گوارید، از برکت سر شماست
که من و خانواده ام زنده ایم،
اما چکنم، خدا شاهده است که
ندارم، ما در اولادها ناجور اس،
زیبیده دخترم هنوز جور نشده،
دوا پشت دوا، حکیم پس حکیم،
یک کمی دیگر هم بما مهلت بد مید
زمین را از من نگیرید، من آنرا
شخم زده و دانه پاشیده ام،
کمی بعد فصل درو میرسد و من
قول میدهم همه قرض خود را ادا
کنم، اگر شما زمین را بگیرید
دیگران هم به زودی ام نمی
گیرند، همه میگویند حتما آدم
بدی هستم که اربابی مثل شما مرا
اخراج کرده است و ...

اما نظر خان می غرید:
من نمیدانم با شما گدا گشته
ها چی کنم همیشه فقط آه و ناله
دارید، آخر این زمین من است، من
شما بیکار هارا روی آن به کار
وا داشته ام تا شکم تان سیر
باشد و آنوقت گاه و بیگاه در
مرد داری و ناجوری هایتان به
شما بول قرض میدهم، اما هر
وقت آنرا طلب میکنم به جای ادای
دین اشک و آه تحویل می
دهید و ...

رحیم خودش را روی پای
ارباب انداخت.
این بار هم رحم کنید ارباب
چه کنم، بد نصیبی است، خودم
کار میکنم، زرم کار میکنم، دختری
پسرم همه کار میکنند و آخر هم
شکم ما سیر نمیشود شما رحم
دارید، یکبار دیگر هم رحم
کنید، خدا بز رگ است، خدا
بزرگ است.

آن مینگر یست ، با افزون شدن
تجارب و بار و رگشتن ذهنش
را هشی را عوض کرد و بس
ریالیزم اجتماعی رو آورد .
او که میدید چگونگی مناسبات
تولیدی غیر عادلانه در جامعه
جمعی اندک را غارت تکر و جمع
فراوانی را غارت شده میسازد
وبعدالنتی و بیداد و ظلم در تمام
شیون زندگی را میکشاید نمی
نوانست نسبت به همه این مظهر
لطفاً ورق بزنید

زندگینامه او را با هم مرور می
کنیم :
نور جهان که مخمور تخلص می
کرد در سال ۱۳۳۵ دیده به دنیا
گشود ، تحصیلش را تا فوق
بکلور یا در قند هار شهر زادگاهش
گذراند و معلمی را پیشه خود
گردانید . از همان آغاز جوانی
روحی متلاطم و احساسی پرشور
داشت ، نیکو نقاشی میکرد و هر
چند در کارهای او لحنی از دیدگاهی
رومانتیک به زندگی و جلوه های

را با بیدادشان با غارتگری
شان و با اندیشه های ضدانسانی
شان بنمایم ، آری این است راه
وروش هنری من در آینده .

• • •

و این دختر ، این نقاش پسر
استعداد که به این گونه رهسپور
راه های تازه میکشید و اندیشه
انسان سالاری در ذهن او جای
میگرفت ، کی بود ، چه سراسر
نوشتی داشت و در راه تحقق آرمان
خود تا کجا به پیش رفت ؟

نظر خان غرغر کنان دو رشد
ورحیم به ستردن اشکهای خود
پرداخت .

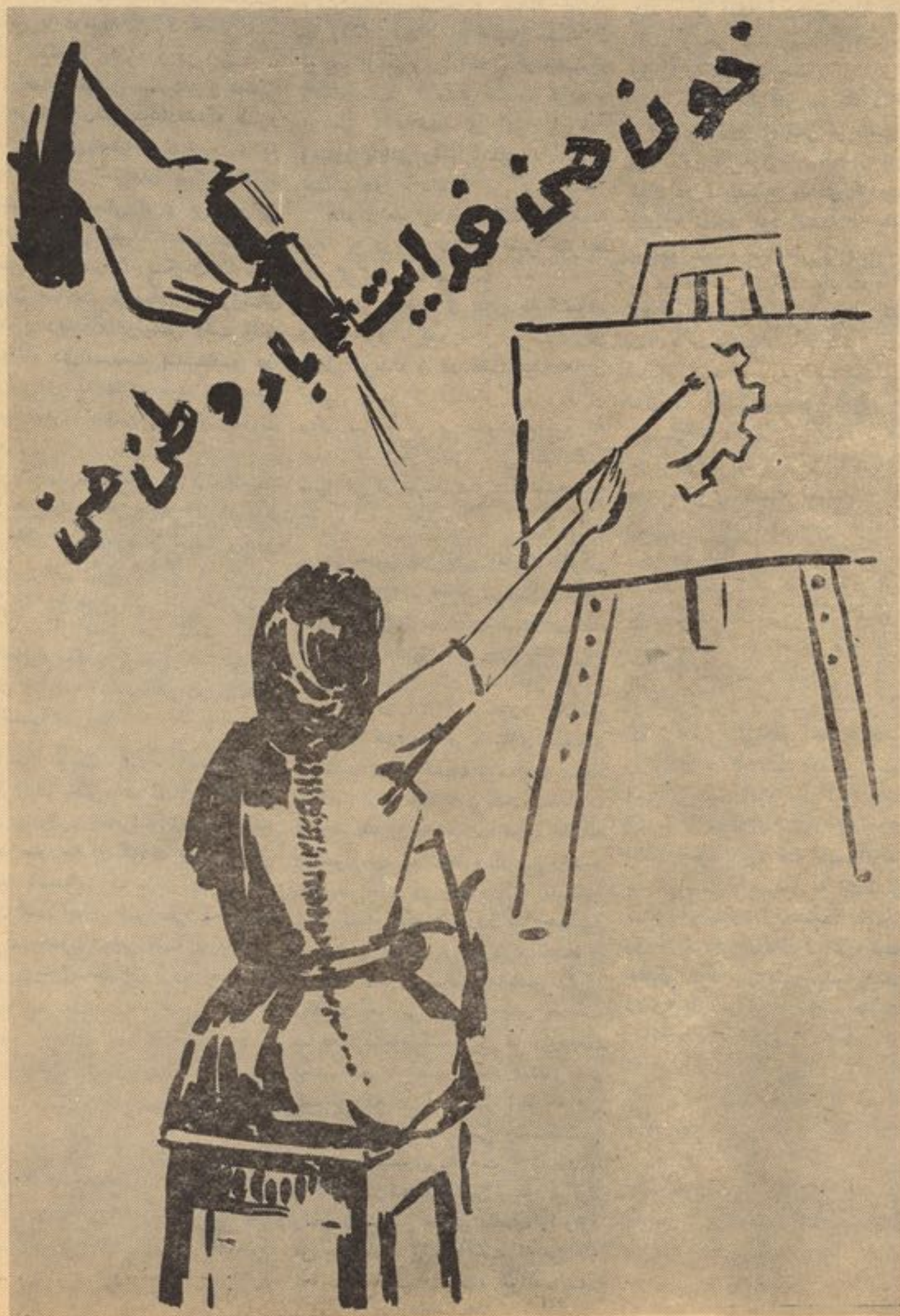
• • •

دیدن این صحنه ، شنیدن این
گفت و شنود ، دخترک را بس
اندیشه های دور دست فرو برد .
راستی چرا چنین است ، چرا
همیشه باید عده بی گرسنه
باشند تا یکی را به سیری رسانند
این رحیم و رحیم های دیگر هم
مانند او که با م تاشام کار میکنند
عرق میریزند ، دستهایشان
آبله بر میدارد چرا باید همیشه
گرسنه باشند ، جگر گوشه های
شان نیم برهنه و بیمار نه لباس
کافی داشته باشند و نه دوا ؟

مگر اینها که زمین را بار و رمی
گردانند چرا نباید از حاصل آن
بتوانند چرخ زندگی خود را
بگردانند ، این ارباب نظرو ارباب
های دیگر چه وظیفه بی دارند جز
اینکه بیایند و حاصل زحمت
جمعی گرسنه و بیمار و برهنه را
بر بایند و صرف عیاشی های خود
سازند ، این همه بیدادگری ، این
همه بی عدالتی برای چیست ؟
برای کیست ، چه کسانی قربانی
آن میکردند و چه کسانی از آن
سود میبردند ؟

وباز دختر در ژرفای اندیشه
های خود بیشتر فرو رفت .
راستی این مناسبات همه
ظالمانه است ، تنگ آلود است و
ضد انسانی است اما چه باید کرد
چگونه باید آنرا بر انداخت
و چطور باید جمعی غارتگر را از
میان برداخت و گروه گروه انسان
گرسنه را از حاصل کار خودشان
به رفاه و آسودگی رساند ؟

ناگهان خشمی آمیخته بس
نفرت سرابای وجودش را در خود گرفت
در بچه را بست و روی گشتا ند
منظره ها دو باره در برابر دیدگان
مرطوب او به جلوه نمای برداختند
همه را از نظر گذراند ، پیش رفت
یکی یکی را گرفت ، تکه و پارچه
کرد و فریادی از درونش بر
خواست که اینها نقاشی نیست ،
دیگر هرگز جز به نشاندادن بیداد
ها نخواهم پرداخت ، دیگر جز به
رنج رحیم ها در تابلو هایم
جایی نخواهد داشت میخواهم
نقاش درد های انسانها را
باشم ، میخواهم از باب نظر ها



و پدیده‌ها بی اعتنا باشد و با بی تفاوتی به آن بنگرد، همیشه در جستجوی راهی بود که در فرجام خود برابری را نوید دهد و استثمار انسان از انسان را از میان بر دارد.

او هر وقت به قضاوت‌های طبقاتی مینگرست و به فقرمسلط در جا مع خود فکر میکرد در پی علل و انگیزه‌ها بی می افتاد که چنین نظامی را بر سکوی قدرت نکهت میدارد و بیداد را جایگزین داد میسازد همیشه از اندیشه‌هایش با دوستان نزدیک و هم‌رازش صحبت میکرد و در این میان جمعی ستایشش میکردند و عده‌ی نیز هو شدادش میدادند که طرز تفکری چنین خطرناک است و به نابودی اش خواهد انجامید، راستی و درست‌ی او و بی پروایی ای که در مخفی نگه داشتن عقایدش داشت به زودی دیگران را از او گریزان ساخت تا مبادا از اوزیان بینند و دستگاه پولیس وقت آنان را بگناه دو ست بست و با دختر ی که عقاید ضد نظام مسلط در جا مع را داشت بگیرند و اذیت کنند.

نور جهان مخمور بیان واقعیت‌ها را هر چند خطرناک هم که بود از وظایف خود میدانست، در صنف، در میان شاگردان، در حلقه دوستان و در میان خانواده هر گاه فرصتی می یافت، از شرایط بد میگفت و مبارزه با بیدادگری را از وجایب هر روشنفکر میدانست.

همه اینها موجب گردید اعضای حزب دموکراتیک خلق افغانستان که در آن زمان مبارزه مخفی را پیش می بردند متوجه او گردند و در نظرش داشته باشند.

آن شرایط، شرایطی که نور جهان مخمور و هر انسان با درد دیگر نمیتوانست از آن نرسرت

نداشته باشد، پایدار نماند و نمی بایست میماند، در هفتم نور سال ۵۷ از زش‌ها دگرگون گردید و ضوابط تازه جای بیدادگری‌ها را گرفت، در همین سال و بعد از پیروزی انقلاب از مخمور دعوت شد تا عضو حزب گردد و او هم با علاقمندی آنرا پذیرفت و مبارزه اش را با آشتی ناپذیری بیشتر دوام داد.

هنوز مدتی از انقلاب نگذشته بود که دوره سیاه امین شرایط را دگرگون ساخت.

دروازه‌های زندان‌ها گشوده شد و گروه گروه از روشنفکران و وطن پرستان در عقب میله‌های آهنین جای گرفتند و گروه‌های دیگر نیز با مر می سوراخ شدند و هیچ کس حتی نتوانست سراغی از جسد های آغشته به خون شان بگیرد.

در چنین شرایطی مبارزه مشکل تر مینمود، و سالم ترین و موثر ترین نوع آن مبارزه مخفی بود که مخمور هم به آن پیوست و در تمام زمانیکه حکومت امین دوام آورد او هم از راه خود برنگشت و با فداکاری‌ها و جانبازی‌ها و نترسیدن از افشاء شدن و به چنگ دشمن افتادن خدمت‌ها از دشمنان را به حزب مورد علاقه و عشق خود به انجام آورد و در شرایط اختناق و ترور نه تنها نهرا سید بلکه هر روز ساحت خدمت اجتماعی خود را بسط و توسعه داد، تماس‌هایش را با رفقای حزبی اش افزون ساخت ساحت افشاءگری‌ها را وسعت بخشید و به جذب تعداد بیشتر از کسانی که در آن شرایط خاص نمی توانستند فعالیت چشمگیر داشته باشند پرداخت آن روز ها گذشت، دولت امین سقوط کرد و تحول شش‌جده‌ی انقلاب را وارد مرحله تازه‌ی ساخت که مرحله نجات انقلاب و مردم خوانده شد.

نور جهان مخمور بعد از این دگرگونی سیاسی بیشتر به تحقق آرمان‌های خود پرداخت و با احساس میهنی و گرم خود مبارزه بی‌امان خود را ادامه داد در حد خود راه را به پیشش گشود بیرون از زش‌های انقلاب بعد از تحول عمیق شش‌جده‌ی در همه جا صحبت کرد تبلیغ نمود، از انقلاب وار زش‌های آن دفاع به عمل آورد و به حیث یک عضو پر تلاش صمیمی، آگاه و با ایمان شناخته شد، تا آنکه آن جا دله اتفاق افتاد و خوش‌نشن سنگفرش پیدا ده رو را رنگین ساخت.

با مداد سه‌عقرب سال ۱۳۵۹ برای او روزی سرنوشت ساز بود، در این روز، هنوز تاریکی شب در سپیده با مدادی کاملاً شسته نشده بود که از خواب برخواست و ساعتی را در بسترش به مطالعه پرداخت عادت داشت که کم بخوابد و زیاد کار کند به مطالعه عشقی و صف نشدنی داشت و میکوشید هر روز ساحت معلومات خود را در زمینه‌های سیاسی و فلسفی توسعه دهد هرگز از خواندن و پرداختن به کارهای هنری خسته نمیشد، اما در آن روز، در آن صبح گاه سرنوشت ساز، نوع نگرانی در احساسش لانه کرده بود، آرامش نداشت و مطالبی را که میخواند نمیدانست، شاید این دیو مرگ بود که تخم بیم و هراس را در دل او کاشته بود، حس ششم او بود که برایش گواهی حادثه بدفرجام را میداد، کوشید که بر این احساس بیم‌آلود بیدلیل فایق آید، با خود اندیشید که زیرتأثیر افکار خودش رفته است از جایش برخواست، صبحانه اش را شایزه خورد و صمیمانه تر از روز دیگر از خانواده اش خداحافظی کرد، وقتی میخواست از منزل خارج گردد قدم‌هایش

سست شده بودند، اما او هیچ اعتنایی به آن نکرد، دروازه را گشود و از منزل خارج گردید، از چند کوجه گذشت و وارد جاده شد، هیاهوی شهر و بیر و بار مردم همه اندیشه‌هایش را در خود شست، از هراسی که دقایقی بر او فایق آمده و در احساسش لانه کرده بود به خنده افتاد، به برنام روزانه اش اندیشید و در ذهن خود وقت خود را برای هر یک به تعیین گرفت، از کنار چند دوست گذشت و مهربانانه سلامشان گفت و در همه این لحظات توجه نداشت که مردم جوانی چون ساحت به تعقیبش می‌کند و رفتاری مشکوک دارد، ندانست که مرگ ساحت چه می‌شود را بر سرش انداخته است و ندانست که این آخرین نگاه او به زندگی است و جلوه‌های آن، هنوز به مکتب نرسیده بود که صدای فیر چند مر می‌تکانش داد و بعد احساس سوزشی دردناک در بطن و سینه خود کرد، دستش را بی‌اراده روی شکم گرفت، خونی از لای انگشتانش جستن کرد، کوشید خود را سرپای، نگه‌دارد، اما نتوانست، در یک لحظه همه چیز در برابر دیدگانش رنگ سیاه گرفت، چرخ‌های دور خود زد و به زمین افتاد خون او پیاده رو را رنگین ساخت و دیگر هیچ ندانست، او در راه تحقق آرمان‌های خود قربانی گشت و این چیزی بود که هرگز از آن نمی‌هراسید، آری آن که قدم در راه مبارزه میگذارد و مرگ یا پیروزی را شعرا میدهند مرگ برای شان جز تولد تازه نمی‌باشد.

آنها میداند که این خون‌ها نمی خشکد تا قاتلان را نیز درخونشان غرقه نسازد.

روانش شاد باد که مبارزی بود صمیمی و پر تلاش، معلمی بود آگاه و وارسته و هنرمندی بود با استعداد و پر توان.

هر سال وقتیکه تقویم زمان ۲۸ - اسد را نشان می‌دهد ما را بیاد یکی از روز های پر- افتخار و غرور آفرین ملت خود می‌افکند این روز خجسته و میمون‌روز حصول آزادی سیاسی مردم ما از زیر سلطه بزرگترین قدرت استعمار گر جهان یعنی استعمار بریتانیای قدیم که می‌گفتند : «آفتاب در سر زمین مستعمرات آن غروب نمی‌کند» می‌باشد .

مردم قهرمان و حماسه ساز ما که در شهادت و دلیری ، شجاعت و حماسه سازی در صف اول شیر مردان جهان قرار دارند در دراز ای تاریخ و در طول زمان بر دشمنان استیلا گر خود که بحق آن ها را میتوان دشمن مشترک عالم بشریت خواند جواب های فاطح ، خردکننده و دندان شکنی داده اند که یادی از اینگونه قهرمانی های پدر ان ماما یه غرور و افتخار نسل های کنونی و آینده کشور ما را تشکیل می دهد بزنانود آمدن اسکندر ها را در هم شکستن مغول ها و شکست های پیمپ و افتخار آمیز استعمار کهن انگلیس این دشمن بد نهاد و بدیندرای عالم بشریت مثال های خوبی از کارنامه ها و حماسه سازی های اجناد و نیاکان با شرف ما بشمار

مردمان زحمتکش کشور ماوسایری کشور هارا فراهم گردانید . کشور دوست و برادر و همسایه بزرگ شمالی ما اتحاد جماهیر شوروی همزمان با - حصول استقلال افغانستان در ۱۹۱۹ مارچ استقلال و حاکمیت ملی کشور ما را برسمیت شناخت و با درک مسوولیت حسن همجواری و وظیفه انترناسیونالیستی خویش در اولین سال پس از حصول آزادی میهن ما این کشور بزرگ صلح دوست جهان یک ملیون روبل طلا ، چند فروند طیاره ، پنج هزار قبضه تفنگ با ذخیره لازم بمبمات و نیز ساختمان فابریکه باروت سازی مکتب هوانوردی ، اعزام متخصصین فنی و غیره به صورت کمک بلاعرض در اختیار دولت افغانستان قرارداد تا افغانستان تازه به آزادی رسیده بتواند از یکطرف از استقلال سیاسی خود در برابر متجاوزین استعمار- گر دفاع نماید و از جانب دیگر با تعقیب راه ترقی و تکامل خود در صاف ملل رافعه جهان قرار دهد .

ولی استعمار ارتجاع و امپریالیزم که باقیام

را بردوش انسان بلادیده این دیار مرد خیز تحمیل نمایند و چنانچه هم در عمل مشاهده گردید در دوران پیش از نیم قرن زمامداری نادر ، ظاهر ، داود ما فقط از آزادی لفظی برخوردار بودیم و از استقلال و آزادی واقعی سرانی هم وجود نداشت . در این دوران سیاه و تاریک فقر و مرض گرسنگی و بسرهنگی آواره گی و در بدی قوس صعودی خود را می پیمود و دست نشاندگان بی احساس و بی بند و بار ارتجاع ، استبداد و امپریالیزم که سر نوشت مردم ما را خاینانه در دست داشتند به وضع المناک و وقت بار مردمان و توده های وسیع انسان زحمتکش جامعه ماوقعی نمی گذاشتند و خاینانه تلاش بخرچ می‌داد تا به هروسيله‌ایکه ممکن باشد زمینه بهره کشی های خاینانه و تسلط بیرحمانه استبداد ، ارتجاع و امپریا- لیزم را در وطن ما مهیا سازند . ولی طوفان خشم خلق عذاب دیده و مستضعف میهن ما همرا چون خس و خاشاک از سر راه خود برداشت و مردم دلیر و قهرمان مادر تحت رهبری حزب دمو کراتیک خلق افغانستان «پیش آهنگ

فر خنده باد شصت و دو مین سالگرد آزادی میهن ما

می‌آیند .

مردمان قهرمان و سلحشور کشور ما اعم از پستون ها - تاجک ها هزاره ها ، بلوچ ها ، ازبک ها ، ترکمن ها و نورستانی ها و غیره اقوام قبایل و ملیت هادر تو یک وحدت کامل با بر امانند اختن قیام بزرگ ملی در سال ۱۲۹۸ در تحت رهبری امان الله خان پادشاه ترقیخواه کشور استعمار کهنه کار انگلیس را از پای در آورده استقلال سیاسی وطن محبوب خود را به کف آورده آزادی سیاسی خود را رسماً به جهان و جهانیان اعلام داشتند . پیروزی مردم قهرمان و حماسه آفرین افغان- نستان بر استعمار بد نهاد بریتانیا که نتیجه منطقی مبارزات دوامدار و جانبازانه مردم غیور و تر قیخواه ما بر ضد سیستم استعماری غارتگر و اشغالگر ، ستمگر و استثمارگر انگلیس بود نهضت های آزادی بخش خلق های تحت ستم و استعمار را در منطقه و جهان روح و روان تازه بی بخشید و بسان سر مشق خوبی برای همه آزادیخواهان تحت ستم و تحسول طلبان تحت استعمار و استثمار دو منطقه و جهان بشمار می آمد .

بزرگ ملی مادر افغانستان باستان زانوی ادب را بر زمین نهاد و سلطه مستقیم استعمار در کشور مادر هم شکست آرام نگرفته با استفاده ناجایز از دین مطهر اسلام این آئین دیرین زحمتکش میهن ماور و یکار نمودن لارنس ها و ملای لنگ ها علیه غازی امان الله خان پادشاه ترقی خواه افغان نستان و پلان های بنیادی و مترقی وی به توطئه چینی آغاز نهاد استعمار انگلیس این دشمن مکارو حیله گر خلقهای جهان در این راه به موفقیت هایی موقتی ای نیز نایل آمد ذهنیت یکعده از هموطنان پاک نهاد و شریف ما را علیه غازی امان الله خان مشکوک نمود .

ارتجاع و امپریالیزم که چاره یی بجز از برسمیت شناختن استقلال سیاسی افغانستان در خود ندید بعد از حصول استقلال کشور ماسمی کردند تا به ذرایع و وسایل گوناگون جلو پیشرفت ها و ترقیات مردم ما را بگیرد و استقلال مردم ، بطوار نام نهاد و صرف در چوگات استقلال سیاسی باقی بماند خاندان خود فروش و تاریخ زده نادر را براریکه قدرت رسانیدند .

تا با استفاده از آن ها بتوانند باز هم مردم ما را در بند استعمار و استثمار بی رحمانه و غیر انسانی خویش نگه دارند و انواع مشاگل و مصایب اقتصادی ، سیاسی ، اجتماعی و فرهنگی

طبقه کارگر و تمام زحمتکشان کشور ، و در اثر مبارزات بر حق ، اصولی و چندین ساله خویش کاخ دیرین نمایندگان ارتجاع استبداد و امپریالیزم را فرور یختند و آخرین فرد وابسته بهخاندان یعنی «داود» ایمن عوام فریب بی نظیر تاریخ را به گودال علم سپردند .

باسقوط سلط داود و پیروزی انقلاب آزادی بخش نور در بهار سال ۱۳۰۷ مردم و وطن ما به آزادی واقعی خود نایل آمدند و آفتاب درخشان سعادت و پیروزی بر سرانسان استعمار شونده این مرزوبوم به پرتو افشانی آغاز نهاد ، هر کتج و کنار میهن را شور و نوای انقلابی فرا گرفت . شور و نوای آزادی واقعی انسان استعمار شونده و شور و نوای در هم پیچیدن استبداد و بی عدالتی .

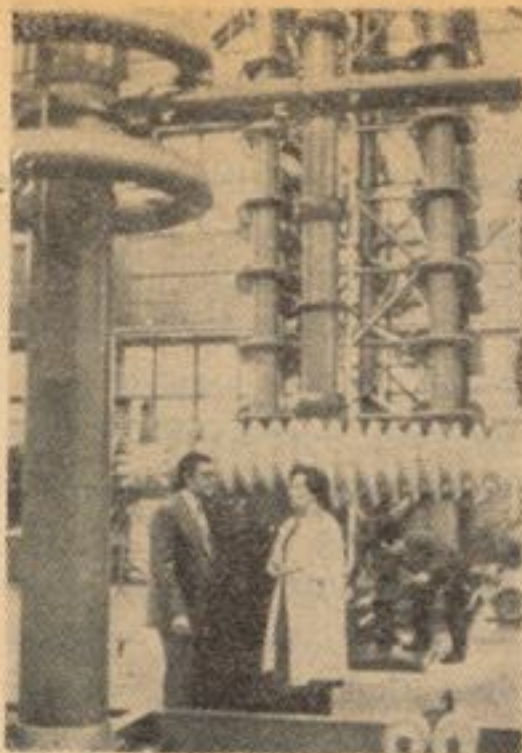
استعمار ، ارتجاع و امپریالیزم که پیروزی انقلاب شکوهمند نور شریات محکم و خرد کننده یی را بر پیکر فرسوده آن ها وارد آورده است با درک کامل بر این حقیقت که دیگر نمیتوان با استفاده از طرق کلمشته خلقهای آزاد شده

این دیار را فریب داد و سر نوشت آن ها را بیازی گرفت از دریچه دیگری سر کشید و با روی صحنه در آوردن حقیقت الله امین خون آشام و بانده جنایتکار وی و جازدن آن ها در

درون حزب و دولت خواست تا توطئه عظیمی را علیه حاکمیت ملی استقلال ملی ، انقلاب و تمامیت ارضی کشور ما براه اندازد و وطن را در معرض معامله اجانب قرار دهد و انقلاب شکوهمند نور و دست آورد های دوران سازان را به شکست و عدم مواجه سازد ولی فرزندان عویشوار و انقلابی سر زمین مرد خیز ما در تحت رهبری داهیان حزب پیش آهنگ خود حزب دمو کراتیک خلق افغان نستان «پیش آهنگ طبقه کارگر و تمام زحمتکشان کشور ، وطن و انقلاب را از این توطئه سیاه سازمان جنهمی «سیا» نجات بخشید و امین و چند چاکر معلوم - الحاش را به کیفر اعمال طاغوتی شان رسانیدند بعد از تحول شش جدی که انقلاب آزادی بخش نور در مسیر اصولی خویش قرار گرفت و همه آزادی های واقعی مردم بلاکشیده ماتحقق پذیرفت مداخلات ، تحریکات و تجاوزات نیروهای ارتجاعی هژمونستی و امپریالیستی جهان در راس امپریالیزم جها نغوا و امریکا علیه میهن و مردم ما بیشتر گردید ، ارتجاع منطقه و بین المللی و امپریالیزم جهانی در تبانی با عظمت طلبان چینی و با استفاده از خاک کشورهای همسایه های مخصوص پاکستان بر ترتیب تسلیح و اعزام عناصر ضد انقلاب شکو همند نور به افغان نستان ادامه بخشیده می‌خواهند زمینه زنده گی آزاد ، آرام و صلح آمیز مردمان میهن ما را بر هم زنند و نگذارند مردم دلیر و شجاع افغان نستان با تعقیب راهی که برای سعادت و پیروزی خود انتخاب نموده اند دیو بد نهاد رنج ، فقر ، مرض بدبختی و عقب مانده گی را از وطن مطهر خویش برانند و به پیروزی های مزیدی در ساحه های اقتصادی ، سیاسی و اجتماعی و فرهنگی نایل آیند .

ولی مردمان آزاده و قهرمان افغان نستان از همه ملیت ها ، اقوام و قبایلی که هستند امروز برای دفاع از انقلاب شکوهمند نور و حفظ دست آورد های دوران ساز آن کمر همت بسته اند و آنطوریکه شصت و دو سال قبل همه باهم در یک جبهه متحد ملی دشمن بد نهاد خود استعمار کهن انگلیس را بزانو در آوردند امروز نیز همه اقوام قبایل و ملیت های ساکن افغان نستان آزاد ، سر بلند و انقلابی در یک جبهه ملی وسیع پدر وطن متحد می‌شوند و از این سنگر مقدس بر ضد همه دشمنان راه رها و آرامش خود بر ضد انواع عقب مانده گی ها رنج ها و عذاب های سیاسی ، اقتصادی اجتماعی ، فرهنگی و کلتوری تا سر حد پیروزی کامل مبارزه می‌نمایند .

عاقبت پیروزی از آن خلق افغان نستان و زوال ونیستی از آن کسانی خواهد بود که زنده گی آرام آزاد و صلح آمیز مردم ما را بر همزده علیه میهن و مردم انقلابی ما توطئه می‌چینند و دسیسه می‌سازند .



زنان کشورهای مترقی جهان
دو شاخه‌های مردان در تاسیسات
تولیدی کار میکنند.



گوشه‌یی از گرد هم آیی کمیته زنان اتحاد شوروی بخاطر پشتیبانی از مصوبات بیست و ششمین
کنگره حزب کمونیست اتحاد شوروی.

از مجله سوویت و من

مترجم: بریا لی علی زاد

کنگره جهانی زنان در پراگ

قدم دیگری در جهت تقویت نهضت

بزرگ جهانی صلح و خلع سلاح

فعالیت‌های زنان کشورهای
سوسیالیستی، مبارزات زنان
کشورهای سرمایه‌داری، و
عضلاتی را که زنان آن‌ده کشور
های رو به انکشاف که (تازه از
زیر یوغ استعمار رهایی یافته‌اند)
بدان مواجه‌اند و همچنان را پور
های زنان کشورهای رهایی‌یافته
متجاوزین امر یعنی در مبارزه‌اند
استماع خواهد نمود.

وضع کنونی بین‌المللی به توجه
خاصی که باید به نقش زنان در
جهت حل مسایل استقلال ملی و
انکشاف اقتصادی معطوف گردد
نیاز مبرم دارد. باید گفت که
اتصال پایداری و خدشه‌ناپذیر
میان مبارزه برای کسب حقوق
مساوی برای زنان و پیروزی
مبارزات استقلال ملی، ضد
امپریالیستی، ضد اپارتاید ضد
جنایات تبعیضی، ضد مداخلات
و مظالم خارجی موجود است.
کلیه سازمان‌های ملی فدراسیون
بین‌المللی زنان صدای یک
گفته زیرا اتخاذ تدابیر برای تشکیل
چنین یک کنگره فعالیت‌های آنها را
سرعت بیشتر بخشید و در بلند
بردن پرستیژشان و انکشاف
پیش از پیش همکار یبای شان
با دیگر سازمان‌هایی که علاقمند
کسب بیشتر حقوق برای زنان
اند اثرات قابل ملاحظه از خود
بجا خواهد گذاشت.

کنگره جهانی زنان که تحت
شعار «مساوات، استقلال ملی
و صلح» از تاریخ هشتم تا سیزدهم
ماه اکتبر بر سالجاری در پراگ
پایتخت جمهوری سوسیالیستی
چکوسلواکیا تشکیل میشود دوازده
مهمی برای نهضت بین‌المللی
دموکراتیک زنان در سال ۱۹۸۱
خواهد بود.

در جلسات عمومی و کمیسیون
های کنگره راجع به موضوعاتی
چون زنان و کارهایی که در جهت
صلح و دیتانت انجام میدهند،
زنان و مبارزه برای استقلال
ملی برابری زنان، عضلات
زنانیکه کار میکنند بشمول زنان
دهاتی، نقش زنان در حیات
اجتماعی، زنان و خانواده همکاری
میان زنان و سازمان‌های زنان
با ملل متحد و ادارات خاص آن
بحث و گفتگو صورت گرفته و تصمیم
لازم اتخاذ میگردد. کنگره راپور



در کشورهای مترقی جهان برای زنان امکانات ایفای کار در
کلیه ساحات فراهم گردید.

کنفرانس کا تولید عسای اروپایی بر لین ، سازمان زنان سراسری افریقا ، شورای بین المللی زنان ، فدراسیون جهانی جوانان دموکرات ، ملل متحد و یو نسکو اشتراک ورزیده بودند .

چیز یکه در اتخاذ تدابیر قبلی آمادگی برای بر گذاری کنگره جهانی زنان از همه مهم مینماید همانا کر کتر راستین جهانی است . تالشهایی بر حق و خستگی ناپذیر نیروهای صلح د ر مبارزه برای دیتانت توسط سیاست تجاوز گرانه دول امپریالیستی در راس ایالات متحد ه امریکا تهدید میشود . چگون میتوان نیم از وقوع جنگ جلو گیری نمود و یک صلح پایدار جهانی را تضمین کنیم ؟ این این یک معضله عمده و اساسی عصر ماست . سازمانهای ملی و بین المللی و تمامی مردمان و کشورهای صلح دوست سرا سر جهان با علاقمندی خاص در جهت دریافت بقیه در صفحه ۲۱



زنان در عصر کنونی بیش از هر وقت دیگر متوجه مسوولیت خطیر شان در امور مربوط به تربیه نسل جدید و تحکیم صلح اند . در کشور بزرگ شوراهای زنان فوق العاده د دامور اجتماعی و سیاسی افشته اند و برای صلح و جلوگیری از جنگ میروند . این یک جلسه بزرگ زنان در اتحاد شوروی است .

کارگری سازمان عسای همبستگی مردمان آسیا و افریقا ، لیگ بین المللی زنان برای صلح و آزادی

مکاتیب و پیشنهادات شان را عنوانی فدراسیون بین المللی زنان میفرستند قابل یاد آوری می نماید که کنگره آماده استقرار روبا با سایر سازمانها بین المللی بود و قرار است در آینده روبا بطش را با این سازمانها بر قرار نماید . در ماه مارچ سال جاری یک گرد همایی مشورتی با اشتراک عد ه از سازمانهای بین المللی و منطقوی در شهر بودا بست تشکیل گردیده بود که اشتراک کنندگان آن نظریات شان را در مورد آجندای کنگره تبادل نمود و تصمیم اتخاذ گردید تا دسته های کار اسنادی را که موضوعات گوناگونی کمیسیونها را در جلسات شان در دوران کنگره تعیین نمایند تدارک بینند . انجیورگ کریدت نمایند ه مرکز ملل متحد برای انکشاف اجتماعی و امور بشری در یسن گرد همایی گفت که ملل متحد تصمیم فدراسیون بین المللی زنان را مبنی بر بر گذاری یک کنگره جهانی زنان خیر مقدم گفته و آماده هرگونه مساعدت در زمینه می باشد . در گرد همایی مشورتی هدف ه سازمان بین المللی غیر حکومتی و چهار اداره خاص ملل متحد بشمول شورای جهانی صلح فدراسیون جهانی اتحادیه های

کمیته های ملی تشکیل میگرددند . در تشکیل این کمیته ها از تجارب کنگره جهانی زنان در بر لین که در سال ۱۹۷۵ بخا طسر همبستگی باسال بین المللی زنان برگزار شده بود و از کنفرانس جهانی که تحت شعار « برای یک آینده صلح آمیز و مصون برای تمامی اطفال » در سیال ۱۹۷۹ برگزار شده بود استفاد ه بعمل آمده و می آید . پروگرام کار کنگره که قبلا در کنفرانس جهانی نسسی ۱۹۸۰ کو بنها گن (که بخاطر استقبال از دهه زن که از طرف سازمان ملل متحد اعلام گردید ه تشکیل گردید ه بود) تبصویت رسید ه زمینه خوبی را برای کار کمیته های ملی که معلومات را جمع به کنگره بخش نمود ه فعالیتهای سازمان های ملی را همراه با همکاری شان با دیگر مردمان مترقی تشویق نمود ه و اشتراک هیات های نمایندگی را در کنگره تضمین میکند مساعد گرانید ه است . باید گفت که کنفرانسها ، سمینارها و گرد همایی های زنان بسوی ملی بخاطر بحث و گفتگو را جمع به موضوعات و اهداف کنگره در زمره تدابیر قبلی کنگره بشمار میروند (چیزیکه مهم مینماید اینست) که اشتراک کنندگان اینگونه گرد همایی ها نظریات



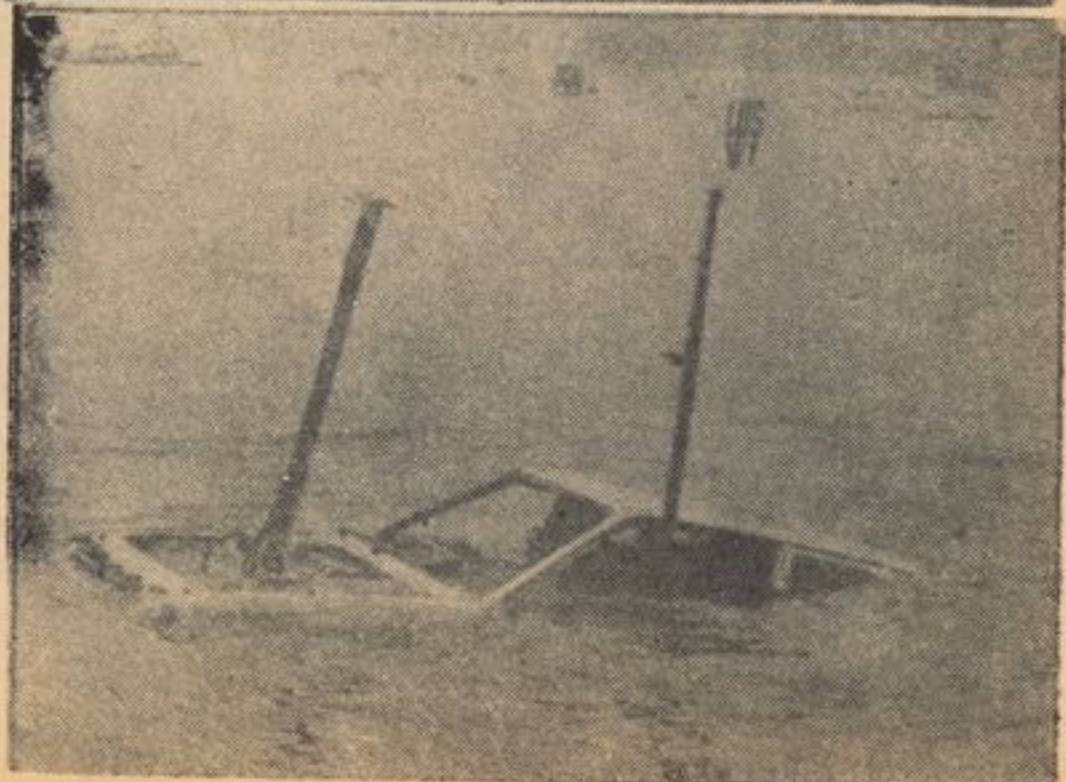
زنان اتحاد شوروی در بخشهای مختلف امور اجتماعی فعالیت مینمایند درین عکس یک زن داکتر را مشاهده می کنید .



موفقیت سنجاب ورزشکار اسکی روی آب در نمایش سپورتسی خیره کننده بود نام این سنجاب خاکی رنگ فلوریدا بی (توبگی) میباشد . اسکی که حیوان روی آن قرار گرفته توسط یک قایق کم قدرت از فاصله نسبتا دور بجلو کشیده میشود .



آدم مصنوعی قلب طلائی میخواهد باتکسی در لندن گردش نماید . انتونی دانیل اکتور معروف که معمولا در داخل آن قرار میگردد در کنار آدم فلزی دیده میشود .



موتور زیر دریایی مودل فورد اسکورت ذریعه مردان قورباغه ای در دریای تایمز هدایت میشود در نظر است برای جلوگیری از رسیدن آسیب به موتور در آینده موتورها به شکل گشتی ساخته شود . فعلا موتور شناور در مقابل عوارض خارجی با استفاده از یک نوع محلول مخصوص محافظه میشود .



در اواخر سال ۱۹۵۹ مردم بایسن عقیده بودند که دیانا دوس جای ماری لین موزارا در عالم سینما خواهد گرفت ولی این نظر به شکست، و اوجه شد ولی دیانا هم فراموش نه شد و اکنون در پروگرامی بنام (اوین دورز) در تلویزیون انگلستان هنر نمایش می کند .



فلم جدید برادران وارنر بنام (این الویس است) زندگی «بلویس» را از طقویت تعقیب کرده است . رول الویس را پاول لوتشل سوم تاوید اسکات و جانی هارا در سه مرحله بازی کرده اند و در تصویر به ترتیب از چپ پراست دیده میشوند .



رول الیزابت تایلر در نمایشنامه معروف تیلیان هلمن بنام روباهای کوچک به تحسین بی سابقه تماشاچیان روبرو شد و این اولین بار بود که تایلر بروی استیج ظاهر شده بود اما نظر به ارزیابی ها این رول را چون یک بازیگر آزموده بازی کرده است .



در حاشیه جنگ سوم افغان و انگلیس

بخاطر پیروزی

این نوشته نه داستان کوتاه است و نه داستان دراز، نه مقاله تحقیقی است و نه نوشته تاریخی. با آنهم حدیث و حکایت با بوردی ها و جانفشانی ها و دلدادگی هاست. خواننده عزیز این نوشته را یکبار بخوانید و ببینید آیا بقول نویسنده آن داستان کوتاه است یا خیر؟! آیا نوشته درونمایه منطقی دارد؟ و آیا ...
« اداره »

مدتها با بومسلم فکر مینمودم بوردیکه همه مردم اینک با غرور و افتخار از کارهای او سخن میراندند. او در کنار مجادلات ابومسلم قارن دیوبند، با استاد سپس به امیر کرور جهان پهلوان فکر میکرد، جوان همه اش این فکر را میکرد که اگر او روزی میتوانست آزادی کشور خود را تحقق بخشد و وطن عزیزش را از یوغ استعمار نجات بدهد مردم او را نیز مانند ابومسلم بخاطر خواهند سپرد و با حقشناسی و قدردانی یاد خواهند کرد.

وقتی با پنجامیرسید، غرور و ابهت مردانه سیمای شجاع او را فرا میگرفت و حس میکرد برای او چنین ارزوی بعید نیست. استاد برای عبدالرحمن از روزهای جوانی طاهر صحبت مینمود و از روزهای بیاد میآورد که ما مون الرشید طاهر رادر حضور سر گردگان نوازش کرد و ضمن یاد آوری از رشادت های او گفت:

«ببین برادرم! پدر توو خاندان نواز دوستان پدرم بودند و تو نزد من از هر کسی مغرب ترستی، ما حالا بتوا احتیاج داریم... برادرم امین بناحق خودش را در بغداد خلیفه خوانده میخواهم بیاری توو مردم دلیر خراسان خلافت را بازستانم از تو میخواهم که بسرداری قوای من بسر کوبی بغداد بروی. طاهر ناگهان خودش رادر برابر یک مسوولیت عظیم دیده حس کرد دنیا با همه بزرگیش دور سر او میچرخد، اینک در استانه یک لفظه بزرگ قرار داشت.

ابو مسلم سردار دلیر و محبوب اندیشه هایش در مقابل او مجسم شد. او هم از همین سر زمین بیاری ابراهیم، با لشکر خراسانیان بسوی غرب شتافته بود. و موفق هم شده بود ولی بعد چی؟ بعد که میخواست سر زمین خود را آزاد سازد بغدر و خیانت همان نمک ناستانان آرزوهای مقدسش را بگور برد.

مامون بجزیره متفکر طاهر نگریست و مثل اینکه اندیشه هایش رادر یافته باشد گفت: «برادرم! در چه فکر هستی؟ آینده روشنی پیش روی تست. بتو قول میدهم اگر این

ماه نور ۱۲۹۸ شمسی تازه شروع شده بود. زیبایی ها بهار با تمام شکوهش جلوه گر بود و احساسات رفیق جوان را بیشتر برمی انگیزت سیمای عبدالرحمن جوان بیست و سه ساله، که در کنار یک مرد موثر نشسته بود او گوش میداد همچنان زده به نظر میرسید. این جوان که از متعلمین رشیدیه مکتب حبیبیه بود درین روز ها سخت ناراحت و اندیشناک بود. او فرزند یکی از بانفوذان شهر کابل بود.

پدرش هر گز دوری فرزند خسود، یعنی عبدالرحمن را تحمل کرده نمیتوانست از ایشرو نمیخواست فرزندش زندگی آرام، بی دغدغه خود را ترک بگوید و به جیبیه اعزام گردد. او عقیده داشت که مبارزه و جنگین کار پاتر کیده هاست و فرزندان اعزه فقط باید درس بخوانند و حکومت کنند.

اما، عبدالرحمن، عشق و علاقه دیرینه به تاریخ داشت. او از خلال درسهای تاریخ به این نتیجه رسیده بود که مبارزه بخاطر وطن، بخاطر آزادی و بخاطر حقیقت انسان را با جاودانگی، بیوندمیدهد از یشرو به داستان های مبارزات پدران خود سخت دل بستگی نشان میداد. او از استاد خود میخواست تا برایش، داستانهای سلحشوری و حماسی را از خلال حوادث تاریخی باز گوید. روح شهروانی و ما جرا جویی در رگ و خون جوان عجب گشته بود هر واقعه و هر ماجرای راکه می شنید خودش را در قالب آن می یافت و بدینوسیله عطش ما جراجویی و مبارزه طلبی خود را تسکین می بخشید.

در او اخر سال ۱۲۹۷ مکتب حبیبیه به قصر شبرآرا که یک محصل تاریخی بود انتقال

آزادی که ابومسلم با همه مجادلات خود، با همه تدابیری که سنجید نتوانست بر سر رساند

سرا نجام آرزویش را با استاد فاش ساخت و رنج درون خود را بروی آشکار نمود استاد به مصلحت وقت او را نصیحت کرد اما چون بیقراری و هیچان شاگردش را دید قول داد که راهی بیاید تا او ازین افتخارات بی نصیب نماند . چند روز بعد استاد عبدالرحمن را نزد خود خواست و وقتی دانست شور و هیجان شاگرد وی چندین برابر شده است پیشنهاد جالبی برای او ارائه نمود .

عصر روز پنجشنبه اواسط ماه نور ۱۲۵۸ شمسی مردم «نوتکی» دیدند که جوان طالب علمی در حالیکه لنگی بسر و چپلی پشایی داشت جهت نماز به مسجد داخل شد . این جوان که چند کتاب فقهی درین، قدیقه خود پیچیده بود بعد از نماز عصر نزد ملای مسجد رفت و پس از آنکه از غربت خود صحبت نمود خواهش کرد اجازه بدهد شب رادر مسجد بگذراند .

با آنکه مردم آن منطقه در آن روز ها سخت گرفتار محاربه بودند، باز هم هرگز نماز خود را ترک نمیکردند . ملای مسجد که طالب سابق را رخصت کرده بود بعلت گرفتاری های ارشادی مردم ، به همکاری دیدنی احتیاج داشت توجیش را جلب کرد . پس از آنکه مدتی با طالب جدید گفتگو نمود عاقبت پس از ادای نماز شام راضی شد تا طالب نزد او بماند طالب جوان که کسی جز عبدالرحمن نبود با خوشحالی در حالیکه سر از پانمی ساخت این موقعیت را بفال نیک گرفت و در دل از خدای خود سپاسگذاری کرد .

عبدالرحمن با آنکه در حواسی خطوط جبهه قرار داشت سعی میکرد هر طور شده خودش را داخل محاربه بسازد ، روز ها میکوشید تا اوضاع قومی و وضعیت محاربه را مطالعه کند . عصر ها برای جمع آوری نان «وجبه» به خانه و قلعه های دور و نزدیک میرفت و هم متر صد بود تا مسایل مربوط محاربه را ارزیابی کند . هر چند با این حال در صفت مبارزین قرار نداشت ولی باز خوش بود که بجای نشستن زیر سایه درخت های قصر شهر آراء بکمال استادش رنج سفر را بر خود گواری ساخته و از نزدیک شاهد مبارزات برادران هموطن خود در برابر بیگانگان متجاوز می باشد .

روز های پیهم میگذاشتند . یک هفته وضع بدین منوال گذشت اخبار پیشرفت جنگ را با دلچسبی از زبان نماز گزاران می شنید . او بخیر های تازه جنگ روز به روز فکر میکرد ... دیروز چند نفر از افسراد مسعود منصبداران فرنگی خود را گشتند و بقوای افغانی پیوستند .

همه اینها نوید های بود که خبر پیشرفت افغانها را میداد و امید فتح را لعله به لعله

درد لها لوی تر میساخت او هنوز شصتین صدای ملا امام مسجد را بغاطر داشت که در جرگه قومی گفته بود :

جنگ بغاطر آزادی وطن فرض است و هر کس میتواند بهر قسمیکه ممکن باشد در راه نجات وطن از دست دشمنان تلاش نماید .

آنکه اسلحه بدست میگیرد ، دیگر بکه آذوقه برای آوای خود میرساند و سومی که راه قلعه و استحکامات دشمن را نشان میدهد .

هر کدام درین جهاد مقدس و ملی سهم میگیرند و از نواب و اجر مزید آن بر خوردار میشوند .

لحظه ی بعد عبدالرحمن برای جمع آوری نان «وجبه» به قلعه نزدیک شد بهره داران از ورود او جلو گیری نکردند چون میدانستند که طالب جوان فقط برای جمع آوری نان ، وجبه بانجام آید و گمان نمیرفت خیال دیگری داشته باشد .

طالب جوان به قلعه درآمد در حالیکه با خود دعا میخواند بدر وازه یک خانه نزدیک شد . صاحبخانه برایش کمی نان فرستاد . بهین ترتیب دوسه خانه را گشت . نزدیک غروب در یک خانه همینکه دروازه گشوده شد ناگهان دختر قد بلند و زیبایی که تکه نان در دست داشت در آستانه ی در توجه او را بغود جلب نمود . دختر هم از دیدن جوان خوش سیمای بیگانه بغود لرزید . هر دو بهم نگر بستند . نگاه هابیم گره خورد و دو جوان نا آشنا با همه خود داری بی اختیار بروی هم لیخن زدند .

عبدالرحمن سکوت را شکستند و گفت : در خانه ی شما کسی نبود که تو دختر خوب برای من نان آوردی؟ دختر با لجه غلیظ محلی خود جواب داد :

آخر پدرم و برادرانم امروز بهره استند و من و مادرم در خانه تنها نیم .

جرگه ی در عمق دیدگان جوان درخشید و بالحن هیچان آوری پرسید :

بهره ؟ کجا بهره میکنند ؟ دختر نامیخواست حرفی بزند صدای مادرش را شنید :

جنته ! بیا که برادر کت گریبان میکنند . و دختر هم شتابزده رفت .

عبدالرحمن آنشب را تا صبح ازین پهلوی بان پهلوی غلتید حالا علاوه بر محاربه چیز دیگری او را بغود مشغول میساخت و آن چهره جذاب و سیمای دلپذیر دختر را قلعه بود و فردا قبل از همه به بهانه ی نان ملا بسوی قلعه شتافت و خیلی زود دروازه مطلوب را یافت . همینکه صدایش بلند شد ، دختر زیبا در حالیکه نانی در دستش بود نزدیکش آمد و پسر جوان خجالت زده گفت :

نمیدانم چرا دلم خواست بغاطر وجبه اینجا

بیازیم ؟

جنته نگاه آشنایی با او الگند و چیزی نگفت طالب دوباره پرسید :

باز هم مثلیکه کنسی خانه نیست ؟ دختر جواب داد :

برادرم گلاب خانه است اما پدر و دو برادرم هنوز سر بهره استند ، و او باز پرسید :

چرا اینقدر بهره ی دور دراز ... خیریت است ؟

دختر بی اختیار آهی کشید و گفت :

بلی دوسه شبانه روز است که خواب و فرار در خانه ای مانیست نمیدانم در آن خانه چه گنج پر قیمتی پنهان کرده اند که شب روز باید پدر و برادر هایم از آن حفاظت کنند ؟ عبدالرحمن کمی تأمل کرد و نشانی خسانه پرسید . دختر هم بی آنکه بداند چرا باید بگوید ؟ نشانی خانه را با قلعه باو داد .

شب تاریکی بود . سکوت همه جا را فرا گرفته بود . در همین حال چند نفر به آرامی و آهستگی از دیوار قلعه بالا رفتند . جوان که پیشاپیش آنان در حرکت بود نگاه از پشت دیوار بغانها انداخت و در تاریکی خانه ی مورد نظر را یافت . صدای قدمهای بهره داران در دل شب هر لحظه دلهای مها جمین را نگران تر میساخته آن جوان که جز عبدالرحمن کسی نبود با تلالی فراوان توانست همرا هانش را تا نزدیک خانه ببرد . آنها تصمیم داشتند که محتویات اتاق را که جز مهمات و اسلحه چیزی نبود بدست آورند . پس با زحمت طاقت فرسا ، از عقب خودشانرا پیام خانه کشانیدند و به شکافتن سقف آغاز کردند .

هنوز سیدی سحر بر تاریکی شب غلبه نیافته بود که قسمت زیاد جبه خانه را بیرون قلعه رسانیدند . در همین وقت ناگهان یکی از بهره داران چند سیاهی را بالای بام دید . نزدیک آمد و بالای آنان صدا کرد . در یک لحظه سایر محافظین خطر را حس نمودند . صدای غالمغال و بگریگری همراه با فیر های بی در پی همه را متوحش گردانید ، جوانانیکه برای بدست آوردن مهمات و اسلحه اعزام شده بودند برای دفاع پشت بام سنگر گرفتند ، عبدالرحمن بسرعت از راه دیوار گریخت تا از قرار گاه قلعه آمدادی را خبر نماید . نیم ساعت بعد فدانیان به قلعه هجوم آوردند .

محافظین ابتدا مقاومت نمودند . ولی سرانجام وقتی فهمیدند ، جبه خانه و اسلحه تخلیه شده تسلیم شدند . چند نفر کشته و زخمی اینطرف و آن طرف افتاده بودند . نظریه هدایت قوماندان زخمی بابه مراکز صحیه انتقال یافتند تا مداوی شوند .

وقتیکه آفتاب بوسط آسمان نزدیک میشد

عبدالرحمن بادوسه نفر از فدانیان قومی بقلعه میراخان رفتند . وقتی انجار سید که جنته بالای جنازه ها افتاده و گریان میکرد عبدالرحمن فهمید که در جمله مقتولین پدر و دو برادر دختر نیز شامل هستند . کمی نزدیک تر رفت و دختر را بنام صدا کرد دختر تکاهی بی رقی باوا فکند و با لحن دردناکی گفت

تو که اینها را بکشتن دادی باز چرا به تماشای آمدی؟ پرو ، از اینجا برو ... و او میخواست چیزی بگوید اما مردی که همراهش بود مانعش شد ...

چند روز بعد متارکه بر قرار شد . دشمن زانو درآمد و شرایط مذاکره را پذیرفت .

در جشن باشکوهی که از طرف مبارزان قومی بافتخار قوماندان قوای افغانی و عساکر اعزامی برپا شده بود عبدالرحمن نیز بجهت یسک غازی مورد تجلیل قرار گرفت . ملا امام مسجد که بغویی عبدالرحمن را شناخته بود نسبت باو محبت عمیقی در دل حس مینمود او را به مردم معرفی کرد . مردم هم وقتی دا نستند که جوان محصل بغاطر سهم گیری در بیکار استقلال چه مشکلاتی را تحمل کرده است تحسینش نمودند . ملا امام مسجد که نظر قوم را نسبت به عبدالرحمن جلب کرده بود راز خاطر خواهی و شیفتگی بین او و جنته دختر پسر قوم را برملا ساخت و از مردم خواست تا اجازه بدهند اندو جوان پیمان زنا شوهری به بندند خانواده که در چنان شرایطی مخالفت کرده نمیتوانستند بدین وصلت رضایت دادند وقتی این خبر را بدختر رسانید ندبی اختیار به گریه افتاده هیچکس نفهمید که ایمن گریه از روی شادی و سرور بود یا از تاتر مرگ پدر و برادر ها ...

قوای پیروزمند و قهرمان افغانی فاتحانه در میان استقبال گرم و پر حرارت مردم به مرکز بر گشتند قصه فدکاری و رشادت عبدالرحمن یکجا بل رسید . هنگامیکه پدر او که دیگر بفرزندش فخر میکرد با استقبال او شتافت با تعجب چشمش به دختر زیبا و رعنا ی افتاد که در کنار پسرش سوار بر اسب حرکت مینمود و جقدر متعجب شد وقتی فهمید که دختر زیبا عروسش است .

جنته هم که مرگ پدر و برادران را از یاد برده بود بشوهرش مینازید و ازینکه میدید همه او را بمنوان یک قهرمان می شناسند احساس غرور و مباهات میکرد . با هاتیکه همه در آن سهم داشتند و این ماجرا برای همیشه در سینه ها و دلبها جاودان ماند و نسلهای حقشناس دهان بدهان آنرا برای اخلاف خود نقل خواهند کرد .



دوتن از شکارچی های اسکیمو با سگهای شکاری و لوازم شکار شان در دماغه چوکو تسکی

از نشرات آ . پی . ان

باشهری در آخر دنیا و باشندگان آن آشنا شوید

بیش از ده هزار کیلو متر فاصله و یاده منطقه مسکو را از انا دیر مر گزاردار ی منطقه مستقل چو کچی جدا میسازد . برای یک مسکو ی اناد یر شهر کو چکیست در آخر دنیا ، مگر برای باشندگان آن پایتخت یک شبه جزیره بزرگ که نام آن یعنی چو کو تکا « پر از گوزن شما لی » معنی مید هد میباشد .

طور یکه قبول شده ثروت فعلی چو کو تکا تنها و تنها گسوزن شمالی نبود بلکه ذخایر سرشار فلزات غیر آهنی و سنگ ذغال نیز در ین منطقه موجود بوده ، اولین ستنیشن انرژی هستوی همرا ه با دایره قطبی در ینجا احداث گردید ، همچنان در ینجا شکار حیوانات دریایی و ماهیگیری به سطح عالی تر خود انکشاف یافته است .

طوریکه نویسنده این گزارش می نویسد :
برایم در ادار ه یک روز نامه محلی گفته شد :

« اگر میخوا می از یک جای براستی شما لی (بدون راه) دیدن نمای پس به نو فوی چا پلینو پرو براستی که اخیر دنیا است ...»

ژوتون



در واقع بر فباری های شدیدیکه حتی بعضی منازل هم زیر برف میشوند (بوران) بهترین وسیله نقلیه برای حمل و نقل میباشد.

همان بود که ذریعه طیاره از انادیر به چا بلینو «جایی در کنار دماغه چو گو تسکی» پروا نمودیم بعد از ورود به آنجا سوار وسیله نقلیه مخصوص محلی که دارای یک انجین قوی بود و میتوانست به آسانی روی یخک و برف حرکت کنند شده و عازم منطقه که قصد رفتن آنرا داشتیم شدیم اینرا هم باید گفت که یک روز قبل از رسیدن ما به آنجا یک طوفان شدید در آنجا رخ داد بود.

بعد از سپری نمودن سه روز در آنجا در یافتیم که مردمان عادی و غیر عادی دو شاخه و شش و در کنار هم در آنجا زیست میکنند. اگر بطور نمونه کسب و کار هر یک از ساکنین آنرا ببینیم این حقیقت واضحاً به اثبات میرسد و اسیلی سلیفو ختیگا که شکارچی رو باه قطبی، نیکو لای افکین محقق، اند سیدور نکو معلم، انا کونیخ چر مگر و واسیلی پایکو نیزه باز میباشد.

منطقه مزبور از نظر تعداد حریفه های مروجه در خود و همچنین از نظر تعداد مردمان نیکه دارای تحصیلات عالی و تخصصی اند از سایر شهرهای بزرگ و پیشرفته پیشی جسته است.

گرچه لوفوی چا بلینو فقط سه نفر سکنه دارد مگر با آنهم یک شفاخانه بی که در آن یک داکتر یک معاون داکتر و یک نرس ورزیده و مجرب مصروف کار اند، یک آموزشگاه شبانه روزی با دوازده معلم یک ستیشن هوا شناسی که در آن یک نفر انجینیر و یک نفر تکنیشن مصروف کار اند یک دستگاره مخصوص تولید البسه جرمی میباشد گرچه بسیاری باشندگان منطقه مسکونی مذکور را اسکموها تشکیل میدهند. مگر چو کچیها، روسیها و اوکراینیها هم در آن زندگی میکنند.

این موضوع بیانگر این حقیقت است که هر یک از مناطق مسکونی اتحاد جماهیر شوروی حتی اگر در آخر دنیا هم موقعیت دارد چند ملیتی است.

ماریاتر کینتو رئیس قصبه مذکور که خودش اسکمو و شوهرش از قبیله «چو کچی» و یک شکارچی

و در یور وسیله نقلیه مخصوص منطقه خود است گفت:

«از جمله هر سه جوره زو جین منطقه ما یکی شان به ملیت های مختلف تعلق دارد و همچنان می گوید که: «حیات امروزی ما که در آن حرفه های جدید و تحصیلات عالی یک چو کچی و یا یک اسکمو که چنین عادی مینماید محصول تلاشهای خستگی ناپذیر مردم شوروی در قطب شمال میباشد. باید گفت که سکنه منطقه مانند ما می باشندگان جمهوریت شان اینجا همین ساگرد جمهوریت شان را با سرور و شادمانی زاید الوصفی جشن گرفتند در ماه دسمبر سال گذشته همین بود که ——— را فرصت بخشید تا نظری به عقب بیفکنم.

داشتن حق تاسیس حوزه ها، قلمروها و مناطق مستقل ملی در دهه سی ام وظایف سنگینی را در زمینه بمیان آوردن اصلاحات در شرایط زیست مردممان شمالی بر دو شاخه دولت شوروا گذاشت و همان بود که مراکز صحی در گوشه و کنار مناطق شمالی تاسیس، مکاتب افتتاح و دولت تلاشهای خستگی ناپذیری را در جهت تدارک زمینه های تعلیم و تربیه بهتر اطفال انجام داد. مراکز جمعی سرخ (چم یک نوع خانه مسکونی ملی اسکموهاست.) جهت محو کامل یسواد در میان بزرگسالان در همه جا پدیدار گشت که در آنجا معلمین بر علاوه القبا روش نوین روابط میان مردم را که در تحت آن هیچ نوع استثمار فردی یا جمعی، نادار و دارا بالاخره هیچ گونه تبعیض و جود ندارد و یک نفر از هر ملیتی که باشد مانند هر یک از افراد جامعه اش فردی از جامعه خود است نه کسی از کسی برتری دارد نه کسی بر او برتری دارد برای مردم ما می آموختند. ما اسکموها یکی از خورده ترین ملیت های شمالی هستیم (زیرا در حدود یکپهزار و سیصد نفر در اتحاد جماهیر شوروی و فقط در حدود پنجهزار نفر در سراسر جهان هستیم

از سال ۱۸۲۸ تا سال ۱۹۱۷ در تعداد ملیت های ساکن در شمال و سایر یا یک سوم کا هشت بعمل آمده بود. حد وسط توقع حیاتی اسکموها میان بیست و پنج تاسی سالگی بود. ما مردم سلخورد نداشتیم زیرا آنها برای مردم در جنگه های بی درخت و یخبندان رها گردیده بودند که امروز بیش از بیست نفر سکنه ساحه مذکور معاشرت قاعدی میگیرند واسیلی سیفو ختیگا که شصت و هشت

سال عمر دارد هنوز هم دارای انرژی کافی برای کار کردن بوده و به علاقمندی خاص به شکار میرود وی در اخیر صحبتش گفت: باید گفت که حال ما نه تنها میخا نیکها و هنر مندان داکترها معلمین داریم بلکه همچنان مردم عقاید و رسوم خود را نیز با خود داریم که اینهمه از برکت تاسیس دولت شورواهاست که حیات یک ملیت را بصورت کلی مانند کلیه ملیت های ساکن در اتحاد شوروی تمدید نمود.

بقیه صفحه ۱۵

کنگره جهانی زنان...

جواب مقنع به این سوال که سرنوشت و آینده تمامی باشندگان سیاره ها بدان مربوط میباشد می کوشند.

قابل یادآوری مینماید که ابتکار صلح اتحاد شوروی که توسط لیونید ایلیچ بریزنف منشی عمومی کمیته مرکزی حزب کمونسنت و صدر هیات رئیسه شورای عالی اتحاد جماهیر شوروی سونیا - لستی به بیست و ششمین کنگره حزب کمونسنت آن کشور ارایه گردید مورد تأیید و قبول زنان سراسر جهان قرار گرفته است زیرا ابتکار مذکور واقعی و

قابل تطبیق بوده و حتمی است که با تطبیق آن کلیه تشنگات موجود بین المللی و منطقوی همراه با احتمالات وقوع جنگهای تباها کن در اروپا، حوزه خلیج فارس شرقیانه و شرقی دور و حوزه بحر هند رخت مینندد. این یک حقیقت مبرهن است که کنگره جهانی برای زنان در براگ قدم دیگری در جهت تقویت نهضت بزرگ جهانی برای صلح و خلع سلاح خواهد بود. این کنگره زنان را در مبارزات شان علیه جنگ و زورگویی، برای استقلال ملی و کسب حقوق و آزادیهای اقتصادی، سیاسی و اجتماعی تحریک نمود و یکپارچه تر خواهد نمود.

شکوهمند وطن ما گردید . پسرش شاهرخ مرزا (۱) توانست بر زخم دل‌های خراسانیان مرهم بگذارد . باز ماندگان‌نمور خود پاسدار فرهنگ مشعشع کشور عزیز ما گردیدند و برای تربیت خرابی ها ، احیای فرهنگ و دانش و تاسیس یک مدنیت پرماه و سرانجام ازین بردن بدبختی و ایجاد یک جامعه شکوفان گوشیدند .

سلطان حسین میرزا تاو آخر ترن نهم این پادشاهی و حراست ادب و فرهنگ را از اسلاف خود میراث برد و با همکاران (مردان و زنان آن سر زمین) این مهم را به بهترین وجهی انجام داد . مردان و زنانی که بحیث پشاهانگان ادب و فرهنگ توانستند شمع های کم نور ادب و فرهنگ را به شعله های فروزانی تبدیل کنند و بر توان رادردل قرن‌ها جاودان ، نورانی و فرزانه نگهدارند .

سلطان حسین میرزا باقرا نواسه تیمور از فرمانروایان نامی وطن عزیز مادر ترن نهم هجری است . این رهبر مدنیت تیموری مدت سی و هشت سال در عراقت فرمان راند . وزیر چون امیر علیشیر نوایی و دانشمندی چون مولانا جامی مشاور و راهنمای او بودند . هرات در عصر او بعنوان مرکز فرهنگ خراسان ابراز عویت مجدد کرد و در خفا نثرین و فروزان ترین دوره تاریخی خود را از لحاظ فرهنگ و ادب و دانش و هنر پیمود . نام خراسان بزرگ ، نام شکوه و جلال عصر مدنیت تیموری همراه با عظمت ، سربلندی و انتخارات انسانی افغانستان کهن توأم با فرهنگ شکوهمند هرات یادگار فراموش نماندنی از همین دوره است باقرا پس از خدمات پرارزش و نمر بخش در خدمت مردم ، در سال (۹۱۱ هـ ق) در هرات چشم از جهان بست . از خصوصیات عمده و ویژگی های اساسی این دوره ، پایان بخشیدن به سبک های ادبی اشراقی و نیمه اشراقی گذشته است . این مکتب های ادبی که دیگر جوابگوی نیازمندیهای ادبی و فرهنگی مدنیت تیموری نبودند درد وران سلطان حسین باقرا به ویژه سعی و تلاش که امیر علیشیر نوایی در تربیت شعراء ، دانشمندان و فرهنگیان و ارتقای مفاهیم شعری ، هنری و فرهنگی از خود تبارز داد جای خود را به مکتبی خالی کرد که روش مستقل رادر تاریخ ادب و فرهنگ سرزمین ما بوجود آورد و نام مکتب وقوع را گمانی نمود . همین مکتب در واقع سر آغاز و راه گشای مکتب هنلی گردید .

پس از آنکه ویژه‌گی شرایط فرهنگی رادربین عصر مورد بحث ارار دهیم . شرحی از دوره بر نمر زندگانی امیرعلیشیر را بخاطر می‌آوریم . نظام الدین علی شیر نوایی فرزند کجکچیه بهادر از شخصیت‌های دوره سلطان ابو سعید میرزا در هرات بود . علیشیر در هفدهم رمضان سال ۸۴۴ هجری



شمس الدین ظریف صدیقی

به مناسبت دهه تحقیق در باره امیر علیشیر نوایی و عصر وی

امیر علی شیر نوایی بزرگمرد دانش و ادب

دک و حافظ ، مردی شد کوشا و در هر حال استوار ، وقتی از خشم و ناامیدی ، نفرت و در ماندگی تابی تا اعمق اهریمن زد و زمانی سرشار از امید با نیروی خواستن و توانستن و با شادی حاصل از پیروزی و غرور ، ارتقا و بالاتر رفتن و بالا تر شدن و نهر اسیدن بر مشکلات استیلا یافت . با همین نشیب و فراز های عراق سمرقند و تبریز رفت و رفتن و باز گشتن و باز رفتن و بر گشتنی به هرات با دانشی وسیع و کسب پیروزی سیاسی و اجتماعی خلاصه از آغاز زندگی تا روزگار امارت اوست .

اودر عصری میزیست که باید به آن عصر طلایی و در خشان فرهنگ و ادب نام نهاد عصر تیموریان به خصوص دوره فرمانروایی سلطان حسین میرزا یا قرا یکی از درخشان ترین و پر خطر تر ترین زمانها در طی تاریخ چندین هزار ساله کشور عزیز ماست تیمور لنگ جهانگشای بزرگ ، با همه ابهت و جلالتش ، سرانجام مجذوب فرهنگ با ارزش و تمدن

های شکوه آفرین در عرصه های فرهنگ ، ادب و دانش شده اند . راه واهی بر نمر عهد - عهد را بحیث عضو مفیدی از یک جامعه پر - تحرک و یک گروه اجتماعی پیوسته بجویم در جمله شخصیت های والای که باید مورد تجلیل و ستایش نسلهای حقشناس ما قرار بگیرد ، یکی هم امیر نظام الدین علیشیر نوایی وزیر دانشمند انسان دوست و فرهنگ است . امیر علیشیر نوایی در روزگاری که عدالت طبقاتی بر جامعه حاکم بود در ساختمان و ایجاد یک مدنیت پیشرفته و فرهنگ پر بار انسانی عصر خود فعالانه سهم گرفت . با توجه های وسیع انسان زحمتکش زمان خود رابطه پیدا کرد و بخاطر سالبه تلاش و کوشش ارزنده بر همه مشکلات پیروز گردید . او در هرات ، درنیشا پور ، در سمرقند درنیشیب و فراز های مختلف زندگی از تحصیل و از آموختن لحظه آرام نیاسود .

رنجبارد و بهر هنرهای چراغ بر نور استعداد

امیر علی شیر نوایی بزرگمرد دانش و ادب در تاریخ طولانی زندگی بشر ، صفحات زیادی به تلاش ها و کوشش های بیشتر اختصاص یافته است . ایشان ، این کوششگران و پویندگان همان هائی اند که در آفرینش تاریخ و جاودان ساختن حماسه های انسان بخاطر ایجاد مدنیت ها گسترش روابطه بشری توده ها و شکوفانی فرهنگ ها نقش بسزا و قاطع داشته اند جای پای جنبین الفراء دی در عصر دوره و عصر مدنیت پدیدار است الفراء دیسکه بخاطر ایجاد مدنیت ها گسترش روابط سازندگی و پویایی جامعه خود داشته اند بر صدر جامعه قرار گرفتند و با افکار و اندیشه های شان با عملکرد و کارنامه های شان جز افتخارات مردم و جهان خود گردیده اند .

مادرسی های زیادی از تاریخ فرا گرفته ایم درس های بیشتری را فرا خواهیم گرفت تا بدنیال آتانیکه باعث آفرینش انتخارات و حماسه

د خپلوا کی او آزادی ذکر په پښتو لنډیو او شعر کی



د دنیا هر قوم او ټولنه د خپل تاریخ بابو نه اړوی او د خپل فخر شمله پری نیغه تری د تاریخ په لمن کی د پیغلو ، میرمنو ، سپین زیرو او خوانانو د میرانی او همت هر گام او هر قدم چی د وطن د ننگ او نا-موس ، ترقی او پر مخنگ لپاره اوچت شوی وی د قدر په سترگه کتل کیږی او بیرته پاتی وارثان یی په قبر گلونه ږدی او خپله ویاړ نه پری کوی . همدغه راز هغه تاریخی مبارزی چی د کو قوم د برم او آزادی سبب شوی تل د بنځو او نرو په ژبو په سندرو کی یاد پری په دی هکله خوشحال بابا څه ښه ویلی دی :-

گل گپنه ده د تـوـری
که کابل دی که کشمیر
میرنی دی چی یا د یـوـری
په سند رو هم په ویر
په دی لړ کی افغانی شاعران هم
د خپل هیواد د تاریخ بابونه اړوی
او په ډیره مینه او ویاړ نه د خپل
وطن د آزادی د لاری غازیان او بریالی
خوانان په مینه ، مینه ستایی چی
د دی سره همیشه د اتلانو پری او
فتح یادوی او جوخت د هغوی سنگر-
ونه ستایل شوی او ستایل کیږی په
څه چی فخر او ویاړ پری شوی او کوی
یی د پښتو نخوا کانی ، بوتی ، لوره
او ژوره ، دره او غولوی ، غابیی او
کنډو ، ونه غنه ، گا گره او پرچه یی
همیشه داستعمار د مقابلی سنگر-
او مورچل ده پښتنو زلمو چی توره
او ډال راپورته کړی نو بیایی د خپل
گران هیواد له هری گتی او پسرخی
څخه سنگر جوړ کړی او بری یسی
نصیب شوی دی .

گرانو لوستونکو ته د دی مطلب
د ثبوت لپاره به د لنډیو او یو څو
شعرونو نمونی به وړاندی کړو په
کومو کی چی زمونږ شعر او لثی د
آزادی په نوم باندی ښایسته دی او

وخت په وخت په مینه مینه د خپل ملی او قومی خپلواکی ستاینه او یادونه په داسی رنگ کړی چی له هغی څخه هر چاته دایه ډاگه معلو-
میږی چی زمونږ شاعران تل د خپل تاریخ ، وطن قوم او خاوری سره مینه او اخلاص لری .

نور نو د مقدمی نه تیر یږم
څکه آزادی خود افغانا نو فطرت
دی ، څکه چی افغانا ن هر مشکل
زغملای شی ولی اسارت په هیڅ ډول
نه منی همدا وجه ده چی افغانا نو
مثل لری چی وای یی : «مال تر سرچار
سر تر نا موس ، افغانا نوته هیواد
دنامو س حیثیت لری نو څکه دوی
تر هر شی زیات اهمیت خپلوا کی
ته ورکوی .

خپلوا کی د افغانا نو لپاره دومره
اهمیت لری لکه او به چی د ما هی
لپاره او هوادتنفس لپاره نو او س
معلومه شوه چی افغانا نان دغه قدر
وړ نعمت ته باید په خپلو سندرو ،
لنډیو ، چار بیتو ، او اشعارو کی
خای ورکړی خپله مقدمه دارو ایتاد
ملنگ جان په دی بیت پای ته
رسوم .

پتنگ د بلی شمعی یار دی
بلبل دگلو خر یواز دی
دلایلا دوه سترگی مجنون بیژنی
د آزادی قیمت پښتون بیژنی
یوه پښتنه پیغله په دی ویاړی چی
ددی مین د آزادی په لار کی هر شی
تر څو چی د ده جنازه د آسمان ملکی
یو سی که څه هم مین په مینی ډیر
گران وی مگر د آزادی په لاره کی دا
گرا نسبت بیا له منځه ځی لکه چی
وای یی :

د آزادی په لار کی هر شی
چی جنازه دی د آسمان ملکی وږینه
ناوی په خاند باندی ډیره گرانه
وی او د هغی په مینه کی حتی سر
ورکو لو ته هم چمتو وی . آزادی د
افغانانو لپاره دو مره ارزښت لری

لکه ناوی چی خپل میره ته یی لری
بلکی ددی هم پورته نو کله که چیرته
دچا ناوی ته په ښه وکتل شی نو
افغانا نو یی خواب د سر په ورکو لو
ورکوی په لاند ینی لنډی کی آزادی او
خپلواکی د ناوی سره تشبیه شویده
او ددی ناوی په مینه کی زلمیان
خپل سرونه ور کوی لکه :-

د آزادی په ناوی جنگ دی
خلمی په مینه کی سرو نه ورکوینه
دایو منلی شوی واقعیت دی چی
سندره به روح ارو مرو اثر لری . کله
چی څوک سندری وای او ریدو نکي
دخوشحالی احساس کوی بالخصوص
که دا سندری دیوی ښا یسته پیغلی
ددنکی اواز کی حنجری خنجر او ووی
نو اوریدونکی یو په دوه په احساساتو
راخی دلته په لاندی لنډی کی یوه
پیغله د آزادی سندری وای چی تر
څو خوانان د آزادی جنگ ته تیار شی
لکه په لاندی لنډی کی :-

آزادی سندری وای یی
چی خلمی ملاو تری جنگ ته تیار
شیننه .

زیار تونه او قبرو نه هر چیر ته
شته او ډیر دی مگر په ټولو زیار-
توکی یو ، یو خاص نوم او شهرت
لری چی په دی لړ کی د آزادی د
د شهید زیارت ته هر څوک درناوی
کوی په تیره پیغلی او هره پیغله چی
په دی وپوهیږی چی دا زیارت د آزادی
د لاری د شهید زیارت دی نو ارو
مرو ور باندی دگلو گیلوی ایزدی په
لاندی لنډی کی یوه پښتنه پیغله
خپل مین دی ته تشویق کوی چی د
آزادی او خپلواکی نه باید خان قر-
بان کړی چی تر څو هر سهار دده
زیارت ته پښتنی پیغلی ور شی لکه
چه وای یی :-

د آزادی نه خان قربان کړه
چی هر سهار نجونی زیارت لره
در ځینه .

پښتنی پیغلی تل به دی خپسه
خوبنی او خوشحالی څرگندوی چی
خوانان او خلمیان د وطن په ننگ یا
خو جنگ وکړی او یا خو خپل سر
ونه ورکړی . زمونږ معاصر تاریخ
شاهدی ورکوی چی افغانانو دانگر-
یزی استعمار سره دری وازه جنگ
وکړ او انگریز یی دی ته اړ کړ چی
له گران هیواد څخه په ماتنی ووزی .
لاندی لنډی کی پښتنی پیغلی په دی
ډیری خوشحاله دی چی افغانی خوا-
بان دانگریز استعمار سره جنگ
کوی او هغه د ماتنی سره مخامخ
کوی :-

پښتنی پیغلی خوشحالی کا
چی خلمیان کاندی د انگریز سره
جنگو نه .

څو چی افغانستان وی نو د میوند
نوم به ارو مرو ژوندی وی څکه چی
په میوند کی زمونږ د خپلوا کی شمله
یو ځل بیا نیغه شویده او هر افغان
په میوند ویاړ کوی او هم د میوند په
اتلانو او شهیدانو هم ویاړ کوی . د
یو افغان یوه غټه آرزو دا ده چی
سر یی له وطن څخه قربان شی اودی
د میوند د اتلو شهیدانو په شان
حساب شی او د هغو په شان ویاړ د
ده په برخه هم شی لکه چی وای یی :-
سرمی دی جارتر خپل وطن شی
چی دمیوند په شهیدانو حساب شه
د استعمار پر ضد مبارزو کی ښځه
تل دخپلو وروڼو سره اوږه په اوږه
مبارزی کړیدی او د غیرت چیغه یی
پورته کړیده تاسو څه فکر کوی چی
یوی لنډی د میوند په سره دښته کی
د پښتنو ستړی او ستو مانه عسکرو
باندی څو مره تاثیر کړیدی . حتی
که ووايو چی د میدان گتیل او تاریخی
و یار د قبرمانی ملالی به نصیب دی
مبالغه به نه وی کله چی یی غږ پور
ته کړی .
که په میوند کی شهید نه شوی
خدا یرو لالیه یی ننگی ته دی
ساتینه

مور هیڅکله نه شو کوی چی د
ملالی او د دروورڅو ناوی تور پیکي
او غازی ادی نو مونه د میوند او
سپین بو لد ک په غزاگانو کی او یا
په روښانی مبارزو کی د بی بی الایی
او په هرات کی د سپینی نوم دمجاوزه
او استعماری قوتو نو په مبارزو کی
هیر کړو راخی چی په لاند نیسو
لنډیو کی وگورو :

پاتی په ۵۴ مخکی

دست دادند و ملیون ها تن دیگر به نحوی از انحاء متأثر شدند .

صلح معنی خوشی برای انسان ها را داراست هیچگونه طفولیت خوش بدون صلح موجود بوده نمی تواند و نه کدام آینده روشن جنگ ملیون ها طفل و کودک را از داشتن دوران خوش و آرام طفولیت محروم نموده و بدینار عدم کشا نیده است . بناء خیلی هم است تایش از پیش در تامین حیات صلح آمیز برای اطفال این گردانندگان جامعه آینده بشری صرف مساعی کرد .

مساله توجه باطفال قبل ازولادت:

این يك حقیقت مبرهن است که صحت طفل آینده از صحت مادرش جدا ناپذیر است . باین معنی که چگونگی صحت و سلامت مادر تاثیرات قابل ملاحظه بر رشد طفل در بطن داشته رژیم غذایی و حالات روحی مادران در شکل جسمی و ساختمان فزیو لوژیکی کودکان خیلی ها مؤثر است . توجه بوضع صحی مادران حامله و شیرده و ارتباط این امر با سلامت کودک از اهمیت بخصوصی برخوردار است . درین شکلی نیست که در گذشته وضع صحی یک مادر توسط يك داکتر ولادی و نسایی مورد معاینه قرار میگرفت و مساله وضع حمل آن توسط قابله و بعد از تولد کودک تحت مراقبت که دیگر می بود که هر يك از این پرسونل طبی وضع مادر را جداگانه ارزیابی کرده و به طریق خود در زمینه نفوذ می کردند و متوجه جنبه دیگر موضوع نمی بودند . طور مثال یکی از این طبیبان میتوانست مادر را معالجه نموده باو ادویه تجویز و در معالجه اش اقدام کند در حالیکه همچو طبیب نمی دانست که تاثیر ادویه تجویز شده او به مادر بالای صحت و سلامت طفل آینده چه تاثیر خواهد داشت البته این گناه طبیب نبوده بلکه نتیجه فقدان دانش کافی طبی، میتود های تحقیقاتی و وسایل لازمه طبی وعدم تفاهم عمیق راجع به ارتباط ذات لایینی بین ارگانیزم مادر و جنین و فقدان معلومات راجع به مانتینزم حساسی تبدیل شدن نقطه به طفل بوده است .

اما امروز در نتیجه پیشرفت علوم و موفقیت های اخیر یکه در ساحه طب و وسایل طبی حاصل شده ، وضع صحی طفل و مادر در مراحل مختلف از بسا جنبه ها مورد مطالعه قرار گرفته و طوری به معالجه مادران اقدام میشود که ادویه تجویز شده بالای صحت

کودک آینده تاثیرات سو نداشته باشد . اتحاد شوروی یکی از کشور های است که از لحاظ موجودیت تسبیلا فراوان طبی بسه مادران و اطفال در جهان شهرت بزرگی دارد و خدمات طبی طور رایگان در اختیار نیازمندان قرار داده میشود .



اطفال امروز

تربیه و پرورش نیکو ضامن به سعادت آینده اطفال است

در جوامع سوسیالیستی و تحت رژیم های مترقی تامین صحت طفل و مادر از اهداف بزرگ دولت میباشد

کار ، یونسکو و سازمان صحتی جهان از جمله (۶۰۰) ملیون طفل در جهان (۲۰۰) ملیون آن در فتر و گرسنگی بسر میبرند . کذا از جمله يك هزار ملیون نفوس کره خاکی ، ثلث آن در نواحی غیر صحتی و محلات کثیف بسر میبرند . بهوجب استاد منتشره یکصد ملیون طفل هر گز کتاب صنف اول را بدست نگرفته اند . کشورهای متعددی در جهان موجود است که فاقد معیارهای ابتدایی حفاظت صحی اطفال است . درین کشور ها ملیون عاطفل در نتیجه فقدان کمک های طبیی لازم جان میدهند . همچنان سالانه بیش از ۱۰۰۰۰۰۰ طفل در کشور های در حال انکشاف در نتیجه قلت ویتامین ها بینایی شان را از دست میدهند . درین کشور ها ، فقر بسا ازوالدین را مجبور میسازد تا اطفال شان را برای کار بفرستند . بیش از (۵۰) ملیون طفل آلم سنین ۱۵ ساله مجبور شد تا خود را اعانه کنند . این وضع رفت بار ملیون ها طفل در اکثر کشور های در حال انکشاف نتیجه سال های متعدد سلطه استعماری و بهره برداری استعمار جدید از این کشور ها - است .

اطفال در آینده است . بادر نظر داشت نقش بزرگ اطفال در جامعه آینده و سهم آن ها در اعمار جوامع مدرن و رفاه همگانی است که علم قابلیت و مراقبت های صحی از کود کان و مادران در مراحل مختلف رشد طفل قبل از تولد و بعد از آن اهمیت خاصی کسب نموده و در مورد تاکید همه جانبه مخصوصا از لحاظ تعلیم و تربیه طفل و مراقبت های صحی لازم از آن ها بعمل می آید . اهمال هاو عدم توجهاتیکه در گذشته موجود بود در عصر حاضر طور قابل ملاحظه در مورد طفل و مادر در بسا جوامع عنعنوی در اثر پیروزی انقلابات مردمی و نهضت آزاد یغواهی زنان و نقش روز افزون زن در عرصه های مختلف حیات اجتماعی از میان رفته و یا در شرف نابودی کامل قرار دارد . مخصوصا در کشور های سوسیالیستی تحت رژیم های مترقی تو جهات و تسبیلات فراوان صحی و تعلیمی برای اطفال و مادران وجود دارد و تقسیمین های مستحکم قانونی و مالی در زمینه موجود است . این يك حقیقت تلخ است که در نتیجه ادامه سیاست های ضد بشری از طرف محافل امپریالیستی و رژیم های بعضی طلب واپار تاید دست نشانده آن ها در نقاط مختلف جهان بسا از افراد بشمول اطفال و کودک کان بخصوص در کشور های در حال رشد از نعمت صحت و تعلیم و تربیه محروم اند . طبق احصائیه های منتشره صندوق وجهی ملل متحد برای اطفال موسسه بین المللی



نسل آینده بی که اکنون پای بر سر وجود می گذارد در حالی قرن ۲۱ را استقبال می کند که قابلیت جسمی و ذهنی شان از حد لازم رشد و یفتگی بر خوردار بسوده و در اوج نیروی جسمی و فکری شان قرار خواهند داشت با توجه باین امر مساله سلامت و تربیه اطفال این گردانندگان جامعه آینده بشری که سر نوشت صلح و جنگ در روی زمین متعلق به فیصله های آن ها خواهد بود از اهمیت عظیمی در عصر حاضر برخوردار است . طفالیکه تازه دنیا چشم کشوده و یا در سنوف اول مشغول فرا گرفتن درس اند در واقع متعلق بر قرن ۲۱ بوده و تلیفه انکشاف مزید ساینس ، تکنالوژی و کلتور مترقی آینده بشری را بعهده دارند . همچنان تشدید مبارزه علیه بی عدالتی های اجتماعی ، استثمار فرد از فرد و تامین روابط عادلانه بین المللی و تحکیم صلح در روی زمین از رسالت سترگ



زن و آزادی

و آینده پیروز مند گشاده شد . سازان فردای این کشور اند و به جوانان، زنان در شرایط کنونی نیز رسالت و مسؤولیتش پای زنان حساس تر و دشوار تر از گذشته میباشد زیرا آنها اند که به اطفال امروز که آینده پاسبانی، ایثار و از خود گزری میدهند .

رسالت تاریخی زنان

هرگاه به گذشته هابنگریم اوراق زرین تاریخ گواهی می دهد که زنان مبارز در راه قطع دست استعمار و امپریالیزم از خرم خاک خویش سنگر به سنگر هموش مردان رزمیده و رسالت تاریخی خویش را انجام داده اند که متاسفانه تعصبات و بدبینی های ناشی از حکومت های وابسته به ارتجاع سیاه و امپریالیزم جهانی و فیودالیزم محلی در راه فعالیت های اجتماعی زنان سد شده و به مرور زمان زنان طوری تلقین شده اند که آن ها باید در چارچوب خانواده محصور بمانند و به کار های خارج از منزل نپردازند خوشبختانه امروز اکثر زنان جهان به حقوق حقه خود پی برده و در راه بدست آوردن آن مصروف کار و پیکار انقلابی بوده و می باشند .

زن منحصبت (نیم از پیکر اجتماع) که از پایگاه شامخ انسانی با استفاده از شرایط امکان و عمل خویش به مقصد دست یافتن به زنند گسی بهتر همانند مردان دل زمین را شگفته است به ژرفای اوقیانوس ها دست یافته و سوی کبکشان هاره باز نموده است ، هم طرازی اش را با مردان

با یک نگاه ژرف و عمیق به تاریخ گذشته بشر این مطلب هویدا می گردد که مراجعین و نوکران امپریالیزم مرتکب چه سیاه کاری ها و جنایات در طول تاریخ گردیده اند .

آن جباران و خونخواران نه تنها مردان زحمتکش را اسیر و محکوم ساخته بودند بلکه زنان قهرمان ، مبارز و محروم را نیز به شیوه های بسیار بیرحمانه اسیر پنجه های خون اشام خود نموده بودند . مانند آفتاب روشن است که استعمارگران و هوا خواهان آنها می خواستند چرخ های فعالیت اجتماعی، سیاسی ، اقتصادی و فرهنگی و غیره به کندی بچرخد و تحت تاثیر آنها و به نفع شخصی آنها حرکت نماید . روی این منظور کارگران ، دهقانان و سایر زحمتکشان را تحت ظلم جابرانه و ستم وحشیانه قرار میدادند و از مکیدن خون آنها و ریختن اشک و زجه و ناله آنها و آتش کشیدن مظلومان لذت می بردند .

اما با وجود این همه مظالم و جبر و ستم غیر انسانی مردان و زنان قهرمان و حماسه ساز افغان لخته از مبارزه بر حق و عشق آتشین به خاک و وطن دست نکشید زیرا آنها به مبارزه عشق داشتند و هیچگاه از مبارزه و مجاهده بر حسق خسته نمی شدند و خستگی را بخود راه نمیدادند و چون پاره سنگ آتشین خود را به چشم دشمن ملک و میهن می زدند و پیوسته بغاظر آزادی ، آزادی انسان و حقوق انسانی او می رزمیدند و تلاش می کردند .

زنان با شهادت افغان هم درستگر مبارزه و پیکار گرم و صحنه های از نبرد علیه دشمن رویا روی می جنگیدند و هم در عقب جبهه دوشا دوش برادران هم سنگرو هم نبرد خود شب و روز در فعالیت بودند . بطوری که هر مردان غیور و با شهادت و شیفته گان وطن را به جنگ و مبارزه تشویق می نمودند و روحیه وطن پرستی را در آنها بیشتر از بیشتر زنده می ساختند . درین سر زمین مرد خیز زنان شجاع و دلیر افغان هر کدام با احساس پاک وطن پرستی

پیوسته بگذشته

نگاهی به مبارزات آزادی خواهی

زنان در جهان

بلی - زنان را در ده ها کشور بزرگ و کوچک نوبه آزادی رسیده به پیش می روند آنها تنها آتشین ترین مبارزان راه آزادی کشور هان هستند بلکه آنها پرشور ترین سازنده گان جوامع خویش بر مبنای دموکراسی و برابری نیز میباشند .

زنان که اثرات شوم تسلط بیگانگان را در حیات خود و فرزندان شان دیده اند قلب های شان جایگاه عمیق ترین نفرت ها علیه ستمگران استعمارگر هائیست که کشور های ایشان را از تکامل ضروری تاریخی باز داشته است و آنها را در پرتگاه جنگ خانمانسوز گشائیده است .

روز جهانی هشت مارچ برای تمام زنان کشور های عقب نگه داشته شده روزیست که خواسته های واقعی آنها در گوش جهانیان طنین می اندازد و برگذاری این روز تاریخی نتیجه مبارزات پیگیرانه و محصول عسری جبین آنها و مبارزات بی -

امان نیرو های ملی و مترقی کشور های ایشان است . بلی در همین روز است که وحدت آنها با همه زنان جهان بسوی ملی و بین المللی استحکام بیشتر می باید و از مبارزات و مطالبات ایشان بطوری جدی جهان مترقی پشتیبانی مینماید . در بخش وسیع این کشور ها که نیرو های ملی و دموکراتیک قدرت سیاسی را بدست دارند کاملاً آگاهانه در برابر اثرات ناگوار استعمار و بقایای نظامات فرتوت فیودالی و ماقبل فیودالی با آوار بازمانده خرافات و رسم و رواج های خرافی برای احیاء شخصیت زن مبارزه میشود که افغانستان مثال زنده است . و این چنین دولت ها از موقف سازمان های ملی زنان و پروگرام های کار آنان مجذبه دفاع مینمایند ولی باید با تاسف خاطر نشان نمود که در یک تعداد از این مستعمرات سابق رژیم های دست نشاندۀ قدرت را بدست دادند که تنها تهدید جدی متوجه حقوق و آزادی های زنان محسوب میگردد بلکه در تحت تاثیر حکومت آنها به فجایع جبران ناپذیر بر ضد خلقهای این کشور ها و علیه آزادی و دموکراسی و کرامت انسانی درین مناطق دست زده میشود .

در همه مجامع بین المللی، زنان کشورهای صلح دوست حملات بیرحمانه امپریالیسم ملتپارسیم سیستم های استعماری برای جهانیان تبیض نژادی فاشیسم و همه انواع سیاست های تجاوز کارانه امپریالیستی استعماری را به شدت تقبیح نموده و به تگاهی نابخشودنی محکوم مینمایند و در انواع شعار ها زنان این کشور هر نوع مناسبات فرتوت قرون وسطی را که محیط اجتماعی و سیاسی فعالیت زن را محدود می سازند مردود پنداشته مگر در انتظار شان میخواهند .

مبارزات زنان آسیا و آفریقا و امریکای لاتین در مسیر بر گشت ناپذیر تحولات بنیادی اجتماعی قرار دارد و این مبارزات با قوت سیل آسایش بر پیش می تازد و چهره های سیاه سالوس و نرماش پذیران گروه های و محافل از زنان یا دولت های را که میکوشند با پروگرام های میان تپی شان جنبش رزمندۀ زنان چهار را در حالی رکود مفاطمه گیری بکشاند در خود فرو میبرد و محو می سازد و صدا های آنان را به تاله های بی تأثیری شبه می سازد که تاریخ بان توجه ندارد .

مرد گرانی و افسانه های برتری مرد و تفوق عقلی و معنوی زن با مرد گذشته از جنبه های فرهنگ عامیانه آن در جوامع طبقاتی عصر ما به عنوان یک ضرورت تلقی میگردد در حقیقت در بیشتر ازین جوامع تفوق اجتماعی مرد واجد اعتبار قانونی و یک نهاد قبول شده واقعی است .

بلی مجامع امپریالیستی با این شیوه ها وحدت سازنده مرد و زن را درین کشورها باین درزی بر هم میزند و نیمی از پیکر جامعه را فلج تکمیلدارند تا باشد مرام های شوم خود ایشان عملی شود . اما در کشور های که به مناسبت نا برابری طبقاتی خاتمه داده شده است دیگر فاصله و درزی میان زن و مرد وجود ندارد بلکه همه از حقوق مساوی برخوردار اند و در یک صف واحد و در فضای یگرتگی در آبادانی کشور سهم میگردند و به هیچ نوع تفوق جنسی اسمی داده نمیشود پس لازم است بگوئیم به پیش بسوی جامعه بدون طبقات متخاصم .

مبارزات پر شور ستیزنده و انقلابی زنان روز هشت مارچ را بحیث روز بین المللی زن تجلیل نمودند و محافل باشکوهی مقام، حیثیت و نقش سازنده و پر عظمت و با احساس او را در استوار نگهداشتن بنیاد اجتماع به ستایش آوردند . تاسیم شانرا در یاد آوری از مبارزات پیکار جویانه زنان و ایجاد شرایط مساعد برای رشد و تکامل همه جانبه آنها عاذا نموده باشند . قابل یاد آوری است که در کشور زیبای ما افغانستان در اثر تب و تلاش انقلابی سازمان دمو کراتیک زنان در کنار مبارزات بی امان حزب پرافتخار دمو کراتیک خلق افغانستان اذهان زنان روز به روز روشن تر گردیده از همان آغاز که حزب مابه منابه پایگاه تنظیم تجهیز و رهبری کننده مبارزات طبقاتی مردم زحمتکش افغانستان ایجاد گردید ز خلق ما ازین سنگر گرم با مبارزات آگاهانه اصولی و هدف مند توانستند بر صفوف دشمنان طبقاتی خویش رخنه کنند سازمان دموکراتیک زنان افغانستان بحیث سازمان پیش آهنگ جنبش مترقی ضد فیودالی و ضد امپریالیستی کشور را قوت و توان انکار ناپذیر بخشیده است . خوشبختانه بایروری ظفر نمون ششم جدی که مرحله زندگی ساز مردم افغانستان است فضای مصئون و عاری از هر گونه اختناق برای

مادر

مادر چه آیتی تو که در دفتر زمان
بهتر ز قصه ی تو نخوانم فسانه یی
در نغمه های پرده میتار زندگی
نشندم از سرود تو خوشتر ترانه یی
نخل مراد گلشن جان فسرده را
مادر نسیم لطفی و عطر محبتی
نازم صفات نیک تو را کز صفا و مهر
در باغ آرزو گل و برگ سعادت سی
در موج پر طلامه اندیشه های ژرف
شب ها بیاد کودک خود دست و پا زدی
با زورق امید ، سوی ساحل مراد
تن را ب موج غصه ورنج و بلا زدی
خون جگر بر گد رنگ جسم تو شیر شد
تانو نهال باغ توسیراب گشت و شاد
شبه باز ببر راحت نوزاد خویشتن
بیدار بود چشم تو تا وقت بام داد
در گمیر و دار زندگی پر ملال ورنج
مادر تو غمگسار دل غصه پسر وری
اندر سپهر تیره ی شب های آرزو
شب تاب گوهری و فروزنده اختری
مادر ! شوم فدای سخن گستری که گشت
باغ بهشت زیر قدم های مادر است
آری باغ خلد توان ساخت آشیان
آنها که لطف مادر شایسته شهیر است

نبی خزری از شاعران طراز اول آذربایجان شوروی است که با تخیلات شیرین شاعرانه، با اشعار لطیف و آمیخته با محبت و مملو از بشر دوستی در راه دفاع از صلح، آزادی و دوستی بین خلقها مقام بزرگی در ادبیات معاصر به خصوص بعد از انقلاب سوسیالیستی آذربایجان بدست آورد. است که این خدمت بزرگ ادبی این شاعر بلند پایه که شعرش از پختگی خاصی برخوردار بوده و پر از احساسی بزرگ انسان دوستی است قابل تمجید و ستایش است. آثار شاعر از لطف و عواطف بشر دوستی سخن میگوید و در دل توده های ملیونی زحمتکشانش

دارد و شاعر خزر را بسیار دوست دارد و بهترین آثار خود را که از شاعر همکارهای ادبیات معاصر آذربایجان شوروی است در ساحل این بحیر زیبا و افسانوی سروده است. این شاعر هنرور که گلستان طبعش همیشه شگوفان گلریز و گل افشان باد در سرتا سر اتحاد شوروی از شهرت بسزایی برخوردار است و بیوسته اشعارش بزبان های ملل مختلف شوروی بر گزیده می شود و در معتبرترین روزنامه ها و جراید نشر میگردد و در سالهای اخیر اشعار شاعر بزبان های زنده جهان ترجمه شده و رساله های مستقل از اشعار شاعر در

قسمتی از آن را غرض مطالعه خوانندگان تقدیم می داریم: دکتر و. کوشف در باره نبی خزری چنین مینگارد: هر روز مبهمانانیکه از گوشه و کنار جهان به خانه دوستی شهر باکو می آیند باین مرد انسان دوست و طرفدار پشتمیان آتشین صلح و دوستی و همبستگی میان همه مردم زحمت کش دنیا دیدار و گفت و گو می کنند و وی خود نیز به بسیاری از کشورهای سفر کرده است اشعار خزری به زبان های ملل اتحاد شوروی برگردانده شده و در بعضی از کشورهای جهان از جمله ترکیه و لبنان انتشار یافته است.

افغانستان و نیز ترجمه اشعار انقلابی شعرای افغانستانی - سته به نشر میرسد به انجمن دوستی به ملاقات استاد نبی خزری رئیس آن انجمن رفتیم و در خانه دوستی با استاد نبی خزری و دیگر شخصیت های فرهنگی و کلتوری ملاقات نمودیم. نبی خزری که صحبت شیرین و شاعرانه دارد و از کلمات شاعرانه آهنگ دوستی و برادری شنیده میشود با صمیمیت و گرمی زاید الوصفی در باره دوستی دو ملت قهرمان و پیروزی های انقلاب تور و مرحله نویسن آن صحبت میکرد و صحبت خود را چنین ادامه میداد: دوستی ما باستانی است

دکتر ابهر

نبی خزری شاعر آزاده مشرب

خلق آذربایجان شوروی

چون گفتار آن صلح آشیان می گیرد و با الفاظ خاص و بکر که مخصوص بخود شاعر است در قلب مردم نفوذ میکند و این عواطف و احساسات بلند انسانی او را محبوب دلها ساخته و بنام شاعر خلق آذربایجان شهرت یافته و این افتخار بزرگ را کمایی کرده است. روحیه بشر دوستی و نوع پروری در لابلای آثار این سخنور با استعداد و پر آوازه روز بروز شگرفتر جلوه میکند و اشعار زیبا و دل انگیز می سراید و سر غنای گنجینه فرهنگ ملتش می افزاید. طبع شور انگیز شاعر چون بحر خزر آرام و تلاطم نهفته

ترکیه، لبنان، و ایران به چاپ رسیده است و شاعر در اثر کار و پیکار در راه سوسیالیسم و خدمات بزرگ ادبی باخذ جایزه دولتی شوروی و جوایز ادبی سازمان «کمسول لنینی» نایل شده است. در سال ۱۳۵۸ تحت عنوان «منتخب اشعار نبی خزری شاعر خلق آذربایجان» اثری به ترجمه وتدوین دانشمند ایران محمد علی مهید از طرف نشرات صلح به چاپ رسیده است که درین اثر دو دانشمند مشهور اتحاد جماهیر شوروی دکتر و. کوشف شرق شناس و بختیار وهاب زاده شاعر و استاد پوهنتون باکو پیش گفتاری دارند که اینک

ترسیم از شخصیت اجتماعی شاعر را که دکتر و. کوشف نموده است بار بار من به چشم مشاهده نمودم. ام زیرادجریان سالها چندین بار با شاعر از نزدیک ملاقات داشتم آخرین ملاقاتیکه با شاعر در شهر باکو صورت گرفت چهار ماهی پیش از آن نمی گذرد که بکشور دوست و برادر اتحاد جماهیر شوروی یک مسافرت ایجابی داشتم روزی با معیت دانشمند مشهور آذربایجان شوروی پرو فیسور دکتر محمد آقا سلطانوف عضو آکادمی علوم و مدیر شعبه روابط فرهنگی آکادمی علوم آذربایجان شوروی که مقالات او در افغانستان و اتحاد جماهیر شوروی در باره

تاریخ درخشان کهن دارد و این دوستی و برادری روز بروز استوار تر و نزدیکتر میگردد و انقلاب تور این رابطه قلبی را مستحکمتر ساخته است و ما باین دوستی از ج بز رنگ میگذاریم و پیوسته آرزو داریم که از کشور برادر ما افغانستان انقلابی مبهمانان نزد ما تشریف بیاورند و این دگرگونی های عظیم تاریخی را که انقلاب بز رنگ اکتوبر بر ما داده است. به چشم مشاهده نمایند و انجمن دوستی ما افتخار دارد که در سال گذشته عد از رو حانیون، بز رنگان قوم و شخصیت های ادبی و فرهنگی افغانستان از جمهوریت ما دیدن نمودند و روزی مبهمانان این انجمن



نبی خزری شاعر آذر بایجان

از راه کوها -

قدم بقدم
وما را اشاره میکند
وادی سر سبز آرزو ها
وجوانی ما
میگذرد
قدم بقدم
سالها می آید
قدم بقدم ،
قدم بقدم ،
صدسال می آید
قدم بقدم
قدم بقدم
آفتاب طلوع وغروب میکند
از تپه ها و قول ها
چطور عجله نکنیم
آهز ندگی میگذرد
قدم بقدم

این بود قسمتی از پیش گفتار
دانشمند بلند پایه آذر بایجان
شوروی بختیار و هاب زاده که
در باره اثر شاعر « سالها »
ساحلها ، به شیوه بسیار
عالی و عالمانه ارزیابی شده
است .

در اینجا میخواهم پارچه های
شعر شاعر را که بزبان دری طور
آزاد ترجمه شده است خدمت
خوانندگان عزیز تقدیم داریم .

من وتو ،

اگر تو قله شوی ،
من ابر میشوم
اگر تو غم بخوری
اندیشه کنی
من - خاموش و آرام میمانم
اگر تو مانند صحرای پر گل
شوی .

قدم بقدم
سالها می آید -
قدم بقدم ،
قدم بقدم ،
صدسال می آید -
قدم بقدم ،
قدم بقدم ،

چون باران بهاری
برویت می ریزم
اگر تو بحر بی پایان شوی
من ساحل تو می شوم .
همه جا من با توام
زمین منزل ما است
اگر تو ترانه شوی
من کلمات آنم
اگر وقت طوفانی شود
نقش پای ما را ببرد
همچو آفتاب بیدارت می کنم
چون صبح تو بیدار میشوی

آفتاب طلوع و غروب می کند،
به تپه ها و به دره ها ،
وانسان میرود به روشنایی ها -
قدم بقدم ،
صبح می آید -
قدم بقدم .
قدم بقدم ،
و شب میرود -
قدم بقدم ،
قدم بقدم ،
در کجا و در کجایی خاموش
در زیر ماهتاب
مادر من پیر میشود -

اگر فراموش میگردم

تو گفتی : که وقتی در روی
زمین پا میگذاری
تو مرا بخاطر آور
من به کوهسار رفتم
و در دامان صحرا
بیاد تو
و در راه من روز نبود
اگر من ترا لحظه فراموش می
کردم

قدم بقدم
خاطره ها -
قدم بقدم ،
قدم بقدم ،
غم و شادی -
قدم بقدم ،
قدم بقدم ،
صحبت می آید و چون
بوی بهار میرود
قدم بقدم .
مادر راه حیات روانیم -
قدم بقدم .
قدم بقدم .
از دره ها ،

هم ابرویش به ده صد ماه آرزو
بسالهای نمی آرزو به روزی
بسال روزی به ده صد ماه آرزو
در این باره که انسان اوقات
خود را به مقیاس ماهها و سال
ها می سنجد و در پیرامون ارتباط
مفهوم زمان ، خلق چه زیبا
سخن گفته است !

زندگی ای هست که در بهار
خود به کمال می رسد ، زندگی ای
هست که در زمستان خوشه نوز
چون کودکی شکل ناپذیرفته
است . زندگی ای هست که بهار
نا دیده زمستانش فرا می رسد
زندگی نیز هست که در زمستانش
بهار می زید . و بدینسان ، سال
هست که همه زیبایی ها و شادی
های آن در بهارش پایان می
پذیرد ، سالگی نیز هست که خود
پایان می یابد ، لیکن حدیش
پایان نمی پذیرد .

همچنان که کتاب « سالها »
ساحلها ، برای رفیق هم قلم
خود ، نبی خزری ، را ورق میزنم
سراسر سالهای زندگی وی و
کرانه های رنگارنگ این سالیان
در برابر دیدگانم جان می
گیرد .

بودند امید است خاطرات خوشی
از ما برده باشند .
در سیمای شاعر آثار محبت
و برادری با خلق افغانستان و
آرزوهای شگرفانی بساری
صلح در جهان در خشان می
درخشید .

پرو فیسور بختیار و هاب زاده
در باره شاعر و کتاب « سالها »
ها و سالها ، چنین مینویسد :
سالها و سالها ... چه کسی
می تواند بگوید که آخرین روز
های دسامبر ، ساحل همه
سالهاست ؟ چه کسی تواند گوید
که حجم ، حدود ارزش همه روز
ها ، ماهها و سالها یکسان است ؟
خلق فرزانه ما که در سینه گنجینه
ها نهان دارد ، بدین پرسشها
چنین پاسخ گفته است :
عزیز من به ده صد ماه آرزو

ستاره آزادی

عشق تو ای ستاره آزادی بشر
 در تار و بود من
 آهنگ دلنوا ز تو ای عشق آتشین
 شعر و سرود من
 ای عشق من محبت من هست و
 بود من
 رخسندۀ تر بنا ب
 آزادۀ تر برا
 که گلستان ز ندگی
 زیبا و دلپسند ندیدست
 مثل تو
 ای ماه تا بنا ک ، ای عشق
 آتشین ، ای عشق جاو دان
 عشق منی و عشق همه عشق
 پیشگان
 اندر دل زمان
 تو دهی روح ز ندگی
 شگوفان ، هنگامه دار
 تو دهی قوت ایثار ، نیروی کار
 چون لاله در بهار
 تو شعله و رتری از اشعه
 خورشید
 رخسندۀ تر برآ
 در لای لای اشعه زردین صبحگاه
 در دا من شفق
 در قله های شامخ بابا و هندوکش
 ای آفتاب گرم در خشان
 زندگی
 طلوع کن
 رخسندۀ تر بر آ
 طوفا نزا بخیز
 بیوسته موج زن
 تا شعله های سرخ تو یا قوت
 سان زند
 لبخند زندگی
 در چهره های ما

وطن

دردارم وطن را مر پرستد

لزلند دشت و دفر را می پرستد

چوبل در گلستان محبت

همین زیبا چمن را می پرستد

ز ما گرانه و وطنه

ز ما گرانه و وطنه ستاره غروخینی قربان شم
 ستا بنکلیو در واو خپاند سیند خینی قربان شم
 زه ستا د پا میر او هندو کش یادونه ستا یمه
 ستا کمکی خیبر او دسپین غرلمنی بنا یمه
 ستا به دپا پا غر او واخان در وکی وایسه
 زه ستا د تور غرد یاد کارو خینی قربان شم
 یاد کی راسره دی دبادغیس، سالنک، پغمان غرونه
 پور ته د صافی، پنجشیر، صیاد او ترکستان غرونه
 پل د فیروزکوه، شینکی، کشموند او سلیمان غرونه
 ستا د لوپو غرو له سر دروخینی قربان شم.
 خوند ستا د کابل او د کنی خپاند سیندونه کپی
 پور ته په شمال کی دی امو دریاب مو جونه کپی
 هلته له خونیی نه دهلمند او پوتوپونه کپی
 ستا د هر پرو د خو پرو او بوخینی قربان شم .
 بلخ او د بسخدی زاړه بنارونه ته یاد کار لری
 دلته په مر کز کی دکابل پلا احصار لری
 بڼه بنکلی بنارو نه تنگر هار او کند هار لری
 زه ستا د هرات سمسور با غوخینی قربان شم
 ستا لوپ یاد کار و نه په بامیانو کی بتان وینم
 څه زهی قلاوی د پکتیا او د پروان وینم
 ستا صنعتی خمکی د پغلان او د جوزجان وینم
 ستا د کندز بنار له فابریکو خینی قربان شم

دلسر صلح

وطن لزلند شتر شادمان باشر

ز جور روز کار لند در لمان باشر

میان کشور اندر صلح پرور

برک صلح خوا هر قهرمان باشر

جشن استقلال

روز ما آئینه بندان شب چراغان آمده است
 جشن استقلال یعنی عید افغان آمده است
 هر گرا بینی ز خر سندیست سرش را رطرب
 روز گار عشرت ما پر بسامان آمده است
 ای طرب ای جشن استقلال ای عید وطن
 از قدمت خاطر ما شاد و خندان آمده است
 اینک از بهر قدمت در طربگاه وطن
 محفلی رنگین تر از گل در گلستان آمده است

«قاری»

ترانه آزادی

برق شعله زد ، رعد نعره زد ، محو شد سحاب ،
 باد شد و زان ، موج شد مان ، بر شد آفتاب .
 غم تمام شد ، بخت رام شد ، باهر شد یسم ،
 از تلاش ما دور شد ز سر چادرونقاب .
 بیرق ظفر پر فشان بر ، پیشرو شدیم ،
 پیش چشم ما شعله بار شد دفتر کتاب .
 سرنوشت ما در سرشت مابیت گشته است ،
 داد حزب ما نعمتی چنان بیحد و حساب .
 از درود ما ، از سرود ما بخت ماعیان
 این سعادت است از شرافت جشن انقلاب

باقی رحیم زاد

امید کار

وطن عشق فرزندان تو دارم

بدل مهر شکوفان تو دارم

امید کار و جانپازی و ایثار

بودیهایی سوزان تو دارم

وطن

وطن دیگر پریشان نیستیم

گل حسرت بدامان نیستیم

شود آباد و دشت و خارزارت

چنین خاره بیابان نیستیم

دخپلواکی اختر

سنا د زړه په آینه کی جوهر نشته ؟
 که زما آه و ناله کی انر نشته ؟
 اوس چی وینس شوی ، توره شپه درته سبا شوه
 که بیده شی ، تر محشره سحر نشته
 د همت په وزالوژی آسمان ته
 په ظاهر کی د حباب بال و پر نشته
 که ته لعل د اژدها له خولکی نه باسی
 په ثبات که پری یر غالی خطر نشته
 که د مرگ اند یبینه و لری په زړه کی
 د زمري ، حتی پر سوی هم ظفر نشته
 د قطر و له اتفاقه سیل جو پری
 په تنباغی خکی کی هیچ کوم هنر نشته
 دیووالی له احساس که طوفان جو پشو
 د مختگ په لار کی لوپ او ژور نشته
 د غواص همت یی با سیله ژورو
 د سیندونو په ساحل کی گوهر نشته
 د خند قوپه او بوچی قناعت کی
 د چو نگینی خو له کی خکه گهر نشته
 هر ه ونه میوه نه لری هونبیار شه
 ما لید لی چی د ولی نمر نشته
 آزادی دی مبارک شه زمال لیه
 د افغان په شان با تور بل نبر نشته
 دا ختر مبار کی - ما ته خوله را که !
 خپلوا کی نه هسی بل بیه اختر نشته .

بو هاند رحیم الهام

ارزشگفتی های جمعیان

زندگی هر موز خفاش ها

خفاش ها حیوانات مرموزی هستند بهتر است بگوئیم پستانداران عجیبی اند اما می توانیم بگوئیم که پرندگان اسرار آمیزی میباشند. تمام این بیانات در حوضه خفاش ها درست است چه این حیوانات در حالیکه پستان دارند پرواز میکنند و عجیب تر آنکه هیچ نوع پری ندارند اما قادر به پریدن میباشند . اکثر از خوانندگان عزیز خفاش ها را در هنگام شب دیده اند اما شاید تعداد کمی این هاراکه در روز دیده باشند .

عضویت این حیوانات طوری است که تنها در هنگام شب فعال باشند و زمانیکه اکثر مخلوقات میخوانند اینان به فعالیت شروع میکنند . گفتیم پر ندارند . درست است بجای پرغشای نازکی ، که از دو جانب بدن شروع میخورد . بعداً انعکاس نموده و توسط دستگاه را دار خفاش جذب و تجزیه میگردد . پس حیوان در حین پرواز تمام اجسام دوروبر خویش را فهمیده وبدون آنکه به کوچکترین مانع برخورد کند به حرکت سریع (۷۰ تا ۱۰۰ کیلو متر در ساعت) ادامه میدهد . در حین پرواز بدن خفاش ها باز میماند تا طعمه خویشرا بدون بقیه در صفحه مقابل



در زمان خطر خفاش چوچه اش را به سینه چسبانیده و انتقالش میدهد .

لاله آزاد

من لاله آزادم ، خود رویم و خود بویم در دشت مکان دارم ، هم فطرت آهویم آیم نم بارانست ، فارغ ز لب جویم تنگ است محیط آنجا ، در باغ نمی رویم

من لاله آزادم ، خود رویم و خود بویم از خون رگ خویش است ، گر رنگ به رخ دارم مشاطه نمی خواهد ، زیبا بی رخسارم بر ساقه خود ثابت ، فارغ زمدد گارم نی در طلب یارم ، نی در غم اغیارم

من لاله آزادم ، خود رویم و خود بویم هر صبح نسیم آید ، بر قصد طواف من آهو برگان را چشم ، از دیدن من روشن سوزنده چرا غستم ، در گوشه این ما من پروانه بسی دارم ، سر گشته به پیراهن

من لاله آزادم ، خود رویم و خود بویم از جلو سبز و سرخ ، طرح چمنی ریزم گشته است ختن صحرا ، از بوی دلاویزم خم می شوم از مستی هر لحظه و می خیزم سر تا به قدم نازم ، پا تا به سر انگیزم

من لاله آزادم خود رویم و خود بویم جوش می مستی بین ، در چهره گلگونم داغ است نشان عشق ، در سینه پر خونم آزاده و سر مستم ، خو کرده به ها مونم رانده است جنون عشق ، از شهر به افسونم

من لاله آزادم ، خود رویم و خود بویم از سعی کسی نیست ، بر خود نپذیرم من قید چمن و گلشن ، بر خویش نگیرم من بر فطرت خود نازم ، وارسته ضمیرم من آزاد بیرون آیم آزاد بمیرم من

من لاله آزادم ، خود رویم و خود بویم

استاد محمد ابراهیم صفا



زحمت خورده بتوانند . اکثراً حشره خسوار هستند مگر يك نوع آن میوه خوار است که در استراليا و بعضی مناطق دیگر پیدامیشود يك قسم دیگر شان را به نام ومپایر نیز مینامند که دارای دندانهای تیز بوده و حیوانات را در شب هنگام میگزند و بعداً خون آنها را میخورند . خوشبختانه تعداد این گونه خفاش ها کم است . سرعت بال زدن شان نیز مختلف است . و گاهی از ۱۴ تا ۱۲ مرتبه در يك ثانیه میرسد .

خفاش ها بجای تخم چوچه میدهند و بجای شیر به نوزادان خویش حشره میخورانند . چوچه خفاش از روز اول تولدش دارای پا های قوی و چنگک مانند است زمانیکه حیوان خودش را به چیزی میاویزد چنگک های پایش بصورت خود کار (اتوماتیک) محکم میشود و حیوان بدون ترس و هراس به کار خویش



چون پروبال خفاش ها ضعیف است معمولاً هنگام پرواز خود را از شاخچه های درخت آویزان نموده و بعداً پرواز مینماید .



گوش خفاشها بزرگ و بزرگ است که خفاش از آن بجهت کوچکترین و آسانترین رادار های جهان از آن استفاده می کند .



د مینې قربانی!

ده منت بار، لیکنه

یوه واقعی او تراژیدی افسانه!
د فیوډالی ژوند د اړخو نو څخه!

دمینې قربانی!

مو نر دا منو چه مینه د چا په خواری او شتمنی پسې نه گززی کله چه کوم زړه بل زړه ته لپاره پیدا کوی نو د واره خوا وی د دی احساس کوی چه په مینې باندي خپل ژوند وکړی او د ژوند چاری په مینه او محبت سره سر ته ورسوی خو په افسوس یی باید ووا یو چه زموږ په محیط او ټولنه کی دسیالی، تربگنی شتمنی او ناداری معاملی لاتر اوسه پوری روانی دی . په داسی حال کی چه د افغانستان وگړی نیز جمهوریت **د نورد بریالی پاڅون فیصلی او پرېکړی د هیواد و الو غوړو نو ته** رسولی او په دی برخی کی زیات تبلیغات هم روان دی چه د وگړو ذهنیتونه روښانه شی او د بی خایه مزخرفاتو او بی عدا لٹیو لمن پسې ټول شی خو بیا هم فیوډالی غروردی و زلو انسانانو په ژوند باندي په بی رحمانه توگه در انده گذارونه کړی او ددوی ژوند یی د خاوروسره برابر کړی دی .

د مو ضوع نه به لیری نه خواو دیوه غریب انسان د مینې د قربانی داستان چه د بی عدا لٹیو څخه یی سر چیننه اخستی ده په لاندی توگه د گرانو لوستو نکو د نظر نه تیروو.

د مینې قربانی!

او هغوی به دده د خپرو نه الهام اخستو او زیاته مینه به یی ورسره ښووله ، کمال به هره ورځ سهار وختی د کوره وتو او ما ښام تیاره به کورته را تلو ځکه چه ورځنی وظیفی او مکلفیتو نو د دی اجازه نه ور کو له چه د خپل بیو زلی ژوند په څنگ کی دی بیکاره وگرزی او یادی دخپل وخت ارزښت ناکمی شیبی په وړیا توگه له لاسه ور کړی . دکمال دلپاری په سر د کلی د خان لور په مانی له وړایه ښکاریده او کله چه به ددی مانی د څنگ نه تیریدو نود خان سره به یی ویل :

دا ژوند هم عجیب او غریب ژوند دی

«کمال» په یوه غریبه او بی وزلی کورنی کی زیږیدلی و چه خپل ورځنی ضرورتونه به یی د خپلو لاسو په ټناکو باندي برابر ول اود یو او بل په مزدوری کی به ورك و څنگه چه کمال د خپلی بی وزلی سره سره د ښی او ښکلی خوانی خاوند و نو په خپل کار او زیار باندي به د هر چا هم خو ښیده او د زړه خوا له به یی ورسره کو له «کمال» چه د نور د انقلاب دښمنگو په پوره توگه پر خور دازه وو نو د هر چا سره چه به مخامخ کیدو او یا به یی چه په کومه غونډه کی برخه اخستله د انقلاب ارمانونه به یی وطنوا لو ته بیا نول

څوک د لورې نه مری او څوک د زیات خوراک نه؟ څوک په جونگړه کسی ژوند کوی او څوک د داسی ما بیو خاوندان دی ! کله چه کمال خپل سر دځمکی نه پور ته کړ او د خان مانی ته یی په څغلند نظر وکتل گوزی چه ده خان» لور «زیوره» په کړکی کی ولاړه ده او د کمال قدمو نه شمیری کمال د څه شیبی له پاره په هغه ځای کی ودریدو او کله یی چه خپلی سترگی ده زیوری ، په ملالو سترگو ونښتلی نورنگ یی زیرو او ښتوداسی معلومیده چه روح ترینه وتلی او زړه یی دزیوری دملالو سترگو ښکار شو. او په مات زړه د خپل کار خواته روان شو. کمال خپله ورځنی دنده دنورو ورځو په څیر سرته رسوله اود خپل کار په هره لحظه کی به یی ده زیوری» ملالی «سترگی» په خپلو سترگو کی لیدلی لکه څنگه چه کمال ده زیوری» دمینی په دام کی بند پاتی و په همدی توگه په «زیوری» باندي هم ټولو ورځ به اندیښنو او غمونو باندي تیره شوه او هره گړی به دخپلی مانی په کړکی ولاړه وه ترڅو ده کمال» په تش لیدلو باندي زړه ته ډاډ ورکړی او کمال به هم په همدغه شان دخپلی محبوبی په لیدلو باندي څه نا څه خپل غمونه تسکین کول . زیوری ته د «کمال» د تک راتگ وخت معلوم و نو داخل یی دخپل پخوا نی عادت نه پرته د خپلی مانی دروازه وتیوله تر څو د کمال سره له نژدی نه خبری وکړی او دخپلی مینی په رهاونیاز باندي نی وپوهوی . کمال هم په دی ورځ لږ څه دوخته د کور نه را ووتو او کله چه د «زیوری» کلا ته نژدی شو گوری چه در وازه کی د ده گرانه زیوره ولاړه ده او کله چه سره سترگی په سترگی شول نو کمال بیا هم په غمو نو کی ډوب ودرید او هرڅو مړه یی چه زیار وویستو چه خپلی سترگی له ځمکی نه پور ته کړی وه یی نه شوه کو لی اخر زیوری ترینه پو ښتنه وکړه چه .

— خوانه ولی په فکر کسی ډوب پاتی یی ؟
دا چه کمال یو غریب انسان وونونه یی شو ای کو لی چه د خپلی مینی رازد خان لور ته بیان کړی او یا اقله هغی ته دو مړه وواپی چه زه ورسره مینه لرم .
خو ز یوری بیاهم ترینه وغوښتل چه دخپل ژوند اود خپلی مایوسی چه ماجرا ورته بیان کړی . خو «کمال» غریب ویرید لو که چیری د خپلی مینی رازورته بیان کړی ، نه چه دده او

دده د کورنی بیو زلی ژوند د فیوډالی ظلمو نو د معاملو نه قربان شی نو ځکه یی ور ته وویل چه بی بی جانی هیڅ خبره نشته هسی می نن څه نا څه اند یښنی په زړه کی را پیدا شوی چه دا یوازی زما په دی بیو ز لسی ژوندانه پوری اړه لری او په همدی برخه کی جرت خغلووم تر څو خپلی او دخپلو وطنوالو ژوند ته نوی رنگ ورکړم او لیاری چاری ورته ولټوم .

دا چه زیوره ډیره هو ښیاره نجلی وه نو «کمال» ته یی وویل .
— خوانه ته به دی فکر کی باید نه وی چه زه د خان لور یم او ته دیوه بیوزلی او نادار زوی ادا کتر و خانانو زړونه د عاطفی به قالب کی جوړ شوی او کله چه د ستا غونډی بی وزلی مینه ورسره ملگری شی نو بیا د خانی اونوابی دمانی نه راوخی ، لیا ری به ځاری او په خپلی ورکی پسې به له آبادنه راوخی او په دښتو او میسرو کی به خپل دا ند یښنو نه ډک ژوند سر ته رسوی . تا ته به د قیس او دلپلا د مینی افسانه ډیره ښه معلومه وی او له زیاتو خلکو نه به دی اوریدلی وی چه قیس ولی په مینه کی مجنون شو او لیلاد مجنون په مینه کی خومره کړ او نه او تکلیفو نه په ځان ومنل خو که چیری زه درته ددغو واقعی عا— شقا نو د مینی داستان بیان کړم نو بیا به په خپله اعتراض وکړی چه مینه څه ده او څنگه به زړو نو کی ځای پیدا کوی او یا څنگه د خلکو د شکنجو او پیغورونو تر تا لیر لاندی راخی خو بیا هم مینه که په واقعیت باندي ولاړه وی نو هیڅ دا سی قدرت به نه وی چی هغی ته دی . خنډو نه پیدا کړی او کوم مین دی د خپل هو ډنه را وگرزی . کله چه کمال د «زیوری» خبری واوریدی نو دا ورته ثابت شوه چه «زیوره» هم ورسره مینه لری نو ورته یی وویل .

اول خودی زه په نوم باندي نه پیژنم چه ستا نوم څه دی او زه درته به کوم نوم باندي خطاب وکړم ، بله داچی ته د خان لور یی او زه دیوه بیوزلی کارگر او غریب کار نو که چیری زما او ستا دمینی نه د کور او کلی خلک خبر شی دا کار به ستا نیک شمهت ته زیان ورسوی او په کور کلی کی به دا آوازی خبری شی چه د خان لور د یوه غریب او بیوزلی انسان سره مینه لری چه ماواتاته ، به به دی برخه کسی زیات خنډونه راپیدا شی خو دا چه ستا ژوند د کړ او نو سره نه وی مخامخ

شوی نو ما پرېزده چه په خپلسو غمونو او اند پېښو کې لو بېرېم او خپلی ارزو گاني تور وځا وروته وسپارم . زيوري بيا هم ده کمال خبره غوڅه کړه او ورته یی وویل : ما تاته په دی برخه کې زیاتې خبرې وکړې او ته ورباندې ښه فکر وکړه د مینې ریښې هېڅ قدرت نه شی پر-یکولی او تر څوچه زما وینه په رگونو کې چلیږي زه به ستا په مینې باندې خپل غم غلظوم او هیله می داده چه په مینه کې به په ځانې او خسواری پسې نه گزړی او یوازی به انساني ژوند ته ارزښت ورکوی . او په دی نوم به زما سره لياره ساتی .

کمال په داسې حال کې چه د زيوري خبرو ور باندې زیات تاثیر کړی و او وخت هم ورباندې زیات تیر شوی و دزيوري نه ئی اجازه واخیستله او د خپل کار لورته وځو-خیدو .

ده به هره ورځ په همدې توگه د زيوري سره پټې خبرې کولی ترڅو چه د کور او کلی خلکو ته د دوی د مینې گونگو سی ورسیدو او د هر چایه مغزو کې ددوی د مینې خبری پیدا شوی تر څو چه ددوی مینه رسوایی ته ورسیده او د «زيوري» پلار هم ورباندې خبر شو چه زيوره دکمال سره جوړه ده . نو خپله لور یی را وغوښتله او ورته یی وویل . زيوري ما ستا نه دااسی ارزو نه درلوده چه ته دی زما پگړی به ځمکه راوغورځوی او زما نوم او نېسان دی تر پښو لاندې کړی .

تاته خپل وجدان څنگه اجازه در-کړی چه زما د ژوند او له برم نه ډک نوم په لغته ووهی او د یوه بیکاره خوار او مزدور هلک سره د دوستی مزی ټینک کړی ، زه سیال او شریک لرم زه په کومو سترگو باندې هغو ته وگورم او په کومو سترگو په کور او کلی کې وگرزم زه د خلکو پیغور-ونو ته غاړه نه شم ایښودلی او سر د نن نه ته د کور نه نه شی وتلی ! که چیرې خبر شوم چه بیا دی ددغه هلک سره تماس نیولی دی او یادی ورسره لياره جاری ساتلی وی نو بیا به دی وایه ځان وی .

کله چه زيوري دخپل پلار خبرې وا وریدی نو په ژپ غونې لهجه یی ورته وویل : ولی پلار جانه مینه کول جرم دی ، ایا دغه موجوده ژوند په مینه او محبت باندې ولاړ نه دی ، ایا د یوه ځان لور د یوه غریب انسان سره مینه نه

شی کولی . ایا زه د دی حق نه لرم چه د ځان له پاره خپل دایمی ملگری په خپله خوښه وټا کم . ایا ستا غوندې یوه پلار ته د یوی بیوزلی نجلی ژوند څه ارزښت نه لری . ایا ته د دی وگړنیز جمهوری دولت چه د ټولو وگړو د حقوقو ملاتړ کسوی پالیسی په نظر کې نه نیسی او ایا ته د یوه انسان په صفت زما انساني غوښتنې دخاورو لاندې کوی نه پلاره زه د یوی بیغلی په نوم نه غواړم چه څوک دی زما په سرنوشت باندې لوبی وکړی مونږ ته خپل وگړنیز دولت د دی حق را کړی دی چه خپل سر نو-شت په خپله وټاکو او چاته د دی حق نه ورکوم چه زما په ژوند دی لوبی وکړی . د زيوري د پلار ماغزه د زيوري په خبرو باندې زیات خراب شول او غاښونه یی سره تیر او بیر کړ او ورته یی وویل :

زه ستا د دومره بی حیایی زغم نه شم کولی او د ازما فیصله ده چه تا باید هغه چاته ورکړم چه زما سره یی سیالی برابره وی شال او شری هېڅ وخت سره نه شی جوړیدلی او نه زه دا کار منلی شم د دغه رازمزه-خر فاتونه لاس واخله که نه په لوی لاس به دی ژوند ته خاتمه ورکړم زما خبره یوه ده یا به مرگ قبلی او یا به زما په خوښه باندې ستا د واده د بندو بست چاری سرته رسیږي ښه سوچ ووهه هره لياره چه درته ښه ښکاره شوه هماغسی وکړه . زيوري د څه سوچ وهلو نه وروسته خپل پلار ته په ژپ غو نسی او از وویل !

پلاره ته ولی زما په ژوند لوبی کول غواړی ولی ته ما ته د خپل ژوند د دایمی ملگری د انتخاب په پر څه کې اجا زه نه را کوی ، ما ته د «کمال» خواری او بیوزلی کوم اهمیت نه لری او زه د هغه مینې او محبت ته په درنده ستر که گورم ما ته انسا نی ژوند زیات اهمیت لری زما فیصله یوه ده او په همدې فیصلې به خپل ژوند مخکښی بیایم ما ته د مینسی شتمنی زیات ارزښت لری نو څکه زه په خپله ژوند کول غواړم او مینې ته ستا د موجوده شتمنی نه زیات په ارزښت او اهمیت قا یلیم که چیرې ته په خپل زړه کې عا طفی او انساني پیر زو ینی ته ځای ورکړی نو بیا به دا مشکل د تل له پاره حل وی او بیا به په سیالی او شریکی پسې نه گر ځی .

د زيوري پلار وپو هیدوچه په

زيوري باندې زما خبرې کوم تا تیر نه کوی او هر څه چه ورته وایم په کوم ارزښت ورته نه قا ینه کیري نو په ډیره قهرجنه وضعه د خپل کور نه ووتو او د خپلو خپلوانو سره یی په دی برخه کې تماس وپو تر څو ددی چری مشورې سر پیدا کړی .

چا به ورته یوه لياره ښودله او چا به ورته بله او ده ترینه دانتيجه واخستله که چیرې «زيوره» بل چاته ورکړی نو «د کمال» له خوا نه به د دزیانو ستو نرو سره مخا مخ شی ځکه چه د نور د انقلاب فرمانونه چه په دی برخه کې صادر شوی د ټولو وطنوالو حقوق پکښې خوندي شوی او دولت د مفا سد و او یی عدالیتو په مقا بل کې د زیاتې کرکې او نفرت څخه کار اخلی ، او کسه چیرې د خپلی لور وژلو ته ځان چمتو کوی له یوی خوا خپل میت او باز وپه خپله غوڅوی او په دوهم قدم کې ددوه واقعی مینا نو په لوی جرم باندې مرتکب کیري . نو دا پر یکړه یی ښه وبلله چه په موجوده وخت کې زيوره د «کمال» په نوم کړی او کله چه ددوی د کوژدی چاری سر ته ورسیدلی بیا به دخپل شوم عرض له پاره لياره آواره کړه ، نو بیرته کورته راوگرزیدو او خپلی لور «زيوره» ته یی وویل : -

لوری ما چه هر څه فکر وکړو داسی لياره می پیدا نه کړه چه ستا دخوښی وسیلی پری برابرې شی ښه به داوی چه زه «ستا په خوښه باندې کار وکړم او د کمال» سره دی د کو-ژدی بند و بست برابر کړم تر څو چه ته په ارامه فضا کې د مینې او محبت په خوړو لحظو کې خپل راتلو نکي ژوند سر ته ورسوی او خپل را تلو نکي مشکلات په هم فکری سره سر ته ورسوی .

زيوره په چرت کې پا تی شوه او نه پو هیده چه دغه راز عا طفه او مهربانی څنگه د ده د پلار په زړه کې پیدا شوه که څه هم له یوی خوا په اندیښنو کې ډوبه وه نو له بلې خوا نه یی په ظاهری تو گه د خپل پلار د دی انسا نی لور ینی نه مننه وکړه او بی معطلی نه یی کمال ته احوال ورواستو چی ځان دی ته چمتو شوی دی چه زما او ستا مینې ته به احترام قایل شی نو ته دخپل ورځنی کار نه تن لږ څه دوخته راشه چه زه او ته به دی باره کې سره خبری وکړو .

کله چه کمال ته د خپلی زیوري پیغام ورسید و نو د خو شالی نه په کالیوکی نه ځا ئیدو او په ډیری چستی سره دزيوري د کلابه دروازه کې ودرید . او زيوري چه د کمال د راتک لياره ځارله کمال یی په غیږه کې ونیو و او ورته یی وویل :

ستا غریبه مینه نن شتمنی ته ورسیده او پلار می دی ته چمتو شوی دی چه زه او ته د ژوند انه دایمی ملگری شو او ته می ددی له پاره راوغوښتی چه اول د ازیري درکړم او بیا د رته ووايم چه نن شپه یو څو تنه زمونږ کره را ولیره چه زما او ستاد کو ژدی معا ملی رسمی ښه غوره کړی او د تا ویلو او ماویلو معا ملی پسې کمی شی .

کمال خپله محبو به «زيوره» ښکل کړه او ورته یی وویل فیصله خو ډیره نیکه ده خو زه په دی ویره کې یم چه د کاسی لاندې نیم کا سه پیدا نه شی او په پای کې د مینې په جرم باندې تورن نه شوو .

نه نه ته به کیسویسی مه گرزه دا زما او ستا د مینې برکت وچه پلار می به دی راضی شوی دی چه زما اوستا مینه خپل معراج ته ورسیري او دیو ، بل په څنگ کسی سره ژوندو کړو .

ښه چه داسی ده زه به نن شپه د څو تنو سره یوځای ستا سی کورته راشم خو گوره زيوري که چیرې دی پلار زما نه پیسی وغواړی نو بیا به څه کوم .

ته لیو نی کیره مه ، هغه د زیاتو شتو خاوند دی او ستا پیسو ته سترگی نه نیسی .

ښه چه داسی ده نوزه درنه ځم چه خپل بند و بست و نیسم . کمال دزيوري د لار ښوونې سره سم څو تنه ملگری د ځان سره یو ځای کړل او تیاره ما ښام د زيوري د کور په در وازه ورننو تو . د زيوري پلار د میلنو زیات قدر وکړ چای ، څوړه او داسی نور شیان د غونډې په منځ کې کښیښو دل شول خو کله چه د کمال ملگرو د چایو په څښلو پیل وکړ نو د کمال اوزیوري موضوع یی ورته په منځ کې کښیښودله دزيوري پلار د څه چرت وهلو نه وروسته ور ته وویل .

لطفا پاته واړوی

که څه هم ما نه غو بښتل چه زه
دی په دی بر څه کی خپل تک لوری
معلوم کړم خو کله چه ما د زیوری
مینه «د کمال» سره ولیده نو دی ته
اړشوم چه د دوی د خوښی سره کار
و کړم او دا چه تا سی تر دی ځای
پوری راغلی یی نوزه نه غواړم چه
تاسی دی بینو ازما له کوره لاپ شی
دادی سقا سی په مخکښی به زه دوی
په خپل حق بانندی ورسوم خپل نو
کرته یی امر وکړ. چه لاپشی کورته
او بی بی ته وواپی چه د زیوری
دستمال د خوږی سره یو ځای را-
ولیری .

نو کر د خپل بادار د حکم سره
سم ، دستمال او میوه را وړه اود خپل
بادار په مخکښی یی کښیښود له د
زیوری پلار دستمال «خپل زوم کمال
ته په مخکښی کښیښود لو او میوه یی
په نا ستو ملگرو وویشله دغو نه یی
ټولو غږو» کمال ته مبار کی ورکړه
او د څه خند نه وروسته خپلو کور
ونو ته ستا نه شول .

سبا په کلی او بانده کی د زیوری
او «کمال» د کور دنی مو ضوع د هر چا
غوږ و نو ته ورسیده او دوی به هم
هره ورځ سره جوړه گرزیده
راز او نیاز به یی سره کولو او د
راتلو نکی ژوندانه په باره کی به یی
پلانو نه هم سره طرحه کول. د دوی
د تک را تک ناستی ولاړی معا ملی
دزیوری په پلار بانندی ډیره بده اغیزه
درلوده او نه یی غو بښتل چه د ده
لوردی د «کمال» سره خپل راتلونکی
ژوندانه ته خپله غیزه خلاصه کړی
نو خپلی لور ته یی وویل ،

لکه څنگه چه دی آرزو وه ته په
خپلی آرزو بانندی ورسید لی او کولی
شی چه د خپل ملگری «کمال» سره
دواده تر ورځو پوری ازادانه وگرځی
هغه کور ته دعوت کړی او ورسره
ناسته پا څه وکړی اوسې خو مو له
هغه نه خلاصی نه شته او هغه کولی

شی چه زمونږ د کور د یوه غږی به
څیر زمونږ په غونډه و کی بر څه
واخلی او خپل ژوندانه ته سر او
صورت ور کړی خو بیو زلی زیوری
د «کمال» د شوم سر نوشت څخه نه
وه خبره او یوه شپه یی دهغه څخه
غوښتنه وکړه چه د دوی کور ته
راشی او حتمی شپه هم ورسره تیره
کړی. کمال د خپلی «زیوری» خبری
وهنلی او د ما بنام په تور ولپو کی
ددوی کور ته ورغی ډیر زیات قدر
یی وشو دکور هر یوه غږی به په
جلا جلا تو گه ورسره خبری کولی
ترڅو چه د شپې ډوډی وخورل شوه دڅه
مرکی نه وروسته ټول خپلو وویدیدلو
خونو ته روان شول . زیوره د کمال
سره په یوه کوټه کی یوازی پاتی
شوه شپه لا نیما یی ته نه وه رسیدلی
چه د زیوری پلار په بی رحمی سره د
دوی د خونې در وازه خلاصه کړه او
په کمال بی وزلی بانندی یی د لیوه
په څیر حملی شروع کړی کله چه
کمال ولویدو نو زیوری د
خپل پلار په پښو کی ځان واچوو او
ورته یی وویل :-

ای ظالم انسا نه ستا د شوم غرض
ډرامه تر همدغه حده پوری وه تاته
انسا نی کرامت ارزښت نه درلود
او ته ولی په خپل فرزند بانندی دو
مره د انسانیت نه خارج شوی ،
زیوری بی وزلی ته معلوم شوه چه
پلار یی له ځان نه لیوه جوړ کړی
بیا بیا یی تر ینه غوښتنه وکړه خو
ظالم پلار ورته وویل او س به ددی
احق انسان ژوند په خپله ښه وگوری
نور یی نو چاره راواخیستله اول یی
د کمال بی وزلی لاسونه او بیا یی
پښی او په پای کی دی ظالم قصاب د
هغه نازولی صورت تر سا طور
لانندی کړ او ټوټی ټوټی یی کړ . کله
چه زیوری ته د خپل ظالم پلار د ظلم

نه ډکه نتیجه معلوم شوه نو پښی
لوخی د کور نه ووتله او امنیتی مقاماتو
ته یی خبر ورکړ څو لحظی لا نه وی
تیری چه څار نوال د خپلو عدلی
همکارانو سره یو ځای ددوی کورته
راننو نو گوری چه د یو مظلوم انسان
د بدن ټوټی سره جلا شوی او ددوی
د خوب خو نه په وینو لړلی ده ، او
ځان د وحشت په حال کی بی دمه
ولاردی د هغه څخه چه هرڅه پوښتنی
کولی ځواب نه شی ویلی اخر فیصله
داسی وشوه چه ځان دی زندان ته
وسپارل شی تر څو د عدلی مقرراتو
سره سم ورسره چال چلند و شی .

رحمی نه ده لیدلی او زه نه پوهیدم
چه د شهرت او شتمنی خاوندان به
دیوه هسگیرلی ځوان په ژوندانه
بانندی لو بی وکړی . زه په دی هم
پوره پوهیدم چه په دغه واقعیت
بانندی چه «کمال» زما په مقابلی کی
دمینی قربانی وکړه زه هم باید
دی قربانی ته چمتو او سم داڅکه
چه زمونږ کلی او بانندی لاتر اوسه
په مفاستو اوبسی عدالتیو کی
ژوند کوی چه دغه راز ژوند به زماله
پاره په زړه پوری نه وی . زیوری
په داسی حال کی چه په کوکو کوکو
بانندی به یی ژپل عدلی محکومونه یی
هیله وکړه چه دغه راز د غرض نه
ډک زړو نه د خپلو شو مو اغراضو
په سزا بانندی ورسوی تر څو زمونږ
دنور و هیواد و الو له پاره د بند او
عبرت سبب شی او د دغو بیو زلو
وطنوا لو ژوند ته صدهو نه رسیری
کله چه د زیوری خبری تمامی شوی
نو څارنوال بیاهم دزیوری د پلار څخه
پوښتنه وکړه چی که چیری د خپل غیر
انساننی جرم د دفع له پاره څه ویل
غواړی باید د محکمی غږو ته یی وای-
وروی خو دا چه د زیوری پلار د
خجالتی نه څه نه شوه و یلی یوازی
همدومره یی وویل چه رښتیا سره
زه په غیر انسانی جرم تورن یم
او محکمه هره پریکړه چه زما په برخه
کی کوی هغه د منلو وړده ، محکمی
ده دا عتراف د اخستلو نه وروسته
دغه ظالم ځان په اعدام بانندی محکوم
کړ او د بی شمیره خلکو په وړاندی
په خپلی سزا بانندی ورسید واوپه
یدی تو گه «کمال» بی وزلی د زیوری په
مینه کی قربانی وکړه او دغه
تراژیدی اخسا نه په دی تو گه سرته
ورسیده .

(بای)

ماکسیم گورکی

نام اصلی و فامیلیش (الکسی ماکسیموویچ پشکوف) در سال ۱۸۶۸ بتاریخ شانزده نوامبر در شهر نیونی نووگورد تولد یافته و بتاريخ هژدهم جون ۱۹۳۶ در شهر گورکی به نزدیکی مسکو وفات نمود.

دراماتورژ و نویسنده معروف واتحاد جماهیر شوروی، تهاداب گذار ادبیات ریالیزم اجتماعی «گورکی» به سن چهار سالگی پدرش را از دست داد. ایام طفولیت را بخانه پدر کلا نشن یکی از نمایندگان خورده بورژوازی نووگورد سپری نمود. در کودکی بکارهای مختلف دست یازید شاگردی مهندس، ظرفشویی در کشتی حملی، نان پزی، پاسبانی راه آهن

در شهر قازان گورکی جوان با انقلابیون آشنا شد. در سال ۱۸۸۸ اولین بار بزندان افتاد. در سال ۱۸۹۲ اولین داستان او بنام «ما کار چود راه» بدست نشر سپرد شد. در آغاز سالهای ۱۹۰۰ به دراماتورژی دلچسپی پیدا کرد. که در آثارش مرتبه بس بلندی را داراست.

در دوران سفر خود به شهرهای روسیه آنوقت متوجه گردید که روشن ترین و عمیق ترین مقامی در میتجدید ادبی اوریالیزم اجتماعی دارد.

در سالهای ۱۹۳۰ بیسهای گورکی مانند دیگر آثارش دایره المعارف زندگی روس در آغاز قرن تا انقلاب دیکا بریستنها بود. مثلا در بیس (سامون و دیگران ۱۹۳۱) حادثه در اخیر سالهای بیست به وقوع می پیوندد.

در دراماتورژی گورکی انعکاس مسایل زندگی وفروانی پرو بلما بیس را به اوج می رساند. استحکام و برقراری

ضروریات تاریخی ساختمان جامعه سوسیالیستی این موضوعات انقلابی عظمت دراماتورژی گورکی را تعیین میکند.

بدوره اول فعالیتها دراماتورژی که سالهای آمادگی انقلاب روسیه پدید آمد گورکی نمایشنامه های (خورده بورژوا) ۱۹۰۲ (در اعماق ۱۹۰۲) (دها تی ها ۱۹۰۴) (پسران آفتاب ۱۹۰۵) (پرپر

ها ۱۹۰۵) (دشمنان ۱۹۰۶) را برشته تحریر در آورد. درین بیسها گورکی روش تعیین سرنوشت، تعیین حدود اساسی قدرت اجتماع روس را در برابر انقلاب قریب الوقوع که پاشیدگی رفتار اجرای قسمت بندی های قوا عدتازه که بطور آشکار در برابر هم قرار داده ترسیم میشود.

دوره دوم بیس هائیرا دربر میگیرد که گورکی در سالهای بعد از مرحله اول انقلاب روس برشته تحریر در آورد. (آخرین ۱۹۰۸) (عجایب ۱۹۱۰) (اولادها ۱۹۱۰) (قسمت اول و اشاز لیترنوا ۱۹۱۰) (بیسه ناچل ۱۹۱۳).

درین بیسها گورکی با بصیرت وفراسط هنر مندانه پرولتاری و اقعی جریان سقوط حتمی طبقه بورژوازی را نشان داده فنای آنرا به قانونیت اخلاقی واجتماعی تصویب میکند.

بیسهای گورکی که دوره سوم را به فعالیت دراماتورژی دربر میگیرد بعد از انقلاب اکتوبر یعنی در سالهای ۱۹۳۰ میباشد. بهترین آنها (گور بلیچو و دیگران ۱۹۳۱) (دستیگایوو دیگران ۱۹۳۲) (قسمت دوم اشاز لیترنوا ۱۹۳۶).

در برگیری جریان تاریخی، شدت مخالفت جامعه توضیح دوره اولی دراماتورژی گورکی

در بیسهای دوره سوم با تشریح عمیق و بیچیده گی روانی توام میگردد.

بیسهای گورکی مبارزه قدرت اجتماع را که مضمون اساسی زندگی روس آغاز قرن بیستم قرار داده شد منعکس میسازد. گورکی در نقشهای هنری مخالفت زندگی تاریخی و اجتماع روس را فاش ساخته و نشان میدهد که درین حالت فقط انقلاب سوسیالیستی برای آن ها حتمیست.

در رامهای گورکی قهرمانان جدید کارگران انقلابی که بر خورد آشتی ناپذیری را با جهان کهنه اعلام میدارند ظاهر میسازد. در نمایشنامه اول گورکی (خورده بورژوا) به کلمات و منالهای دلورانه نیلای تیست (حقوق راننده حقوق می گیرند) و (مالک کسبیست که زحمت میکشد) انگیزه اشخاص منور روسیه جدید انقلابی را بروز میدهد.

در بیس (دشمنان) دسته کارگرانیکه اعتصاب نموده اند در راس آنها سینسیو بلشو یک انقلابی تبارز میکند.

در بیسهای (دستیگایوو و دیگران) و (وا ساز نیز) گورکی تمثالهای بلشو یک ریابینین و انقلابیون مخفی راشبلی ها را بوجود آورد.

قهرمانان گورکی طرز تفکر آزاد و مخصوص بخود دارند. تمایل به افکار فلسفی را جمع به زندگی کلمات دلورانه و رعین حال احساس واقعی را از بین نبرد آنها بین خود ها مباحثه عمیق و هیجان آور در باره (حقیقت) و اقییت اصلی اجتماعی مردم را روشن می سازد.

گورکی تیپ های مخصوص به خود انسانی را که جریان رسیدن انقلاب سوسیالیستی، در کمردم به ضروریات ریشه اصلی تغییر جامعه را تجسم کرده است در دراماتورژی خود جای داده است.

قهرمانان گورکی در فضای نزدیک شدن به انقلاب زندگی میکنند و این تاثیر طرز تفکر آنها است.

در بیسهای گورکی زندگی پیش یا افتاد بورژوازی مانند قوه مخالفت دشمنانه در برابر انسان قرار داشته قوه ادراک او را مقید ساخته، جدایی او از آزادی، اتحاد بی ارزش به بورژوازی قدرتی را مانع دسترووسکی و خوف ندارد.

در (ایگور بلیچو) و (دستیگایوو) نشان میدهد که چطور دنیا گندیده کهنه از هم می باشد نابودی طبقه خورد با احساس باطنی و بی بضاعتی آثار گورکی را حتی بعضی از نمایندگان بورژوازی و اسازلیترنوا و ایگور بلیچو احاطه کرده تعریف معینی و مشخص اجتماعی بان داده در عین حال ابدا به علامت طبقه قهرمانان خود منحصر نشده ماهیت اجتماعی انسان را با ارتباط ناگسستن از معرفت شخص آنها فاش میسازد.

نقشهای و کیل مدافع لیبرالی با سونویسنده معروف شالیمو دیگران که منورین پیشرفته را تحریر میکنند گورکی شخصیت خود خواهانه و این الوقتی به زندگی را بباد انتقاد قرار داده و به تمثالهای سرمایه داری بولیچو مسئله آشو بگری انسان راکه به مخالفت طبقه خود می بر آید فاش میسازد.

تیپ مخالف ریکو و و ایگور بلیچو ناراضا یتی نظام زندگی را بیان کرده و مناسبتهای بورژوازی را بوجود می آورد.

در موضوع نوآوری به ایده انقلابی بیسهای گورکی دور نوبنی را در پیشرفت شکل دراماتورژی نقطه گذاری کرده به تعقیب خوف گورکی شکل تازه درام قرن بیستم را بوجود آورد.

در برنسیپ های دراماتورژی گورکی بطور خاص تمایل بر خورد انسان با جامعه اش، فضای تصادم برای مبارزه رغبت مالی و

وعشقی بنیافته، بلکه تاثیر مستقیم آنرا بالای انسانیکه مخالف واقعیت است نشان میدهد. قانون جدید بقیه در صفحه ۵۴



جوانان و روابط خانوادگی

به گوش خود داشته باشم . وقتی صحبت و سخنان معلم تمام شد معلم از شاگردان پرسید که کی توانسته در سس را بفهمد ، هر کس درس را دانسته است لطفاً دست خود را بالا کند . تقریباً تمام شاگردان دست های خود را بلند نمودند و من هم .

ناگهان معلم از بین تمام شاگردان مرا انتخاب و به من گفت که ایستاده شوم و درس را بگویم من با اینکه تمام لکچر های معلم خود را بیاد داشتم ولی . وقتی در جای خود ایستادم تمام آن را برای لحظه ای فراموش کردم . و من ، من گمان به لکنت زبان افتادم رنگم سرخ گشت عرق از سر تا پایم سرا زیر شد تا اینکه معلم متوجه حال من گشت و مرا به نشستن دعوت کرد ، این وضع باعث شد که دیگر شاگردان بخندند و بر تارا حتی من بیشتر از خودم گریه کردم . برایم گفت که پس از ختم درس او را ببینم با ترس و لرز بعد از ختم درس رفتم نزد او .

معلم ما چون تجربه کافی داشت با بسیار آرامی و لحن پدرا نه به من گفت :

«بسر م ترا چه میشود ؟ چرا وقتی ترا گفتم درس را بگو تو با اینکه میدانی نستم آن را یاد داری

از من می پرسید که چرا جوان پس رفته ، محبوب و در خود فرو رفته هستم ، چرا از همه کس بریده ام و کمتر حرف میزنم ؟

بهر این است که این سولات را از پدرم ، از مادرم و از کسانیکه مسئولیت تربیت را در منزل داشتند پرسید .

به راستی که من جوان خجالتی به اصطلاح پس رفته بی هستم ولی این گناه من نیست و این من نبودم که این طور می خواستم .

بلی گناه این وضع بگردن پدرم و مادرم است .

در شرایط امروزی که جوانان ما به کجا رسیده اند و چقدر با جزئیات و شاد و زنده دل اند اما من چنین وضع دارم . این وضع برایم خیلی ناراحت کننده است . از همه کس دوری اختیار میکنم این طرز پیشامد باعث شده که دیگران نیز کمتر با من تماس داشته باشند . در صنف هم صنفان با من کمتر آمیزش دارند زیرا میدانند که من مانند جسم جامدی هستم که نمیشود از او حرف کشید و یا با او حرف زد .

یک روز در صنف نشسته و متوجه درس معلم بودم با تمام هوش و حواس خود متوجه درس بودم و می گو شیدم که درس های استاد خود را به بهترین وجهی

نتوانستی بگوئی ؟ آیا تارا حتی داری ؟ به من بگو از چه چیز رنج می بری چه مشکل داری این من بتوانم برای است خدمتی انجام دهم خوش میشوم ؟

من چه میتوانم بگویم ، میگفتم که تمام این ناراحتی ها از بی دست و پایی ام است و یا می گفتم که مسوولیت تمام این وضع را پدر و مادرم بدوش دارند ؟

آیا لازم بود این حقایق را می گفتم ، و برای اینکه خود را تبرئه نموده باشم گناه را بگردن والدین خویش می انداختم ؟ بهتر آن دیدم که سکوت کنم . اما این سکوت هم جای را نمی گرفت . استادم به من گفت : میدانی احمد وقتی من به سن و سال تو بودم عین همین حال را داشتم کمتر با مردم و مخصوصاً با هم صنفان خود تماس داشتم ، کسی اگر از من می پرسید نامت چیست از خجالت سرخ میشدم و به بسیار مشکل اسم خود را میگفتم ولی دیدم که با این وضع نمیشود زندگی کرد .

انسان ذاتاً اجتماعی خلق شده و از همه چیز و از همه کس بریدن خطا است و نمیشود که برای همیشه یکه و تنها زندگی کرد . شرايط زندگی نیز به انسان اجازه نمی دهد که انسان به تنها بی زندگی نماید . همان بود که به خود جرئت دادم به کتب مراجعه کردم که اعتماد به نفس و آمیزش با دیگران را به من آموخت به مطالعه خویش ادا می دادم . آهسته آهسته در جمع ظاهر شدم اگر چه در روز های اول این کار کمی برایم مشکل بود ولی رفته رفته به این وضع عادت کردم و توانستم که خود را با اطرافیان وفق دهم . با دوستان و رفقای هم صنف به سینما رفتیم ، به تفریگاه ها به کتابخانه ها و خلاصه اینکه از مدتی من آن جوان بی چاره و بی دست خود تماس داشتم ، کسی اگر از من می پرسید نامت چیست از خجالت سرخ میشدم و به بسیار مشکل اسم خود را میگفتم ولی دیدم که با این وضع نمیشود زندگی کرد .

بقیه در صفحه ۴۸

تلویزیون و خانه

مدتی زیادی نمیشود که تلویزیون در کشور ما راه باز کرده و تقریباً میتوان گفت که در هر خانه یک یا به تلویزیون وجود دارد و برای سرگرمی اعضای خانواده خدمت میکند .

صرف نظر از خدمات ارزنده که این پدیده در قسمت تعلیم و تربیت می نماید باعث سرگرمی خانواده ها نیز میشود . اما سخن

د راین است که آیا دیدن زیاد تلویزیون باعث ضیاع وقت نمی شود ؟ آیا کودکان را از تعلیم و تربیت نمی اندازد ؟ آیا دیدن زیاد و بیش از حد باعث مریضی و ضعف چشم نمی گردد ؟

اینها سولاتی است که باید هر پدر و مادر بدانند و مراقبت جدی نمایند تا فرزندان شان از کار و تعلیم نمانند اما متأسفانه باید عرض



ژوندون

شود که هستند بعضی از پدران و مادران که بیشتر از کودکان شان مشتاق دیدار تلویزیون اند .
 همینکه تلویزیون شروع به نشرات میکند ، و گوینده پروگرام را معرفی می نماید در مقابل تلویزیون قرار میگیرند و خدا میداند که چه وقایع و حوادث در خانه رخ میدهد اما اینها از دیدن تلویزیون سیر نمیشوند و چنان غرق تماشای تلویزیون میگردند که تمام کار و بار خانه را فراموش میکنند . دعا میکنیم که شما در چنین خانه مهمان نباشید . زیرا یقین وقتی به خانه خود باز گردید یا گرسنه خواهید بود زیرا یاخانم خانه بختن غذا را فراموش کرده یا آنقدر مصروف بوده که غذا سوخته است .

بهر حال منظور از این تذکر اینستکه از تلویزیون طوری استفاده شود که هیچیک از اعضای خانواده را از کار و مصروفیت های زندگی باز ندارد مثلا وقتی مادری می خواهد تلویزیون ببیند نباید اطفال و کودکان خود را در حالیکه هنوز در درس های مکتب و وظایف خانگی خود را تمام نکرد اند تشویق به تماشای تلویزیون نماید .

هر پدر و مادر باید به کودکان شان تفهیم نمایند که موقع دیدن تلویزیون چه وقت است و چه را باید ببینند و چه را نبینند . این سخنان وقتی بر کودکان اثر خواهد داشت که خود و والدین نیز پروگرام و برنامه تعیین شده برای دیدن و تماشای تلویزیون داشته باشند . شاید پروگرام تلویزیون گاهی چنان دلخواه و ذوقی باشد که ساعت ها وقت انسان را بگیرد اما این دلیل نمی شود که این پروگرام های ذوقی انسان را از تمام کار و مصروفیت های زندگی باز دارد .

قبلا گفتیم که وقتی صحبت ها و سخنان پدر و مادر بر کودکان اثر خواهد داشت که خود و والدین پروگرام خاص و وقت معینی را برای دیدن تلویزیون انتخاب نمایند .

مثلا اگر مادر علاقمند شنیدن اخبار است مدت پانزده دقیقه و یا نیم ساعت وقت خود را با تلویزیون صرف کردن تفاوتی نمی کند و باقی بعد از تمام کار می تواند

از پروگرام های ذوقی و تفریحی تلویزیون دیدن نماید . این کار چند مزیت دارد یکی اینکه به کودکان و دیگر کارهای خانه از قبیل بختن غذا ، شستن لباس ها و یا اطو کردن آن و غیره مسایل خانه بدرآمده میتوانند آموختند و بتدریج و تعلیم کودکان میتوانند رسیدگی نمایند . وقتی کودک یا کودکان دانستند که دیدن تلویزیون از خود جایی و وقت معینی دارد آنها هم به خود مصروف دروس خود میشوند و بکارهای خود نیز

پدران و مادران وظیفه دارند اطفالشان بفهمانند که از تلویزیون چه بر داشتی نمایند یعنی تلویزیون چه است و برای چه پدر می خورد و وظیفه آنها در برابر آن چه می باشد . وقتی پدر و مادر توانست که اعتماد اطفالشان را جلب نمایند آنوقت کودکان خود بخود دمتوجه وظایف شان میگردند و موقع دیدن تلویزیون را نیز میدانند و از همه بهتر میدانند که چه چیز را باید ببینند و از دیدن چه چیز صرف نظر کنند .

شما هم ورزش و هم تفریح است

امروز در این ممالک به صد ها هزار جوان عضویت مکتب های ورزشی را دارند .

شنا از جمله ورزش های است که امروز توسط آن اکثر مریضان را درمان میکنند . برای این منظور حوض های سر پوشیده ساخته شده و مریضان با شنا نمودن میکوشند که از ناراحتی های شان بکاهند و معالجه گردند . دوکتوران

در میان ورزش های که امروز در جهان متداول است یکی هم آب بازی یا شنا میباشد . یکی از خصوصیات این ورزش که خیلی ها مهم است و بسزای سلامتی بدن اهمیت بسزای دارد حرکت تمامی حصص بدن در آئانی شنا نمودن است . از خصوصیات ویژه دیگر این ورزش یکی هم در



مساعده گردیده است از همین رو نیز بارها توصیه میکنند که هرگز ورزش شنا را فراموش نکنید . زیرا این ورزش نه تنها از جمله تفریح های سالم به شمار می رود بلکه ورزش مفیدی نیز ثابت شده است . خوب شناخته امروز در کشور ما جوانان بیشتر از پیش به این ورزش علاقه گرفته و روز بروز بر تعداد علاقمندان آن افزوده میگردد .

دختران که در گذشته نظر به شرایط وقت محروم از این ورزش و تفریح بودند اکنون میتوانند با

این است که پیر و جوان در هر شرایطی میتوانند آن را انجام دهند و علاقمند آن هستند . امروز در جهان به صد ها و میلیون ها جای برای آب بازی وجود دارد گذشته از این ها مناطق ساحلی دریاها ، چشمه ها و ... برای آب بازی مساعد میباشد .

امروز جوانان اعم از دختر و پسر به این ورزش رو آورده و علاقمندی زیادی از خود نشان میدهند .

در ممالک مترقی زمین های برای تعمیم ورزش شنا بیشتر از پیش

امکانات که در دسترس شان قرار گرفته به این ورزش مورد علاقه شان بپردازند . و آن روز دور نخواهد بود که جوانان ما اعم از پسر و دختر در مسابقات آب بازی مانند سایر جوانان کشور های مختلف که همه ساله برگزار میشود اشتراک داشته باشند .

در مورد مفیدیت این ورزش شاید زیاد شنیده باشید ، با اینهم بد نیست که یکبار دیگر شما را متوجه این نکات سازیم که شنا علاوه از اینکه یک ورزش سالم و خیلی مفید برای حفظ سلامتی تان به شمار می رود تفریح و مصروفیت سالمی است که می تواند خستگی های ناشی از کار های جسمانی و دماغی را از شما بر طرف سازد .

ورزش شنا باعث سفت شدن عضلات شده ، فشار خون را متوازن می سازد ، اشتها را زیاد می سازد ، لکه های پوست بدن را که گاه گاهی در جلد پروزمی کند بر طرف میسازد رنگ پوست را خوب می سازد و ده ها فایده دیگر دارد .

در ممالک مترقی بسیاری از امراض توسط شنا تداومی می گردد و امروز در بسیاری از شفاخانه ها حوض های آب بازی با آب سرد و گرم وجود دارد که برای استفاده مریضان قرار می داشته باشد .

گفتیم حوض های آب گرم شاید بپرسید که چطور ؟؟ بقیه در صفحه ۴۵

جواب

به نامه های شما

سلام علیکم خوانندگان و همکاران ارجمند مجله

باد عای سلامتی و صحتمند شما، به پاسخگوی نامه های رسیدن می آید هفته می پردازیم.

دوست عزیز ع وزین غو نیز اده

سلام آتشین ما نیز بدرقه راهتان «شعری و شکایتی» فرستاده اید، زیارت شد و از طبع نازکتان آگاهی یافتیم و بقول حافظ: من چه گویم که ترانای کسی طبع لطیف

تا بحدیست که آهسته دعا نتوان کرد

عاجزانه عرض می کنم که آشنیدن حقیقت و گفتن حقیقت ترسی ندارم و هیچی هم از رد نمیشوم که حقیقت زهر آلود را به گوش هوش بشنوم. این گفته ارسطو هنوز به قوت خود برای من از زشمند است «افلاطون نزد من عزیز است، لیکن حقیقت، از افلاطون نیز عزیزتر است».

نمیدانم این تشویق های بسی جاگی را هنرمند ساخته است؟ از قدیم گفته اند از تو حرکت از خداوند برکت و چه گاشته ایم که نمر بر داریم؟

در خانه نشسته ایم افلاک را می بینیم، از شعر و هنر میگوئیم ولی اندرین باب چیزی نمی خوانیم. سنگ ادبیات دوستی را بی وقفه بر سینه می زنیم اما نمیدانیم ادبیات در چه حال است؟ مسوولیت نویسنده و شاعر در این میان چیست؟

آیا شاعر با آگاهی شعر بگوید یا نه؟ اگر می گوید بلی، پس آگاهی خود را وسعت بدیم، آثار کلاسیک را مطالعه کنیم، جامعه خود را عمیق تر بشناسیم تا بتوانیم شعری در خور روزگارش ملت بگوئیم. اگر اینگونه نباشد بی مایه فطیر زده ایم و تیر به تاریکی رها کرده ایم... و حال لطف نماینده نامه بی تاثر بخوانید که به امید نشر آن روز شمار می نمود. بعد از تقدیم سلام های گرم، آتشین و دوستانه برای دوست عالی قدر و گرامی محترم پاسخگو! نخست از همه تو چه شما را بیک فرد شعر که از استاد خلیلی است معطوف می دارم:

شاخ گل گفتیم دست و ساعد ترا رنجه شد

بعد از این بر روی تو گلدسته می گوئیم ما

محترم ما! بذیر فتن انتقاد یکی از مرمه خصایل ستودن جوان است (گو یا پیران انتقاد بذیر نباشند) زیرا انتقاد در اصلاح عادات (تنها عادات) رول ارزنده را بازی میکند. اما... (به نظر شما جواب نویسنده غلط میگوید، راست میگوید برادر.)

آیا کسی را سراغ دارید که در اسرع وقت یک ادیب و نویسنده چیره دست شده توانسته باشد. (خود مروری در احوال هنرمندان و دانشمندان نمایند و ببینید که کسی در اسرع وقت ادیب و نویسنده شده است یا خیر؟) نه هرگز نه. (از کجا دانستید؟ ناخوانده غیب می گوئید) تپ و تلاش به کار دارد (این گوی و این میدان) قوانین و کتب ادبی را باید مطالعه کرد (قوانین ادبیات را من نمی فهم) طوری که از مقوله جویندگی یابند است، بر می آید، انسان اگر سعی مداوم نماید (سخن همینجا است، اگر سعی مداوم

نماید تشویق به سراغش خواهد آمد نه اینکه به انتظار تشویق بنشیند) می تواند منحیت یک نویسنده را لیست و با درد، در اجتماع خدمات شایانی را انجام دهد.

ولی جناب شما (پاسخگو را میگوئید) قسمیکه از نبشته تان هویداست، از این حقیقت چشم پوشی و انکار و رزیده آید (در شوره زار کس تخم نمی ریزد).

محترم ما! چنانچه از حدیست گهرین رهبر عالم اسلام که گفته اند: «الحق مرو لو کان درا» برمی آید واقعا حقیقت و بیان او خیلی زهر آلود است (راستش را بگویم برای من شنیدن حقیقت و اظهار بیان آن زهر آلود نیست، گرنه می شنیدید تغییر ده قضا را) در قسمت اخیر نبشته تان ملاحظه شد دعا می کنیم رشته دوستی و همکاری ناگسسته بادا (حالا نیز همین دعا بر زبان مان جاریست) ما با کمال احترام دعا می کنیم (منست می گذارید) ولی... (راست و درست نگویم، فقط تشویق بنمایم)

درفر جام سخن اظهار آرزو مندی مینمایم اگر دوست ما هر یک محترم فروتن و شاداب دست به دستبرد ادبی زده اند، لطفا با تمام شواهد و اسناد اصولی محاکمه نمایند (من ایسانسه حقوق قضا می نیستم، فاکولته ادبیات بخش ژورنالیسم خوانده ام) و رنه شخصاً جناب شما به سهو خود اعتراض اف نمایند (به کدام سهو؟ مغز برتراز کامپیوترم! چنین سهوی را یاد داشت نکرد. است خدا کند آزرده نشند. باشید) و اینک نمونه بی از کارتان:

سزد بودن زبان درد مندان ریالی شاعری هرگاه و بیگاه آیین ما بود اخبار کردن هر آنکس که کشد از جیب خود آه (ریالی شاعر کیست؟ چگونگی شاعری است؟ زور نا لیستان میگویند گزارش اخبار بدوش ماست. از جیب و کیسه در هم و دینار می کشند نه آه. از بقیه میگذرم و خاک پر دهنم که میگوئیم از نشرش معذورم دارید. به امید نامه و پیا می خدا حافظ. دوست عزیز محمد رحیم مجیدی محصل صنف سوم رشته جیولوژی پوهنخی زمین شناسی: سلام همکار ارجمند!

نامه بی را که درسی ام سرطان نکاشته بودید، چند روز پیش یعنی چهارم سنبله در یافتیم و در حیرت فرو رفتیم نامه بی از این نزدیکی به این ناوقتی میرسد، درست یکماه و چهار روز. خدای خیر بدهد و زارت مخابرات را، همکار ما بعد از اظهار لطف و دعا مینگارد: «به تاریخ هفت اسدسال ۱۳۵۷ مطابق بیست و هشت جولای ۱۹۷۸، در صفحه مسابقات و سرگرمی ها جدولی رسم شده بود که حل آنرا بدوش خوانندگان گذاشته بودید، چنانچه حروف

پاسخگو

از این نظر بن اسم و رسم پرسید ه اید ، چه بگویم که مرا نام چیست ؟ میترسم که چاپ عکس من ، مجله را از فروشنش نیا نداد و کسی بر سانشن را نکند ، آخر من از اهل کرشمه و ناز نیستم که صورت بکشم و دیگران دلبری بیا موزند . خیلی لطف در حقم روا داشته اید ، اگر فو تو ی ناز بیایم رابه چاپ نرسانم ، عذر من را بپذیرید . با تجدید دعا و سلام مو فقیتم شما همکار خوب و ارجمند را میخواهم ، بخت قرین تان باد .

دوست عزیز محمد یعقوب فراق

با سلام عرض شود که آن نوشته مطالعه شد لیکن متاسفانه که به آکا سی تان میرسانم ، مطلب «سرگذشت دوزن و یک باد بزن» از شما ت قلم مبارک شما نیست به شواهد گو ناگون آن ترجمه از کسی دیگر است . مابه گفتار و نوشتا ر بجای چو کی ، صد لی نمیگویم و همینگونه بجای مستخدم و نوکر ، کلفت نمی نویسم و همچنان داریم اینکار را می کنیم ، نیز نمی گویم بلکه از کلمه های داریم دارم و ... به این شکل هیچ استفاده نمی کنیم ، از شما همکار ارجمند صمیمانه تقاضا داریم که منبع ترجمه نوشته را روشن کنید تا مقایسه نماییم که آن ترجمه از کیست ؟ عجلالتا مطلب ارسال تان در صفحه برگزیده های ... همین شماره به نشر رسیده است و می توانید آنرا بخوانید ، با این تفاوت که ترجمه از شما نیست ، فرستاده آن شما هستید .

دوست عزیز محمد ظا — رابو بی متعلم لیسه عمر شپید .

سلام بدرقه راعت ، دوست گرامی . نامه مبارکت را همچون گذشته با پستکارت تاریخچه در یافتیم . امید داریم همکاری شما همیشه با ما باشد . بخوانید شکایت و حکایت آنرا که جالب و خواندنی است .

«با عرض سلام و احترام و به امید صحت و سلامتی تان و پیروزی های هر چه بیشتر شماکارکنان شرافتمند ، اینک قلم بدست گرفته و نامه دیگری را برایتان می نویسم .

دوستان عزیز ، باز هم شکایت های علاقمندان مجله محبوب بلند است که هفته نامه «ژوندون» به موقع از چاپ نمی برآید . و راست هم می گویند و ادعا شان صحت است زیرا امروز که این نامه را بشما می نویسم چهار سنبله است در حالیکه چند روز قبل شماره جدید را از غرفه فروش جراید بدست آوردیم تاریخش بیست و هفت سرطان بود خود فکر کنید هفته نامه ژوندون پوره سی و هشت روز معطل شده در حالیکه درین مدت سی و هشت روز پنج شماره دیگر باید از چاپ می برآمد

این درست است که مشکلات طباعتی فراوان است ، اما سخن درین جاست که چندی قبل از طریق را د یسو و تسو یز یون افتتاح بزرگترین دستگا ه طباعتی بنام «مطبعه حزبی» اعلان گردید و گفته شد که این مطبعه بزرگترین مطبعه در منطقه می باشد و به مصرف دو صد میلیون افغانی تکمیل گردیده است . که به این ترتیب باید از این بعد شماره های ژوندون به همان روز معین آن از چاپ برآید و افتتاح این مطبعه جدید و آنهم دو صد میلیون افغانی مصرف باید هدر نرود و از آن استفاده باید بعمل آید و نباید باز هم تمام کا رطبع به (مطبعه دولتی) داده شود . چه در غیر آن باز هم داد و فغان دوستان بلند خواهد شد .

خوب دوستان گرامی از گله گذاری می گذریم . در چند شماره ژوندون در صفحه جواب به نامه چند دوست ما از نشر نشدن اشعار و یادداشتان های شان (مربوط خودشان) داد و فغان های بیجا را سر داد ه بودند و بدون در نظر داشت اصل و محتوای مضمون شان خواستار چاپ حتمی آن گردیده بودند و جواب نویسنده محترم (شما را) به یاد انتقاد و دشنام گرفته بودند . که این بار بند قلم را بدست گرفته و از زبان آنها به شما حکایت می کنم . امید آنرا چاپ کنید !

بقیه در صفحه ۴۹

دارای نمرات مختلف بود مثلاًج ، ۱۰۰ نمره ، ۸۰۰ نمره ، ۳۰۰ نمره و ن به طور استثنای ۱۰۰۰ نمره ... متاسفانه درست یادم نیست که من درست حل کرده ام یا نه ؟

من حل آنرا همان طوری که شما هدایت داد ه بودید ارسال نمودم ولی هیچ نتیجه اش را ندیدم ، در حالیکه به گفته شما کسی نمی گسه بهترین نمرات را بگیرند به اساس قرعه برای شان جایزه داده میشود . خلاصه آرزوی من از شما اینست که لطفاً در همین جواب نامه ما را معلوم مسات دهید که نتایج آن مسابقه در کدام شماره ژوندون به چاپ رسیده است . راستی ببخشید در یکی از شماره های بعدی ژوندون عکس های چند تن از حل کنندگان که نسبت به سایرین نمرات بیشتر گرفته بودند به چاپ رسیده بود که در بین آنها عکس اینجانب نیز به چاپ رسیده بود ، ولی اینکه کدام شخص جایزه را گرفت و بیشترین نمره را اخذ نمود ، خبر ندارم .

خدا انصاف بدهد متصدی صفحه مسابقات و سرگرمی ها را که شما را به این جنگا ل و سوسه انگیز انداخته است . از سال ۱۳۵۷ وقت بسیار میگذرد و نمیتوانم دقیقاً اطلاع درستی برای تان بدهم . همین قدر میگویم که این صفحه جایزه و تحفه بی نداد و متصدی صفحه از چند سالی بدینسو ، تا جایکه من بخاطر دارم ، از دروغ مصلحت آمیز و مشتری باب استفاده میکند و سر همکاران خود را به این بهانه گرم نکمیدارد از متصدی صفحه مسابقات و سرگرمی ها خواهشمندم که در همان صفحه این معضله را حل نماید و علاقه مندان مجله را از کم و کیف آن آگاه سازد .

دوستان عزیز روشا نه رزین و حمید ه مبارز فارغ التحصیلان لیسه

حوا ی پلخمیری :

سلام بی نهایت صمیمانه پاسخگو را هم بپذیرید . بعد از لطف و مرحمت سرشار می نویسد «کارکنان محترم و گرامی از اینکه باز هم نامه های خواهرتان را جواب میدهید و مطالب را بنشر می رسانید ، باور کنید به اندازه تمام دنیا از نزدتان مسرور میشوم و با علاقمندی خاصی هر هفته احوال نشر مجله دلخواهم را میگیرم ... پاسخگوی محترم ... من بسیار زیاده به خودت احترام دارم و علاقمند به این هستم که با خودت آشنا شوم ... و اسمت را بدانم . اگر پیشنهادم را می پذیرد در صورت امکان فوتویت را نظر به خوا هش من به چاپ رسانید و اسم خود را هم معرفی دارید خیلی ممنون میشوم . گذشته از برگویی شروع میکنم به نوشتن مطلب انتخا بی ام :

شب تا نیاید قدر روز معلوم نمیگردد . شب از آن جهت قابل تحمل است که با مدادی در پی دارد . شب را نباید زشت دانست زیرا ستارگان امید در شب ظاهر میشود . شب اگرچه تاریک است ولی مهتابی هم دارد که نور می باشد . شب سحرگامه دلپذیری دارد که در آن دست دعا بسوی آسمان ها بلند میگردد و حاجت در دمنان بر آورده میشود . شب آسود ه بخوابید تا بیشتر کار کنید و بیشتر کامیاب بدست آید .

•••

موسیقی زبان آزاد هنر مند است که هر چه بخواهد ، بی ترس و خجالت به معشوق و بدنیا می گوید . موسیقی هر ملتی ، زبانی است که باید آموخت . موسیقی زبان و بیان آرزو ها و خواهش ها و درد های ناگفتنی است . موسیقی در خاطر ایجاد معنی می کند ، شعر معنی خاطر را به خوشی و خوشحالی می آورد .

موسیقی بهتر از هر سخنی دل را از مهر و شفقت یاز غم و خصومت به تپش در میاورد . ناله ها و شکایت ها وقتی بزبان موسیقی در آمد ، دلنواز و فرح بخش میشود .



ہک داستان از : فرینس کا کار
ترجمہ از : حجازہ

دوم

اپریل

«رناتہ» یہ وقت ہمیں برای صرف جای عصر حاضر نشد و ما فکر کردیم کہ نصیر از خرابی هوا است . اما در همان لحظه ای کہ من بہ خانم پیشنہاد کردم تا زیادتر از این انتظار نکشد و جای را بیاورد ، رنگ در صدا در آمد و «رناتہ» بکلی مرطوب تر از آب در عقب دروازہ ایستادہ بود . موہایش در اثر وزش باد در ہم ویر ہمندم خوردش از اثر خستگی و سردگی می لرزید . ہمینکہ درب را باز کردم باعجلہ و عذر خواهی گفت

خواہش می کنم مرا عفو کنید ، اما ہر چہ گوش کردم ، نتوانستم خودم را زود تر برسانم .

«رناتہ» آیا شما تمام رادہ را تا اینجایابی بیادہ آمدہ اید ؟ چرا در این هوای خراب و بارانی ہک تکمی نگر فیند ؟

او سر خود را تکان دادہ گفت :

خیر ، من بانکسی اہم . اما درجای کہ من بودم در مقابل باران کلام محل امنی وجود نداشت .

زنم سوال کرد :

شما کجا بودید ؟

«رناتہ» بہ آہستگی جواب داد :

سدر فیر ستان .

سجہ گفتید ؟ در فیر ستان ؟؟؟ در این ہر ای خراب ؟؟؟؟؟؟ برای چه ؟؟؟؟ می خواہم بروم کہ گئی . . . در انجا زنم جملہ خودرا قطع کردہ و «رناتہ» باز بہ آہستگی جواب داد :

«رناتہ» برای اینکہ امروز دوم اپریل است . اگر چہ من نفہمیدم کہ او برای چہ بغاطری

کہ امروز دوم اپریل است بہ فیر ستان بروم . اما ہک حس عجیبی مرا از سوال کردن زیاد تر مانع شد .

زنم اورا بہ تشناب رهنمایی کرد تا لباس خودرا کہ بکلی تر و مرطوب شدہ بود ، برداشتند . کمی بعد ہر سہ نفر در مقابل بخاری دیواری نشستہ و مصروف نوشیدن جای داغ شدیم .

مادیر از «رناتہ» سوال نکردیم و او در حال سکوت از خلای پنجرہ بہ باران نگریست . سکوت از خلای پنجرہ بہ باران می نگریست گفت :

اینکہ شما از من سوالی نمیکنید ، نہایت زراکت و مہربانی شما را نشان میدہد ، اما من فکر می کنم کہ از طرف من صحیح نیست تا نزد شما چیزی را پنهان کنم . آخر ما با ہم دوست هستیم ، ہمینطور نیست ؟؟؟

ان جملہ اورا قطع کردہ گفت :

«رناتہ» شما نباید چیزی را برای ما بگوئید کہ آن را باید نزد خود نگہدارید اطفال تان چطور هستند ؟

در حالیکہ تبسوی روی لبانش نقش بست گفت :

«شکر می کنم . آنها خوب هستند . اما من می خواہم باکمال میل این موضوع را برای شما قصہ کنم . میدانید ، بعضی وقت انسان می خواہد چیزی کہ او را رنج میدہد برای دوستان صمیمی خود قصہ کند و بہ این صورت از رنج و غم او کاستہ میشود .

زنم بیانہ های مارا دوبارہ از جای داغ برآورد . «رناتہ» بعد از سکوت کوتاہ بہ داستان خود چنین شروع کرد :

شما میدانید ، هنگامیکہ «ہائیس» مرد ،

من بسیار جوان بودم . وقتیکہ ما با ہم ازدواج کردیم ، بین ما عشق بزرگی موجود بود و در سہ سال اول هیچگونہ سایہ کنورتی خوشبختی و زندگی سعادت آمیز ما را مختل نکرد . . . دورتیا ، در سال دوم ازدواج ما متولد شد و «ہائیس» او را دیوانہ وار دوست داشت . بعد از انجام کار و وظیفہ در دفتر بہ عجلہ بہ منزل برمی گشت تا بتواند قبل از اینکہ طفل ما بخوابد ، چند دقیقه ای با او بازی نماید . در روزهای یکشنبہ آن دوازہمدگر جدا نماندی بودند . او تمام وقت بیکاری خود را وقف طفل خود میکرد . ما بہ ندرت از خانہ بیرون می رفتیم و در منزل می ماندیم . یارادیو می شنیدیم و یا کتاب می خوانیم و ہر کاری کہ میکردیم بایک توافق و ہمفکری مناسب و عالی اجرا می شد .

در این وقت هنگامیکہ انتظار طفل دوم را می کشیدم ، دفعات احساس کردم کہ «ہائیس» تغییر خورد . است . من خودم نمیتوانستم بگویم کہ این تغییر چہ وقت و چگونہ در او بوجود آمد و شروع شد .

اما من مطمئن بودم کہ حرکات و وضعیت او مانند سابق نیست . من گوشش کردم بیاد بیاورم کہ او چہ وقت برای مرتبہ اول از دفتر تہفون کرد کہ امروز نمیتواند برای صرفنام منزل بیاید ، زیرا مجبور است در یک مجلس رسمی ہوسسہ شرکت کند . من بدقت فکر می کردم . اما نمیتوانستم بیاد بیاورم کہ این موضوع چہ وقت شروع شد و بالاخرہ یک روز بطور واضح و صریح برام گفت کہ او مرا ترک می کند . مرا «دوروتیا» را و طفلی را کہ در انتظار او بودم .

من می دیدم کہ او از این سخنان خود خیلی رنج می برد و زجر می کشد و جرات ندارد بہ جہانم نگاه کند دانستم کہ گفتن این کلمات دفعات ، چندر برای او مشکل و نمانت فرساہ بود .

ہنگامیکہ از من خواہش کرد تا او را درک کنم ، یعنی چیزی را کہ خودش ہم درک کردہ نمیتوانست ، جہانش پر از آشک بود .

او دیوانہ وار عاشق یک زن دیگر شدہ بود و در مقابل این احساس خود در خفا خیلی جنگیدہ و مجادلہ کردہ و نا امیدانہ دفاع کردہ بود تا زندگی سعادت مندانہ خود را فانیل کوچک خودرا متلاسی و تپاہ نکند . اما بیپودہ ، عشق و دلربندی او بہ آن زن قوی تر از تمام چیزہا و زورمند تر از تمام احساسات دیگر بود .

من سوال کردم :

«او کیست ؟

در جواب گفت :

«تو اورا نمی شناسی . خواہش می کنم از من تقاضا نکن تا برایت بگویم ، او کیست چگونه است یا چطور او را شناختہ ام .

آنوقت دیگر سوال نکردم . بعد از اندکی خاموشی مدتش دفعات گفت :

«رناتہ» «رناتہ» خواہش می کنم فراموش نکن کہ ترا دوست دارم . من گفته نمیتوانم . کہ از او دورتیا ، را چندر دوست دارم ، من بسیار گوشش کردم . من ہر چہ کہ در توانم بود کردم تا عشق او را در قلب خود محفوظ بماند اما اکنون دیگر اہمیت ندارم اکنون دیگر جز تسلیمی چارہ ای نمی بینم «رناتہ» من مجبورم ترا ترک کنم .

من خاموشانہ می گریستم . آنوقت او دفعات دستہای مرا گرفت و گفت :

«رناتہ» گمان نکنی من دیوانہ شدہ ام اما بیک سوال من جواب بدہ . آیا می خواہی از او در خانہ ما بہ پذیرایی ؟ آیا اجازہ میدہی کہ او با ما یکجا زندگی کند ؟ این موضوع بہ ہمہ گامک می گذرد تا ما را نجات میدہد .

در حالیکہ از شنیدن سخنان او نزدیک بود دیوانہ شوم ، مانند دیوانگان خیرہ خیرہ بہ او نگریستم و گفتم :

«ہائیس» تو راستی دیوانہ شدہ ای این چیزی را کہ می گوئی وحشت آور است چطور جرات میکنی کہ

من دیگر نتوانستم چیزی بگویم ، بعضی گلویم ترکید . دیگر نمیتوانستم او را بہ پیش آنوقت بہ اطاق خواب دوبارہ و در راز داخل بروی خود بستم . «ہائیس» احوال شخصی خودرا جمع کرد و رفت بعد ہا شنیدیم کہ او با همان زن در یک شہر دیگر زندگی می کند و انتظار آن را دارد تا من پیشنہاد شلاق نہا ام . اما من اینکار را نکردم . اول از آن می ترسیدم کہ در محکمہ حاضر شوم و نتوانم اعصابم را تحت کنترل در آورم کہ این موضوع طفل دومی را کہ در بطن دانستم بہ خطر می انداخت بعدا ہم ہنگامیکہ طفل دو ہم کہ او نیز بسک دختر بود یاد شد ، دیگر وقت آن دانستم تا با موضوعات شلاق افکار خودرا مشغول بسازم از نقطہ نظر مالی کدام مشکلی ندانستم ، زیرا «ہائیس» در ہر ماہ یک چک حاوی مبلغ کافی برایم میارستاد ، هنگامیکہ شنید «بار بار» دخترم ، یعنی طفل دوم او نوادہ شدہ است ، یک سید گل بزرگ و زیبا برایم فرستاد کہ من آنرا رد کردہ دوبارہ برایش فرستادم .

چندین ماہ از این وقایع گذشت . آنوقت یک روز دروازہ باز شد و دفعات «ہائیس» در مقابلم ظاہر گردید . او خیلی خستہ و رنگ پریدہ بہ نظر می رسید . مدتی دوام کرد تا بالاخرہ توانست بر خود سلف گردد و چیزی بگوید . آنوقت با صدای ای لرزان و کلمات بریدہ بن گفت کہ او نمیتواند بدون من و طفلش «ہائیس» دورتیا ، بود ، زیرا «بار بار» هنوز نم شناخت (زندگی کنوز من خواہش کرد تا او را بہ بخش و دوبارہ قبولش کنم ، تا بتوانیم مانند گذشته بیک زندگی آرام و سعادت مندانہ ادامہ بدہیم .

من می توانستم خواهش او را رد کرده و بخواهم که فوراً منزل را ترک کند و برود. اما هنگامیکه سخن می زد و من به او گوش میدادم و صدای او را می شنیدم و به چشمان معزونی و خجلت زده او تگریستم ... در آنوقت بود که قلبم مانند ضربات چکش به نواختن شروع کرد ... و دانستم که هنوز هم او را دوست دارم . یگانه سوالی که کردم این بود : او چگونه میشود ؟

او در حالیکه مستقیماً به چشمان من می تگریست گفت :

«رنانه . . . » «رنانه» خواهش میکنم بمن کمک کن تا او را فراموش کنم . . . تو مجبور هستی بمن کمک کنی . . . »

من فکر کردم : «او هنوز هم او را دوست دارد» . اما این موضوع اکنون دیگر دلتنا برای من قابل ارزش نبود . یگانه چیزی که در این لحظه مهم بود ، احساس عشق من نسبت به او بود و اینکه او دوباره نزد من باز گشته بود ، در حالیکه آن زن دیگر را هنوز هم دوست میداشت . و این خیلی مهمتر از آن بود که آن زن را دوست نمی داشت و نزد من بازمی گشت ، من دستان او را گرفتم و آهسته به بستر کوچکی نزدیکش ساختم که طفل دوشم در آن خواب بود . او خود را بالای بستر کوچک خم نموده ، انگشتان کوچک «بارابارا» را در میان دستان خود گرفت و آنها را بوسید .

چند روز بعد یک نامه برای آن زن نوشت و در آن توضیح داد که چه واقع شده است . واز او خواهش کرد تا اموال و لباس های شخصیش را بفرستد ، او در نامه خود اظهار کرد که برای هر گونه کمکی که او به آن احتیاج داشته باشد حاضر و آماده است ، واز اینکه چنین کاری کرده بود ، تقاضای عفو و بخشش نمود .

من می توانستم درک کنم که نگاشتن این مکتوب وداع برای او چقدر مشکل و سنگین و ناگوار تمام شد . او بمن گفت :

«گمان نکن که او یک زن خراب است . او زنی است . خیلی خوب ، مهربان ، با شخصیت و وفادار ، و این کاری که اکنون من می کنم ضربه مدعی به او وارد خواهد آورد . آنوقت علاوه کرد :

«من خودم خیلی بدهستم «رنانه» . . . اگر فکر میکنم که بتوجه کردم . . . و اکنون به او چه میکنم . . . راستی که من ارزش شماها را ندارم .

او تقریباً یک هفته انتظار کشید . اما جواب نامه اش نیامد ، آنوقت بمن گفت : «این کار خوبی نبود که من کردم و آن مکتوب وداعیه را نوشتم . من آدم ترسوی هستم . آخرین چیزی که او میتوانست انتظار آن را داشته باشد این بود که من باید شخصا

با او روبرو شوم و موضوع را برایش تشریح بدهم و صمیمانه از او وداع کنم . آنوقت به او یک تیلگرام فرستادم و در آن متذکر شد که بروز دیگر بملاقات او خواهد آمد تا همراهش وداع کند و ضمناً لباس ها و سامان شخصی خود را بیاورد . او بمن گفت که با قطار تا آن شهر فقط سه ساعت راه است . و اگر قطار اول صبح را بگیرد تا ظهر دوباره برمی گردد .

«هائیس» روز دیگر منزل ما را ترک کرد . من هنوز در بستر بودم و او برای وداع رویم را بوسید این آخرین بوسه او بود . چند ساعت بعد دیگر او مرده بود . آن زن بایک تفنگچه در دست انتظار او را می کشید و به مجردیکه «هائیس» در چهار چوب چوکات دروازه ظاهر گردید ، بالایش شیر کرده بود .

در هنگام محاکمه که موضوع قتل مطرح گردید ، بسیاری از شاهدین تصدیق کردند که ناله «هائیس» یک ضربه شدیدی بر اعصاب

در محکمه به حیث شاهد دعوت شوم . اما می کردم . من حتی نمی خواستم که راپور های همواره در تعقیب من بودند ، در حالیکه من از دادن کوچکترین اطلاعی به آنها خود داری میکردم . . . من حتی نمی خواستم که راپور های محکمه را در اخبار و جراید ، که با عناوین درشت بچاپ میرسید . بخوانم . من نمی خواستم که دیگر هیچ چیز را بفهمم ببینم و یسا بشنوم پدرم برایم اصرار کرد که آن زن نظریه شرایط مساعد و اختلال روانی ، جزای قلیلی دریافت نموده است . احساسات عصبی و روانی ناشی از ضربه مایوسی ناگهانی ، فریب «هائیس» و بعضی علل دیگر ، تمام آنها از طرف هیات منصفه مراعات گردیده و قاتل را از مقابل مجازات تقیل و شدید نجات داده بودند .

اما برای من اکنون یک موقع مشکل فرا رسیده بود . اطلاق و من با پولی زندگی میکردیم که ماهوار پدرم برایم می فرستاد . اما پدرم مرد معمولی نبود . مبلغ مذکوره خیلی

اینکار را می کردم ، منزل را چه کسی منظم میداشت و اطفال را کی نگهداری میکرد ؟ «دورتیا» اکنون شامل مکتب شده بود . پدرم همیشه امید میکرد که من دوباره ازدواج کنم . اما من نمیتوانستم این کار را بکنم . حتی از فکر این عمل وحشت داشتم . خاطرات گذشته هنوز بسیار تازه بودند و خیلی می ترسیدم که دوباره ناکام و مایوس شوم . علاوه بر آن نمی خواستم . تا برای اطفال خود یک پدر اندر به خانه بیاورم .

امروز می فهمم که باید خانه کوچک خود را می فروختم و دو طفل خود را بجای می سپردم تا بخوبی تربیه و نگهداری می شدند . اما در آن وقت ، فکر می کردم که این وظیفه مقدس من است که خانه را برای اطفال خود نگه دارم تا در آینده یک پناه گاه درست داشته باشند . یک روز بمن یک کار بسیار خوب پیشنهاد



و بوده است ، زیرا او کوچکترین توضیح هم نداشت که «هائیس» روزی او را ترک خواهد کرد . او بعد از گرفتن نامه کنترل اعصاب خود را بکلی از دست داده و بعد از آن در گوشه ای خزیده که نه چیزی می خورد و نه چیزی می نوشید . متخصصین روان شناسی و طب در هنگام محاکمه و در مقابل قضات و هیات منصفه به صراحت اظهار کردند که وضع او در حال عمل قتل عادی نبوده . نمی توان

او را به قتل عمد محکوم کرد . به اساس این اظهارات وکیل مدافع او توانست تمام تقصیر را بدوش خود «هائیس» بیندازد . خدا را شکر که لازم نبود من نیز

ناجیز بود و ما میتوانستیم به سختی و مشقت به حیات خود ادامه بدهیم . من تمام روز با اطفال و کار های خانه مشغول بودم . حتی در روز های یکشنبه که رخصتی بود نیز مجبور بودم تا وظایف مادری و کارهای منزل را انجام بدهم ، زیرا هیچ کسی را نداشتیم تا بمن کمک کند . من حتی نمیتوانستم که برای چند ساعت هم اگر شود ، یک پرستار برای اطفال خود استخدام نمایم .

بعد از آنکه چهار سال بعد پدرم هم فوت کرد ، وضعیت ما خیلی وخیم تر گردید . من باید اکنون بهر صورت ممکنه یک اقدامی می نمودم تا پول بدست بیاورم . اما اگر

مسابقه فوتبال

در دور فاینل :

مسابقات جام دوستی فوتبال تیم های پوهنتون و کلوپ عسکری مقابل هم

قرار گرفتند

...

در مرحله بعدی انتخابات تیم باسکتبال از جمله پانزده بازیکن
دوازده نفر آن برگزیده شدند .

...

تیم پهلوانی افغانی برای انجام مسابقات دوستانه به اتحادشوروی
رفتند .

...

خوانندگان عزیز ما به خاطر
دارند که در شماره هفته پیش مطلبی
داشتیم پیرامون مسابقات فوتبال
جام دوستی و چند مطلب خوانندگی
دیگر. مسابقات فوتبال جام دوستی
که از طرف ریاست عالی ورزش و
کمیته ملی المپیک با شرکت شش
تیم فوتبال درستیوم ملی کابل
برگزار گردید که توجه زیاد ورزش
دوستان، تماشاگران و صاحب
نظران فوتبال به این مسابقات
معطوف گردیده بود و نوشته بودیم
که در شماره آینده شمارا بر نتایج
این مسابقات درجریان می گذاریم
اینک حسب وعده می پردازیم به شرح
مطلب خویش در اطراف این
مسابقات .
شش تیم شرکت کننده با در نظر

شکل بگیرد بعضی هارا عقیده بر آن
بود که تیم پوهنتون کابل در مسابقات
حصه نمی گیرد ولی منسوبین تیم
پوهنتون موفق شدند پیروزی بیشتر
به مقایسه مسابقات قبلی خوبتر
و بهتر درک کرده با هوشیاری تمام
به حیث یکی از مدعیان سرسخت
جام در قطار شش تیم بر قدرت
فوتبال کابل پا گذاشت و اینبار
یک دید وسیعی و طرح پلان خوب
و دقیق بر جوانب طرز کار بازیکنان
شان موفق شدند پیروزی بیشتر
داشته باشند و به حیث یکی از
مدعیان کسب عنوان قهرمانی حریف
بر قدرت تیم کلوپ عسکری شود
این تیم در دور اول مسابقات
بازیهای شانرا مساویانه پایشان
دادند به این معنی که بایک برد و یک
باخت صرف تفاوت بین گول های
زده و خورده بودن نسبت به تیم های
هم گروپ شان .

تیم اکادمی خاندوی کهدر
مسابقات جام خیبر مو قف خوب
داشت و یکتاز آن مسابقات بود.
درین مسابقات لاقلا نتوانستند از
از دور اول به دور دوم پا بگذارند
به عوض آن تیم کابورا نتیجه بهتر
داشت و تیم کابورا در دور اول
مسابقات از گروپ ب مقام اولی را
حایز شد و در دور سیمی فاینل با

بازیکنان تیم مربوط و سایر تیم
های مسابقات پیشین که بنا م جام
خیبر یاد شد. درین رخداد در طرز
کار بازیکنان شان شیوه تازه رادر
چند مسابقه پیاده نموده بودند آنها
سعی داشتند شیوه حمله را به دفاع
ترجیح دهند و خط دفاع شانرا
نیز تقویت خوب بخشیده و بازیکنان
خط مهاجم از آغاز دیدارها الهی
پایان دور اول حملات دسته جمعی
رادر خطوط چپ و راست گوشه
های میدان بیشتر استفاده برده
باین گونه درگیری هاتوا نستند
دور اول را با درخشندگی و مهارت
پیروز مندانه پشت سر بگذارند
و بحیث مدعی کسب مقام قهرمانی
حریف خوب بر نده اول
گروپ دوم شود . تیم فوتبال
کلوپ ورزشی قوای مسلح در دور
اول مسابقات در دو دیدار که انجام
دادند سه بار قوای مسلح را به گول تیم
های مقابل تحویل دادند و مجموعا
چهار امتیاز بدست آورده و در صدر
جدول نتایج گروپ جا گرفتند.
تیم پوهنتون کابل با موجودیت
بازیکنان برارنده و با مهارت در بین
تیم های فوتبال کابل از شهرت
و محبوبیت زیاد برخوردار بوده
بیش از آنکه مسابقات جام دوستی

گیری روحیه قوانین و مقررات و
پروگرام تنظیم شده اداره برگزاری
مسابقات کمیته ملی المپیک دیدار
های شانرا با استفاده از تاکتیک و
تخنیک و با ملاحظه به طرز دیدارهای
قبلی به خاطر جاگیری در صدر
جدول نتایج این رویداد دور اول را
به داخل دو گروپ پیش بردند .
که انجام دادن چند مسابقه محدود
ولی پر تحرک و تماشا می برای
تماشاگران و علاقمندان آن خالی
از دلچسپی نبوده بازیکنان پس
تلاش و با تجربه این تیم ها در نهایت
سعی و کوشش شان بر جا لب بودن
مسابقات رنگ تازه بخشیده بودند
در مجموع همه تیم های شرکت
کننده منسوبین تیم فوتبال قوای
مسلح با در نظر گیری طرز بازی

های بیشتر به نفع شان به خاطر
پیروزیهای اضافه تر در مسابقات
بعدهی شان ببرند .

جودو بازان جاپان در يك مسابقه
قهرمانی که اخیرا در کشوراندونیز
یا برپا گردید بیشتر مدالها را
تصاحب کردند و به مقام قهرمانی
آن مسابقات رسیدند .

درین مسابقات ورزشکاران
جودوی کشور های اندونیز یا -
کویت - بنگله دیش - تایوان -
هانگانگ ، فلپین و جاپان شرکت
داشته و اشتراک کنندگان مسابقات
شانرا بادر نظر داشت مقررات
و بر نامه ترتیب شده با حضور
هزاران تماشاچی علاقمند این
ورزش انجام دادند که در نتیجه تیم

چندی قبل يك تیم پهلوانی با
عضویت ترینر ها و منسو بین آن
برای انجام یکسلسله مسابقات
دوستانه عازم اتحاد شوروی شدند.
این سفر دوستانه و حسن نیست
تیم افغانی به کشور دو ست شمالی
ما اتحاد شوروی به اساس قرار
داد کلتوری بین مقامات افغانی و
شوروی صورت گرفته است و در
چنین رفت و آمد های هیئات های
ورزشی افغانی به کشور دو ست
ما اتحاد شوروی علاوه بر انجام يك
سلسله مسابقات دوستانه چند

بودیم که ریاست عالی ورزش چندی
پیش مسابقات انتخابی باسکتبال
زاین یکمده تیم های پرازنده
باسکتبال موسسات و کلوبهای
ورزشی دایر نمود که این مسابقات
بعد از چند هفته پایان یافت و هیات
ارزیابی در پایان بانزده باز یکن را
برگزیدند و به آنها با استفاده از
پروگرام تمرینی فرصت دادند بر
مهارت های شان بیفزایند و قرار
بر آن شد که بعد از چندی از بین
بانزده بازیکن دوازده نفر آن به
حیث اعضای ثابت تیم برگزیده می
شوند و چندی پیش زه آن قرار

تیم پوهنتون کابل رو برو شد که
درین دیدار بازی سه صفر بر نفع
تیم پوهنتون انجام پذیرفت و تیم
پوهنتون کاندید مقام قهرمانی
گردید . تیم هندو کش نیز از جمله
شرکت کنندگان این مسابقات بود
آنها از دور اول به خوبی پیش
آمدند و شانس یافتند تا در مرحله
سیممی فاینل حریف تیم کلوب
عسکری شوند که درین بازی تیم
کلوب عسکری با پیروزی بر تیم
هندو کش يك قدم جلوتر پیش
آمدند .



فوتبال های اشتراک کننده در مسابقات جام دوستی در آخر عکس یاد گاری گرفتند

جاپان از جمله همه مدالهای طلا
سه مدال را نصیب شدند و جای
اول را گرفتند . ورزشکاران تایوان
يك مدال طلا - هشت مدال نقره
و شش مدال برونز را تصاحب کردند
تیم هانگانگ يك مدال طلا - يك
مدال نقره و سه مدال برونز را مال
خود ساختند . ورزشکاران کشور
میزبان شش مدال نقره و شش
مدال برونز را نصیب شدند ،
کویت چهار مدال برونز ، فلپین دو
مدال برونز و بنگله دیش يك مدال
برونز را نصیب شدند .

بقیه در صفحه ۵۳

فرا رسید و دوازده بازیکن شایسته
تیم انتخاب شدند و برای ادامه
تمرینات درست و اساسی آنها

برنامه جداگانه پی ریزی شد تا برای
مسابقه تیکه پیش رو دارند تمرینات
شانرا مطابق به آن از سرگیرند:
تیم پهلوانی افغانی عازم اتحاد
شوروی شد .

• • •

و سرانجام بعد از چند دیدار دور
سیممی فاینل این نتایج رو نمسا
گردید که تیم های پوهنتون کابل
و کلوب عسکری برای کسب عنوان
قهرمانی و تیم های هندو کش و
کابورا برای کسب عنوان سومی
دیدار های جداگانه را انجام دادند
در مسابقات انتخابی باسکتبال
دوازده تیم برگزیده شد .

طوریکه در شماره قبل نوشته

از میان فرستاده های شما

فرستنده : محمد یعقوب فرا ق

کمی دورتر از پایتخت در دامنه تپه های سرسبز قرنهای پیش از این در کاخی باشکوه فیلسوفی زندگانی میکرد بنام (جوآنک) که تنها دلخوشی او در سراسر زندگی هم صحبتی با همسر سوم و مطالعه تعلیمات استادش (لائوته) بود ...

جوآنک نیز چون همه فلاسفه آنهایی که با بدیده های ناشناخته خلقت سروکار دارند بختش تا آنجا که مربوط به ازدواج است چندان سپید نبود ..

همسر اول او بلافاصله پس از دوام رخت از عالم هستی پست .. همسر دومش چون زن ناخلف از آب درآمد، لاجرم پیمان هم بستگی جاودانی را با او شکست ...

اما همسر سوم او - با نو تی - ین به منزله چشمه گم گشته ای سراب آرزوهای جوآنک را سیر آب کرد جوآنک در کنار (تی - ین) واقعا احساس سعادت و خوشبختی میکرد و دیدگان جستجوگرش از اومی با تمامی این احوال روح پرسشگر خواستند تا پاره ای از اوقات را دور از اشیانه گرم خانواده به سیاحت در کنار جلگه ها، کوه ها، چمن ها، دمن ها و در گورستانهای تک افتاده و دهات بی نام و نشان بپردازد .

در یکی از همین سیاحت ها بود که تصادفا گذرش به گورستانی افتاد و در آن گورستان در کنار گوری که هنوز سنگینی سنگ گور خاکش را خراب نکرده بود. زن زیبا روی سیاه پوشی را دید که داشت با کمال متانت و با دیدگانی اشکبار

با باد بزنی نه چندان زیبا و چشم گیر خاک گور را باد میزند .

(جوآنک) فیلسوف بود و یک فیلسوف نمیتوانست از دیدار این منظره حیرت انگیز دچار دگرگونی نشود اولاً بود می فهمید که فلسفه این کار چیست .

جوآنک فیلسوف بنامی بود و همه او را می شناختند . (جوآنک) به طرف زن سیاه پوش رفت و مو دبانه پرسید .

خانم میتوانم بپرسم که چه کار میکنید زن سیاه پوش نگاه می اشک الودش را به طرف او بر گرداند و گفت :

جناب جوآنک ، حقیقت اینکه در این گور همسر من ارمیده است . او مرد احمقی بود آنقدر احمق که چند لحظه قبل از تسلیم شدن به مرگ از من خواهش کرد تا هنگامیکه خاک گورش خشک نشده تن به ازدواج با کسی دیگر ندهم . من هم قول دادم و اکنون سه روز است که بی تاب و بی خواب منتظر خشک شدن خاک گورش هستم و تصمیم گرفتم با کمک باد بزنی خاک را خشک کنم .

بالاخره او همسرش بود و من نمیخواهم آخرین خواهش او را نادیده بگیرم .

(جوآنک) ساکت ماند به فکر فرو رفت که (عشق) مفهوم چند جانبه ای دارد در حیرت بود که با این زن چه کار کند ؟

بالاخره به سخن آمد و گفت : بانوی من ، میدانید که من تنها اندازه از قدرت آسمانی بهره دارم اجازه بدهید من با استفاده از باد بزنی شما کار شمارا زود تسریه پایان دهم .

خواهش میکنم ... البته هر چه زودتر این خاک گور را خشک کنید وصال به یک عشق آسمانی را تا ابد بشما مدیون خواهم بود .

(جوآنک) باد بزنی را گرفت و با قدرت پنهانی که داشت در عرض چند لحظه خاک گور را یکسره از رطوبت پاک کرد .

زن عزا دار با بدین اینکه در عرض چند لحظه خاک گورش خشک شد و با احساس اینکه اینک میتواند بگریه کند به آغوش معشو قش پناه ببرد با

مسرتمی وصف ناپذیر از جاپرید و گفت :

جناب جوآنک ، خدا میداند که نمیدانم چگونه از شما سپاس گزاری کنم گاش اجازه میدادید به عنوان قدر شناسی همین باد بزنی ناقابل را بشما یادگار میدادم ... همراه با یکی از سنجاق های سرم .

(جوآنک) شاید از ترس همسرش سنجاق سر را پذیرا نشد . اما باد بزنی را برداشت از زن سیاه پوش خدا حافظی کرد و غرق تفکرات تب آلود عازم خانه شد .

بلافاصله پس از رسیدن به خانه (جوآنک) به کتابخانه خود پناه برد روی چوکی تکیه زد و بعد ناخود آگاه بدون آنکه حضور همسرش را احساس کند آه عمیقی کشید .

همسرش تی - ین با تعجب از او پرسید :

چرا آه میکشی ؟ این باد بزنی از کیست ؟

(جوآنک) جریان زن سیاه پوش را مو بگو برای همسرش بازگو کرد . بانو ((تی - ین)) وقتی ماجرا را شنید بالحنی سرایا نفرت به آن زن خیانت کار شپوت پرست لعنت فرستاد و اضافه کرد که وجود اینگونه زنان مایه تنگنا زنانه مراقتند است .

(جوآنک) پس از آنکه همسرش از فرستادن لعنت فراغت یافت ، آه دیگری کشید و گفت :

صرفا با دیدن قیامت مردم نمی توان فهمید که در قلبشان چه می گذرد ... همسرش که این جمله فلسفی را به منزله یک توهمی - مستقیم تلقی کرده بود با عصبانیت فریاد کشید .

تو چگونه به خودت حق میدی که همه زنان را چون آن بیوه زن پست فطرت یکسان بدانی ؟ در حیرتم که وجدان تو از این اتهام هستی سوز ناراحت نیست .

(جوآنک) با خونسردی لب به سخن گشود .

این همه ناراحتی چه معنی می تواند داشته باشد . به جای عصبانی شدن ، به من بگو آیا چنانچه من دعوت حق را بیک بگویم تو میتوانی پنجویا حداقل سه سال پس از مرگ من بیوه بمانی ؟

زن جواب داد :

برای یک زن شرافتمند وفا دار شوهر دوم مفهومی ندارد . اگر سرنوشت چنین بود که مرا تنها بگذاری سه سال یا پنج سال که هیچ ، من تا پایان زندگانی سوگوار خواهم بود و حتی در خواب با مرد دیگر روبرو نخواهم شد .

همسر عزیزم ، اینقدر مطمئن حرف بزنی ... پیش بینی پاره ای از مسایل چندان آسان نیست تصور می کنی زنها هم مثل مردها فرصت طلب و دمدمی مزاج و هوسران هستند ، خیر ، زن مثل یک زین است یک زین که فقط با در نظر گرفتن تنها سبب اندام یک اسب ، فقط یک اسب و هیچ اسب دیگر ساخته شده است .

(جوآنک) دیگر منا سب ندیدد بحث را بیش از این ادامه دهد . با قیامت ای حق بجای نب ضمن عذر خواهی از همسرش باو گفت . من منظوری نداشتم .

بشرافت و وفا داری تو ایمان کامل دارم اما از آنجا که آن زن این باد بزنی را بمن یادگار داده اجازه بده آنرا بر دیوار کتابخانه ام بزیم ...

بالاخره یادگار بست و بودنش ضروری به کسی نمی رساند .

چند روز بعد بر حسب تصادف روزگار - (جوآنک) گرفتار بیماری ناشناخته ای شد و بلافاصله در نتیجه ضعف و تب سرسام آور بستری گردید .

روز دوم بیماری ، حالت مزاجی او تا سرحد مرگ پوخا بست گرایید ...

تا جاییکه (جوآنک) همسرش را خواست و گفت :

- به نظرم کار من در شرف پایان گرفتن است ... تنها می خواستم قبل از مرگ بتو یادآوری کنم که برای خشک کردن خاک گور من یادت نرود از آن باد بزنی استفاده کنی .

زن فریاد کشید .

همسر عزیزم خواهش میکنم در آخرین لحظات زندگی باشک و تردید نسبت به وفاداری خلل ناپند بر من با آغوش مرگ پناه مگر باتمام این احوال اگر باز همچنان

سرگذشت دوزن و یک باد بزنی

نسبت به محبت من مشکوکی من حاضر همین حالا در مقابل تو قبل از تو زندگی را با آیندگان بسپارم و خود بسرای باقی بشتابم .

(جوانك) بسختی میتوانست حرفهای همسرش را بشنود. مرگ در چند لحظه بیشتر فرصت نداشت بامشقت فراوان توانست بگوید . نه . نه . من با این کار را ضعیف نیستم خسته ام میخواهم بخوابم . بلافاصله پس از ادای این کلمات بود که (جوانك) وا پسین طیش قلب خود را بزمین تحویل داد و روحش بسوی آسمانها پیر- واز درآمد

بانوتی - یی وقتی عملا مرگ همسرش را لمس کرد . شیون آنچنان سینه سوز و رنج اسدوز سرداد که گویی خیال داشت با سیل سرشک راهی راکه همسرش چند لحظه پیش پیموده بود خود نیز پیش میگیرد .

صدای زاری و فغان اودرو دیوار کاخ ماتمزه را بگریه انداخته بود او همچنانکه میکریست در دل به خود اطمینان میداد که در باره آنچه به همسرش نسبت به وفاداری زن ها گفته بود شك ندارد و این شیون وزاری چند شب و روز ادامه داشت .

از آنجاییکه (جوانك) مرد سر شناسی بود صد ها نفر از مریدان او زن و مرد از اطراف و اکناف کشور برای شرکت در مراسم کفن و دفن او به کاخ ماتمزه او آوردند .

در بین کسانیکه - غمزه از این مرگ جبران ناپذیر برای دیویدار واپسین از (جوانك) به خانه آنها روی آور شده بود جوانی بسود خوش لباس و بلند بالا با قیافه ای بی نهایت جذاب و دیدگانی افسونگر و تحکیم کننده که در دیدار نخستین انسان را بی اراده تحت تأثیر قرار میداد با ورود این جوان براننده سر پیشخدمت کاخ (جوانك) اعلام کرد .

- شاهزاده بین هو . فرمانروای ایالت تو . و بلافاصله پس از اعلام ورود شاهزاده ، خود او ضمن ابراز تسلیمت به خویشان جوانك گفت : من دوسال پیش طی پیامی از آن مرد بزرگ خواهش کرده بودم

که مرا بشاگردی خود در جهت کسب تعلیمات فلسفی مفتخر کند و اینک که باین نیت به اینجا آمده ام متاسفانه او را مرده می بینم . سپس شاهزاده به پاس احترام فوق العاده ای که برای استاد خود قایل بود بلافاصله لباسهای پرزرق و برق خود را بکنار افکند و لباس سیاه پتن کرد و در مقابل تابوت (جوانك) زانو زد و در حالیکه سعی میکرد اشکهای خود را کنترل کند گفت : استاد بزرگوار چکار کنم که برای زنده کردن مرد بزرگوار ی چون تو از من کاری ساخته نیست اما من یکصد روز تمام در اینجا خواهم ماند تا شاید سوگواری من قلب مجروح مرا اندکی التیام بخشد . . . پس از پایان این سخنان دلخراش شاهزاده از سر بر ست کاخ (جوانك) خواست تا از همسر (جوانك) اجازه شرفیابی بگیرد تا او با زبان قاصر خود مراتب هم- دردی خود را نسبت به این فاجعه جبران ناپذیر با او ابراز دارد .

بانوتی - یی به محض اینکه نگاهش با نگاه نافذ شاهزاده تلاقی کرد قلبش به لرزه افتاد . احساس غریبی تارو بود وجودش را منقلب ساخت .

بانوتی - یی گرچه ظاهرا عکس- العملی نشان نداد با تمام این احوال هنگامیکه فهمید شاهزاده قصد دارد یکصد روز تمام در خانه آنها باشد از صمیم قلب احساس خوشوقتی کرد .

روزها سپری میشد و آندو در حالیکه بر سر تابوت و چو نك زاری میکردند پیامهایی صامت به یکدیگر رد و بدل می کردند . پیام های که از تمایل شاهزاده نسبت به بانوتی - یی و عشق جنون آمیز تی - یی نسبت به شاهزاده حکایت داشت تا جاییکه بانوتی - یی احساس کرد که دیگر نمیتواند بیش از این راز سینه سوز پنهانی خود را در سینه باتش گشیده خود را از شاهزاده مخفی نگهدارد .

و بر حسب همین احساس بود که یک روز مشاور مخصوص شاهزاده را تنها به حضور پذیرفت و از او سوالاتی درباره شاهزاده کرد طی این سوالات بود که تی - یی متوجه شد که خوشبختانه شاهزاده تاکنون ازدواج نکرده است و با

شور و شعف زاید الو صفی که این خبر مسرت بخش در قلب او بوجود آورده بود پرسید .

آیا میتوانی حدس بزنی که او چگونه زنی را شایسته از دواج میداند ؟

مشاور شاهزاده گفت : زیباروی نجیب زاده ای چون شما تنها برای شاهزاده اثر دیده شده است این را جدی میگویند ، مطمئن هستید که این یک واقعیت است . آیا با قیافه پیر مردی چون من دروغ میتوانم تنها سببی داشته باشم .

پس اگر اینطور است قول می دهید که ترتیب نزدیک شدن هر چه بیشتر ما را با یکدیگر میدهید . شاهزاده با من درین باره صحبت کرده است او در آتش عشق شما میسوزد و تنها ارز ویش وصال شماست . اما مانع اقدام او در این جهت احترام فوق العاده ایست که او برای استاد جوانك قایل بود بنظر شاهزاده این کار روح (جوانك) را بعد از ابدی دچار خواهد ساخت . بانوتی - یی وحشت و نگرانی را مسخره تلقی کرد و از مشساور شاهزاده خواست تا هر چه زود تر با شاهزاده تماس بگیرد و او را از جریان امر باخبر سازد و نتیجه اش را بلافاصله با خود تی - یی در میان بگذارد .

فردای آنروز مشاور شاهزاده بحضور بانوتی - یی شرفیاب شد و طی یک عذر خواهی باو تذکری داد که صبر فنظر از آنچه آنروز با او در میان گذاشته موانع دیگری هم وجود دارد که اخذ این چنین تصمیمی را با اشتکالات فراوانی رو برو میسازد .

چه موانعی ؟ نخست اینکه به عقیده شاهزاده با بودن تابوت در مهمانسرا که بر حسب سنن دیرین مامیبا بستنی تا یکصد روز در مهمان خانه باشد برگزار می مراسم عروسی امکان پذیر نیست . ثانیاً او خود را کوچک تر از آن میداند در امر زناشویی جانشین بزرگوار مردی چون (جوانك) باشد و بالاخره مهمترین اینکه شاهزاده معتقد است از آن جاکه که این ناحیه در قلمرو حکومت او نیست او نمیتواند آنچنانکه شاهزاده شایسته شخصیت شما-

و همچنین مقام و منزلت خود اوست و وسایل عروسی را فراهم آورد . بانوتی - یی قیافه تعجب آمیزی گرفت و با لبخندی کنایه آمیز گفت :

این چیزها را شاهزاده در شمار مشکلات میگذارد . عجیب است تا آنجا که مربوط به تابوت است من همین حالا دستور میدهم آنرا به زیر زمین منتقل کنند . (تا بتوت بلافاصله از مهمانسرا بیرون برده شد) در مورد شخصیت جوانك هم باید بگویم که او جز فیلسوف هیچ چیز دیگر نبود و اصولاً من همیشه از مصاحبت مرد خشک و فاقد احساسات چون او رنج میبردم و اما در مورد ترتیب دادن جشن عروسی . گیریم که این ناحیه تحت نفوذ شاهزاده نیست مال من که هست من همه کارها را شخصاً بعهده خواهم گرفت .

درسی و یکمین روز مرگ (جوانك) بود که برده های سیاه یکسره از در و دیوار گنده شدند و بجای آن برده های الوان آویخته شد بهترین ارکسترها دعوت شد تا مراسم عروسی را هر چه بیشتر و باشکوهتر و طرب انگیزتر سازند . صد ها نفر از نجبای قوم دعوت شدند تا فردای آنشب در مراسم عروسی تی - یی و شاهزاده حضور داشته باشند فردای آنشب از قهقه های مستانه ، از تم دل انگیز موزیک ، از طنین بهم خوردن گیلانهای مشروب در کاخ (جوانك) محشری برپا بود .

بانوتی - یی لباس برا زنده ای باصند ها قطعه جواهر بتن کرده بود و آنقدر سر مست می نمود که توقف در یکجا برای او امکان نداشت او با بیصبری در کنار کا هنی ایستاده بود متصل باها یش را جا بجا میکرد . شاهزاده اندکی دیر کرده بود بالاخره شاهزاده آمد فریاد شوق و شور مدعوین ساکن بزرگ کاخ را که با صد ها دسته گل زیبا زینت یافته بود بلرزه انداخت .

بانوتی - یی سرازیا نمی شناخت هنگامیکه شاهزاده در کنار او ایستاد تا کاهن مراسم عقد را بر گذار کند او تقریباً داشت از فرط خوشحالی می گریست .

بقیه در صفحه ۴۹

روز استرداد استقلال سیاسی...

انقلابی خود صفوف رزمنده و انقلابی خود را فشرده تر گردانیم و با درهم کوبیدن باند های اجبر و صادر شده از خارج که فضای آرام و صلح آمیز زنده می ما را بر هم می زنند و می خواهند با ایجاد فضای ترور و وحشت باعث عدم رشد و تکامل سریع انقلاب پیروز- مند مردم ما گردند راه را برای تکامل انقلاب آزادی بخش میهن و مردم خود هموار تر گردانیم و با اجرای کار خلاق پرثمر و انقلابی جامعه خود را در ردیف ملل رافعه جهان قرار دهیم.

۴- دیدی گل یک تن از دهقانان زحمتکش کشور بعد از آنکه به نمایندگی از دهقانان زحمتکش کشور در حصول نصبت و دو مین سالگرد استرداد استقلال کشور راه مردم نجیب میهن تبریک می گوید چنین اظهار می دارد :

گرچه ماضیت و دو سال قبل در همین روز استقلال سیاسی خود را از سلطه انگریز ها حاصل نمودیم ولی نتوانستیم از استقلال اقتصادی برخوردار باشیم و علت آن راهم در وجود سلطه غیر مستقیم همان استعمارگران و استثمارگران قدیم و جدید و ریزه خواران دون صفت آن حامی توان سراغ نمود ما دهقانان کشور در طول مدت بیش از نیم قرن زمامداری خاندان نادری با آنکه زیاد کار می نمودیم باشکیم گرسنه و بدن برهنه امراریات می نمودیم و محصول کار ما مورد استثمار بی رحمانه کار فرمایان قرار می گرفت و یابیه جیب نتگین فیودلان و سایر مستبدان چاهه فرو می ریخت . دهقانان زحمتکش کشور از خود زمین نداشتند و در زمین دیگران و برای دیگران عرق می ریزانیدند کف دست آبله می نمودند ولی امروز از برکت پیروزی انقلاب آزادی بخش ثور ملیون ها دهقان کشور صاحب زمین شده است و در زمین خود کار می کنند و برای خودو جامعه خود عرق می ریزانند.

مگر اکنون آن هائیکه منافع حریصانه خود را در کشور ما از دست داده اند و سلطه جابرانه آن ها بر ما دهقانان و زحمتکشان کشور خاتمه پذیرفته است در تحت قومانده همان انگلیسی های استعمار گرو امپریالیست های ایالات متحده امریکا و بین المللی علیه ما زحمتکشان افغانستان حزب و دولت انقلابی ما توطئه می چینند و تحریکات خابنانه براه می اندازند تا به زعم خود باز با بکار بستن همان شعار قدیم «تفرقه به انداز و حکومت کن» مردم تازه به آزادی رسیده ما را بهم اندازند و با استفاده از نفاق و دورنگی میان مامانها از دست رفته شان را در کشور دو باره بدست آورند ولی غافل از آن اند که امروز همه زحمتکشان

دوران ساز خویش حراست نمایند .
رقیبه سعید معلم کورس سواد آموزی آمریت برق خیر خانه مینه راجع به مبارزات آزادی خواهانه زنان کشور گفتنی های دارد . وی می گوید :

تاریخ کهنسال جامعه ماها نظوریکه مشحون از کارنامه ها و حماسه آفرینی های پسران آزادیخواه و استعمارشکن کشور است مبارزات عادلانه و آزادی خواهانه شیریه زنان ایسن مرز و بوم نیز در آن مقام خاص وارجمندی دارد که کارنامه های افتخار آمیز عایشه ها ، ملالی ها و رابعه ها شاهد خوبی براین ادعای ماست .

بیاد آوریم این لندی معروف پشتو را که می گوید :

که به میوند کی سپید نه شوی .
خدا بزو لایه بی ننگی ته دی ساتینه
این بیت پر محتوا مصداق این حقیقت است که احساس وطن پرستی و آزادی خواهی چون خون در عروق و شر این شیریه زنان بانسپامت این دیار پر افتخار در درازای تاریخ جریان داشته است و جریان دارد .
آری ! زنان قهرمان و بانسپامت میهن ما همانطوریکه در گذشته ها برادران و پدران دلیر

دیگری یافتم تا اندازه اعتماد به نفس را در خود باز یافته بودم رفته ، رفته دامنه مطا لعاتم بیشتر شد و این مطا لعه باعث گردید که در مدت کمتر از یک سال انسان دیگر با شخصیت دیگر شوم و حالا که مدتی از آن میگذرد خود را مرعون نصایح استاد م می یابم .

بلی این بود شرا یطی که من داشتم که تمام آن زاد و تربیت ناد رست و ولدینم بود . فکر نکنید که جوان حق ناشناس هستم و از والدین خود بد گو یی و شکایت می نمایم . خیر منظور از یاد آوری آن اینستکه آنعد و ولدین که چنین رویه را در مقابل فرزندان خود می نمایند با ید بدانند که این رویه نا درست و این طرز پیشش آمد در مقابل فرزندان زندگی آینده آنها رابه تباهی میکشاند .

اگر آن روز ها پدرم وقتی که من نظر میدادم به دهنم نمی زد و اگر پدرم به حرف های من گوشش میکرد و بحیث یک پدر به خطا های من اشاره میکرد و مرا به حقایق زندگی آشنا میساخت من امروز دچار ناراحتی نمی بودم .

در آن آیا میکه دیگر همسالان و هم ردیف هایم سرشار از سعادت و خوشبختی بودند ، من

خود را در پیکار های عادلانه ضد استعماردر کار زار های برحق علیه ظلم ستم تنها نگه داشته اند و دوش بدوش آن ها دشمنه بر داشته اند امروز نیز با ابراز شپامت و دلیری ایکه خاصه ایشان است همدوش مردان انقلابی کشور به تقویت سنگر های مدافعین انقلاب می پردازند و با حماسه سازی و کار نامه آفرینی انقلابی در صفحات زرین تاریخ کشور خویش می درخشند و خاطره بجا می گذارند .

وی علاوه می کند : دفاع از وطن و حراست از استقلال وظیفه هر مرد وزن این دیار است و در این راه بر افتخار نباید میان مردو زن تفاوت گذاشت بلکه در شرایط حساس کنونی کشور وظیفه همه برادران ، پدران ، خواهران و مادران انقلابی و وطن پرست ما است که با ایجاد هر چه بیشتر وحدت و یگانگی کامل

مشت عمره خورده و نیرو مند خود را بر فرق همه آنانیکه می خواهند جامعه ما را به عقب برگردانند و انقلاب پیروز مند ثور و دست آورد های دوران ساز آن رابه شکست مواجه سازند فرود آورند و تگسازند دشمن به اهداف پلید و نتگین خود نایل آمده انسان الم دیده و تازه به آزادی رسیده میهن ما را الم دیده تر گرداند .

در کنج عزت از همه کس بریده بودم .
امروز من افسوس آن سالهای را می خورم که چرا نتوانستم خود را تجدید تربیت نمایم . و باز هم جای شکر است و صد ها و هزار ها بار سپاس به آن استاد م که شاید امروز به دنیا نباشد ولی نصایح آن مرا به زندگی امیدوار ساخت و از من انسان دیگری ساخت .

بهر حال خواهش من از تمام پدران و مادران و آنانیکه مسوولیت تعلیم و تربیت و پرورش کودکان و نو جوانان و جوانان را دارند اینستکه لا اقل در امور زندگی به حرف کودکان و نو جوانان و جوانان تان گوشش دهید تفاوتی نمیکنند اگر حرف های آن را بکار نمی بندید ولی بطور ظاهر به حرف های شان گوشش دهید ، هرگز نگوئید که تو نادان هستی (تو و این سخنان) ساکت باش و برای خدا زندگی را از دریچه واقعیت آن بنگرید امروز زندگی طوری است که محیط ما به جوانان سالم ، با دانش و با جرئت احتیاج مبرم دارند و این وقتی بر آورد میشود که والدین و وظایف پدری و مادری شان را به نحو شایسته ای انجام بدهند .

جوانان و روابط...

عزیزم ، وقتی ترا با آن وضع دیدم دوره های جوانی ام بیادم آمد ، دوره های که خیلی برایم مشکل می نمود ولی بالاخره با تصمیم و اراده توانستم که این موانع را خود برای خود ساخته بودم از پیشش پایم بردارم و زندگی تازه را آغاز کنم .

امروز بتو که تازه به زندگی جوانی پا گذاشته ای توصیه میکنم و بحیث یک معلم نه ، بلکه بحیث یک نفر که خود سر گذشت مانند ترا داشته است میگویم که این وضع را اگر ادامه دهی ترا به نابودی میکشاند . اگر زود و به موقع که همین حالا موقع آن است بخود نیایی و در رفع آن نکوشی شاید هرگز دیگر نتوانی موفق شوی . در حالیکه با نگاهی از حق شناسی به معلم خود میدیسم و یارای تشکر نداشتیم از معلم جدا شدیم ، با خود تصمیم گرفتم که نصایح استاد را بکار بندم از فردا شروع به کار کردم و خوشبختانه باز هم استاد فردای آن روز کتابی را به من داد تا مطالعه کنم ، هفته بعد خود را شخص

جواب به نامه ها

ای جواب نویسی :
دلم به کفیدن آمد . نزدیک است
از دستت دیوانه شوم . سرم دور
می زند ، تنم به لرزه افتاده ،
اعصابم کنترول خود را از دست
داده است .

چرا تو داستان ها و نوشته های
مرا

بلی ، نوشته های مرا ... که
گورکی و تو لستوی سال ها نزدمن
شاگرد بودند و از من نوشتن را
آموخته اند ، بلی نوشته های خوب
ونفر مرا که در هر صفحه اش
صد ها غلطی است چرا چاپ نمی
کنی ؟

بلی ، دلم می خواهد گلو یست را
بگیرم و خفه ات کنم .

بتو می گویم - آن شعر مرا ...
که نه وزن داشت و نه قافیه ...
آن شعر دیگرم را که نمیدانم
از که بود .

بلی بلی - و آن شعر سو می ام
زا می گویم که برایت فرستادم
که نمیدانم مصراع آنرا از کجا
گرفته بودم چرا بدستت چاپ
ندادی ؟

تو نمی شرمی فقط نوشته های
را که غلطی ندارد چاپ می کنی
و بس و دست نویسی های
اینجانب - یعنی اینجانب نویسنده
بزرگ ، شاعر توانا پرو فیسور
هنر و ادب ، که از کویچه اش
نگذشته ام چاپ نمی کنی ؟

اگر برایت شعر می فرستم که
وزن نداشت می گویی قابل چاپ
نیست . اگر شعری داشتم بدون
قافیه و زیبا بی باز هم از نشرش
بصرف نظر می کنی .

اگر داستان برایت بنویسم
که با اصول نویسنده گی مطابقت
نداشته باشد باز هم چیغ و فریادت
می بر آید که قابل چاپ نیست ،
نیست ، نیست .

اگر مضمون بی محتوا داشتم
باز هم از چاپش می گذری ، نمی
دانم تو چگونه مضامین و مطالبی
می خواهی ؟

ای بی شرم بی حیا !
چرا آن مضامین پر مفهوم آن
نویسنده را بچاپ زدی ؟
چرا شعر حافظ و سعدی را که
پر معنی است بچاپ می رسانی ؟

بلی ؟
مگر صد بار برایت نگفتم که
اشعار دارای وزن و قافیه و
سیلاب و داستان های خوب و پر
معنی و مضامین قابل استفاده را
چاپ نکن .
آیا فراموش شده ؟

و نگفتم که بیا و دست نوشت
های مرا که در هر سطرش ده
اشتباه و در هر دو سطر آن بیست و
پنج خطا و در صفحه اش صد ها
غلطی است پسند کن و به نشرش
همت گمار بلی ؟ بلی ؟ آیا فراموش
شده شد .

از یادت رفت . من نمیدانم من
دیوانه هستم یا تو ای سخن
ناشنو .

حق با شماست ، ملامت
هستیم . مطالبی که برای یک
شماره مجله تهیه میگرد و آنگاه

مرا حل دیگری را یکی بی دیگر
طی میکند ، از این قرار است .
مطالب تهیه شده همه بدست
ابریتر سپرده می شود و چهار پنج
روز به نزد او میماند تا حرف
بریزد ، بعدا بر وفق مواد کار شده
به شعبه تصحیح مطبوعه گسیل می
گردد . از آنجا به صفحه بست مجله
روا نه میشود . صفحه بست مجله
با همکاری امر چاپ انجام می
گیرد آنوقت از صفحه های بسته
شده آهنی پرو ف میگیرند و آنرا
برای تصحیح دوباره به مصححین
میسپارند که اینهم با خواندن و غلط
گیری ابر یتر دو سه روز در بر -
میگیرند . وقتیکه از زیر نظر
ایشان گذشت یعنی
۵۲ و یا ۵۶ صفحه مجله مطالعه
گردید ، آنگاه صفحات زیر

چاپ میرود و سه چهار روز دیگر
به چاپ آن ضرورت می افتد که
مجله از چاپ بر آید به همین ترتیب
مواد چاپ شده به صحافی مطبوعه
انتقال می یابد و از آن مواد سه
شماره برای سانسور بسته بندی

میکند و به وزارت اطلاعات
کلتور میفرستند . بعد از دو یا سه
روز ، اگر مجله مطلب مورد سوالی
نداشت ، امر نشر و توزیع آنرا می
دهند در غیر چند روز دیگری به
عذر میرود . همینکه امر نشر و
توزیع مجله داده شد باز دو روز
دیگر وقت کار بست که از شعبه
صحافی بر آید و بدست تحویلدار
سپرده شود تا به غرفه های
فروش مجلات برسد . من بینید
که یک دور کامل را می بینید
و بیچاره مجله از نفس می افتد .
اینروزها که مطبوعه حزبی افتتاح
گردید ، احتمال بهبود کار بسیار
میرود و جلو این پراگندگی هارا
خواهد گرفت ، زیرا هر چه فشار
کار از مطبوعه دو لتی کم شود ،
به همان اندازه مجلات سروسامان
میگیرند و بوقت معین خود از نشر
می بر آیند و این حال و روز را
تنها مجله ژوندون ندارد ، مجلاتی
را دیده ام که شماره ماه قوس
سال ۱۳۵۹ خود را به اسد سال
۱۳۶۰ از طبع خارج کرده اند . چه
باید کرد ؟ ببینیم چه خواهد شد ؟

والسلام

سرگذشت یک ..

اما متأسفانه شوق او را حادثه
ای غیر مترقبه در دل او کشت هنوز
کاهن لب به سخن باز نکرده بود
که ناگهان شاهزاده فریاد کوتاهی
کشید و باسر بزمین افتاد .

حال بانو تی - ین را با کلمات
نمیتوان توضیح داد تنها هما نقدر
باید گفت که او فقط نمرود .

تی - ین فریادی کشید روی
پیکر نیمه جان شاهزاده افتاد گریه
ای آن چنان شکننده سر داد که
گویی آب همه دریا ها واقیا نوس
ها یکجا از آبشاری نا هر پیسوی
مجلس عروسی سرازیر شده است .
تی - ین همانطور که میگریست
مشاور شاهزاده را خواست و علت
این پیش آمد غیر مترقبه را جو یا
شد مشاور شاهزاده با لحنی اندوه
ناک گفت :

بانوی من ، متأسفانه پاره ای ،
اوقات این حالت به او دست می
دهد .

پس در مانش چیست ؟
متأسفانه درمان او در این منطقه
امکان پذیر نیست .
چطور ؟

چون او را فقط باخوراندن مغز
مرده بی تازه حیات دوباره میبخشیم
واز آنجاییکه در این منطقه نفوذی
نداریم انجام این کار محال است ..

تی - ین در حالیکه سخت عصبانی
ورنجیده می نمود گفت :

مگر مرا هیچ حساب میکنیدیک
بار گفتم که اگر شما در این منطقه
نفوذ ندارید من دارم و حالا هم
مگر یادتان رفته که فقط سی و دو
روز از مرگ (چوانک) میگذرد .

پس از ادای این کلمات بانو تی
ین دیگر تردید را جایز ندانست او
از دهها پیشخدمتی که در
اختیار داشت کمکی نخواست ،
شخصا وسایل لازم را برداشت
ویکسره به زیر زمین رفت تا با باز
کردن تابوت و شکافتن سر همسرش
مغز او را برای مداوای عشق از دست
رفته خود بگیرد .
چند دقیقه ای طول کشید تا او

توانست میخهای قسمت فوقانی تا
تابوت را از جا بکند اما درست
هنگامی که میخواست از باز شدن
در تابوت احساس خوشوقتی کند
ناگهان بامنظره ای رو برو شد که
خون را در عروقتش منجمد ساخت .
شوهرش (چوانک) بدون آنکه
کوچکترین تغییری در قیافه اش
پدید آمده باشد با لبخندی مر موز
به او نگاه میکرد تی - ین خواست
فریاد بکشد اما (چوانک) او را به
سکوت دعوت کرد و گفت :
ناراحت نشو عزیزم هر چه
گذشت تصادف بود ... تنها در این
میان تو یک چیز را فراموش کرده
بودی و آن اینکه من تا اندازه ای از
یک قدرت آسمانی برخوردار بودم
متأسفانه همه آنچه گذشت برحسب
خواست من و ترتیبی بود که من
داده بودم . واما تا آنجا که مربوط
به ماندن من در تابوت است مطمئن
باش چیزی نشده فقط اندکی عرق
کرده ام خواهش میکنم آن باد
بزن را بیاور و کمی مرا باد به زن

برایشما بزرگترین پیوه ایم :

هر هفته یکداستان از ادبیات جهان

این هفته از ادبیات فلپین

کلپه در حال ایمان

از : آما دو . و . هرا ند ز

«آما دو . و . هرا ند ز» نویسنده متعدد نسل جوان کشور فلپین است ، داستان های او با طنز تلخ و گزنده بی که در آن موج میزند نمایانگر خصوصیت های یک جامعه طبقاتی بورژوازی است که در آن به آرا می میرود تا سرمایه سالاری جای انسان سالاری را پر کند «کلپه بی در محله اعیان» که در اصل زیرنام «مگسی در قدح شیر» به نوشت آمده است یکی از کار های تازه و بکر این نویسنده است که به وسیله سروش حبیبی بدری بر گردان شده و ما آنرا از یکی از شماره های سخن برای شما برگزیده و با مقداری تزیین و تصرف از نظر تان میگذرانیم .

خود را در آن قرار دادند .
 روز بعد هوا هنوز تاریک و روشن بود که به کار پرداختن زمین را از علف های خود روی پاک کردند ، آتش سینه سی هکتار زمین قابل کشت را میسو زانند و به سرعت پیش می خزید ، باندونگ پشت خانه اش به تماشا ایستاده بود و با هو شیاری مترصد بود که ببیند پایا ن کار به کجا میکشد .

او مرد خاك و آفتاب بود و از دیدن کار زراعت به هیجان می آمد دهقان خوش بنیه و سالمی بود ، شخم زدن زمین و ساختن آب بند و شکستن هیزم و آبیاری کردن کار همه روز ه اش بود ، گر چه پیش از پنجاه سال عمر داشت اما از چالاکی جوانیش چیزی کم نشده بود ، او علف های هرزه مزارع برنج را هرگز آتش نمیزد ، اما میدید که این کارگران برای پاک کردن این قطعه زمین آتش در آن زده بودند و کودی را که کمک خاک بود میسو زانند و ضایع میکردند ، این زمین دیگر به کار کشت نمی آمد و به مفت هم نمی ارزید .

روز سوم باندونگ دید که بولد و زر به کار افتاد ، دست انداز ها را صاف میکرد و غلتکی پشت سر آن می آمد و خاک برگر داند ه را میگو بید ، بعد از چاشت موتر ها سنگ خرد شده آوردند و روی زمین هموار پهن کردند و سنگ ها هم زیر رول کو بید ه میشد ، نل های آب را در زمین گور کردند و خطوط جا ده ها را گچ ریزی نمودند و کنار هر جا ده جوی کم عمق سمنتی ساختند .
 هنوز یک هفته نگذشته بود که

آنان غذاي خود را مي آوردند و بعضي ديگر خود غذا مي پختند ، مشترى هاي باندونگ و زنش هم همان ها بودند که روز اول با بودوزر آمد ه بودند .

باندونگ به زودي همه چيز را دانست ، قضيه از اين قرار بود که شرکتی مرکب از تجار و کارمندان عالي رتبه دولت زمين را خريده بودند و خانه هاي که در آنجا ساخته ميشد متعلق به اعضاي اين شرکت بود که همه از طبقه مرفه و ثروتمند بودند .

باندونگ از يکي از کارگران پرسيد :

سدر اين عمارت ها چه کسانى سکو نت خواهند کرد ؟

کارگر توضيح داد :

والله اين طور که ميگويند مي خواهند از همه ملت ها اين جا جمع کنند ، امريکايي ، چيني ، فرانسوي ، فلپايني و ... مشروط به آنکه پول فراوان داشته باشند ، هر يك از اعضا حداقل بايد سال سي هزار ه پزو ، عايد و نيم مليون هم در حساب بانكى اش داشته باشد .

باندونگ با حسرت گفت :

براي همين است که برايشان ميگويند گردن کلفت و شکم گنده اين طور نيست ؟

بلي ميگويند ر نيسن شان هم همان دون لامير تو لا درون ، است که خود شي هم حساب دارايي خود را ندارد و در کار قاچاق نيز بي همتا ست .

معلوم است ، آدم هاي خريول خوش سليقه هم ميباشند ، او حالا همسايه هايش را هم به ذوق خود انتخاب ميکنند .

مرد رو ستايي ادا مه داد : «اين مرد که لا مير تو نبايد آدم خوبی باشد . کار گر گفت : يعني چه ؟ ساگر آن چيز هايي که در باره ثروتش گفتي راست باشد ، دست ياک ندارد .

کارگر بالحن پر کنايه يسي گفت :

سدر اين دوره وزمانه دست ياک و مال حلال کجا ماند ه است ، اين آدم ميليو نر است و همين کافي ست که همه به وي احترام داشته باشنند ، مگر هزارها نفر نيستند که براي ميليو نر شدن ناموس شان را هم مي فروشنند و خون مردم را ميکنند ؟ از قديم

گفته اند گناه آدم بودارونواب آدم فقير يك از زش را دارد .

باندونگ نجوا کنان گفت :

حالا که من همسايه شانم ميخواهد خوششان بيابد و مسي خواهد بدشان براي من تفاوتی ندارد .

بلي - حق باشما ست ، اماخانه تو بيرون محوطه است ، خانه از خودت است ؟

معلوم است که از خودم است و با غرور و روي اين کلمه تقيه کرد و بعد ادا مه داد :

«من روي اين زمين بدنيا آمدم پدرم آنرا از پدرش به ارث برده ومن از او ، آنوقت ها اين زمين ها همه جنگل بود ، آنها درختها را انداختند ، صافش کردند و

خاکش را کود دادند و در آن دهند زراعت کردند .

باندونگ کلاهش را قاضي کرد

وديد از اينکه همسايه اين آدم هاي اسم و رسم دار شده است ناراضی نيست و در دل گفت :

اي کاش اينجا هم يك محله آباد بشود و اهالي آن غمخوار هم گردند ، هر چه باشد براي او و خانواده اش خوب خواهد شد .

آنها سه فرزند داشتند ، پسر بزرگش در شهر درس ميخواند و پسر کوچکتر پدر را در کارهاي زراعتي کمک ميکرد ، سومي هم دختر بود که در امور منزل مادر را همراهي مي نمود ، تنها دلخوشي شان اين بود که به اين زندگي آرام و بي نشيب و فراز خود ادا مه بود .

باندونگ گفت : «ما را ه سينما را هم بلد نيستيم و به اين تر تيب ميخواست خلوت آرام و بي شور و شر خود را توصيف کند .

باغچه خانه باندونگ پيش از يك هكتار زمين داشت ، کلبه کهنه يي از نئى مقاوم جلو آن ساخته شده بود . سال هاي متما دي سيل باران بر آن فرو مي باريد و آفتاب بر آن مي تابيد ، اما کلبه همچنان بر پا ايستاده بود ، باندونگ دوست داشت در اين کلبه زندگي کند تا در يکي از آن قصر هاي بر زرق و برقي ، زنش هم در عين فقر دل خوش و راضی بود .

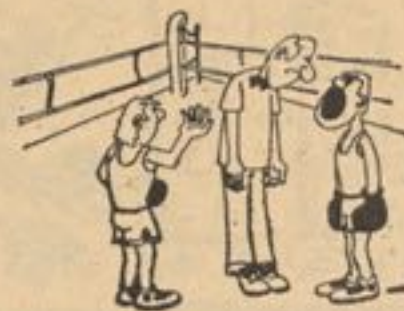
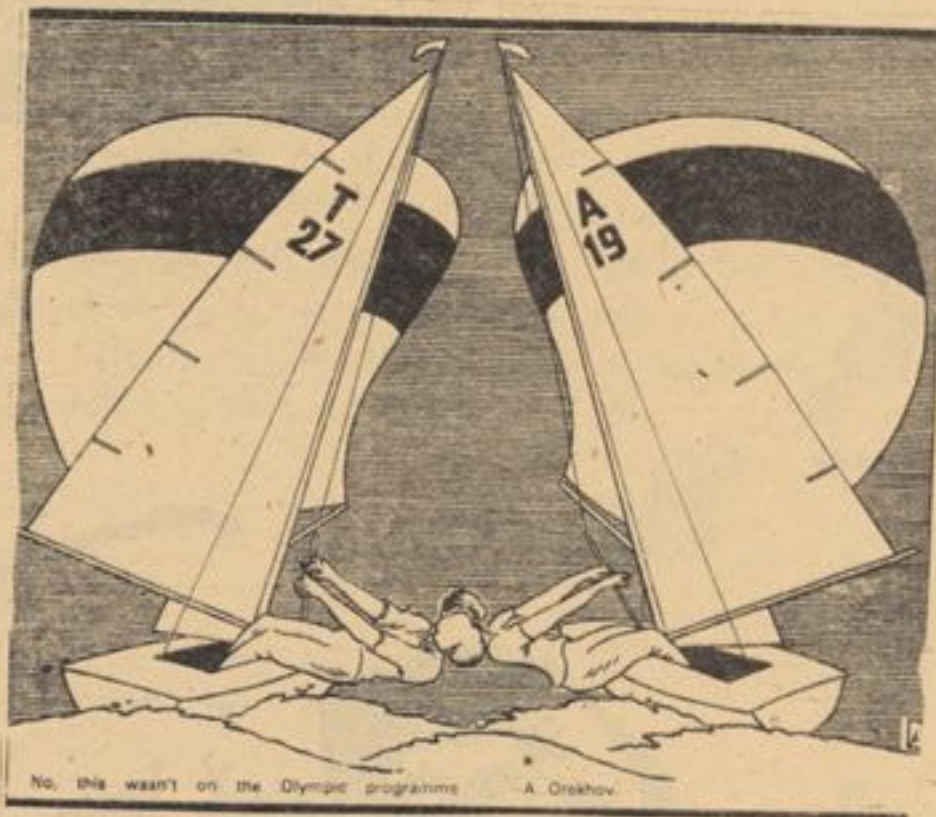
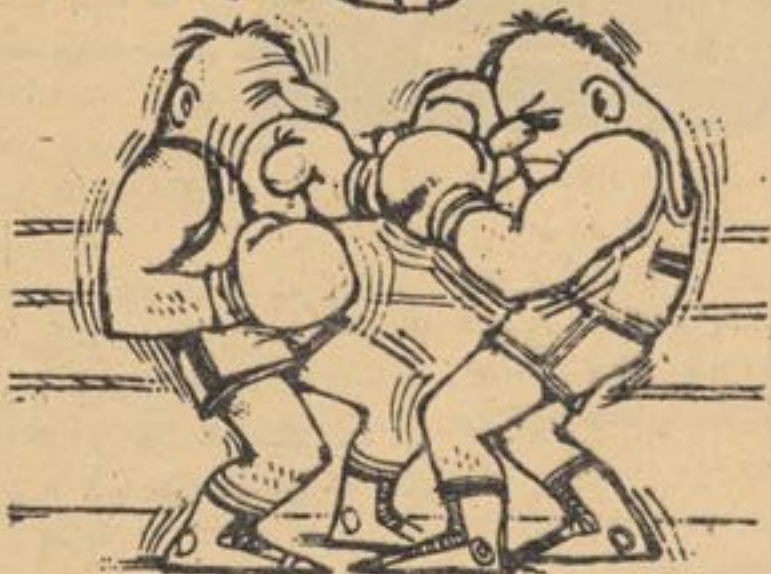
باقيدارد

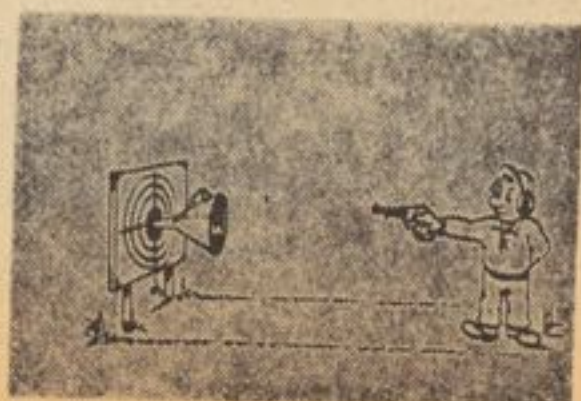
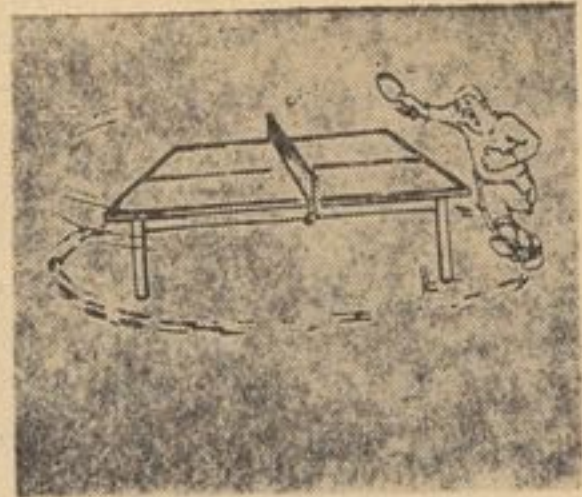
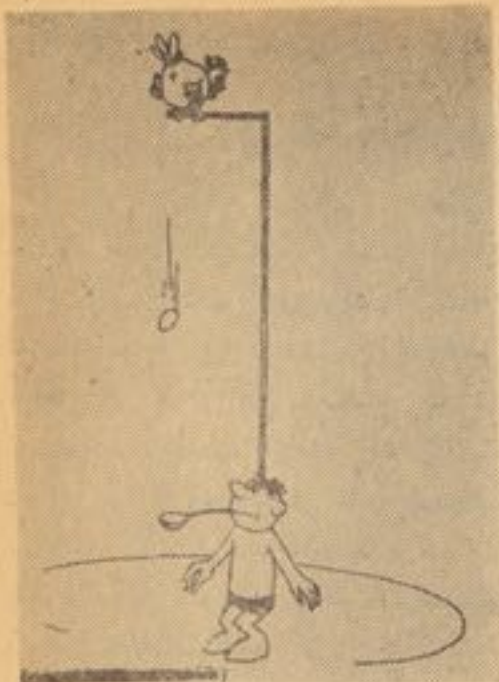


در این شماره کارتون

های ناب سپورتی را

برای شما انتخاب کردیم





ما کسیم گور کی

عملیات صحنوی با سنت های ساختمان سوژوی از تسلط نداشته با بازی پرسو ناز هامقابل همد یگر قرار داده شده که توسط چخوف بنا یافته اند بتاریخ در اما تورژی جها نی نشان داده شده اما گور کی با تفاوت پرسوناژ چخوف آنرا توسعه داده و عمیق تر ساخته است .

قهرمانان پیسهای گور کی منتها در جه در جبهه مبارزه دشمنانه و بدبینانه بدو قسمت قرار داده شده اند .

در اما تورژی گور کی مسایل تازه را مقابل هنر صحنوی قرار داده تیپ جدید ، روش جدید ، زندگی جدید و رومانیزم مخصوص بخود واز جانبی اشتیاق و نزدیکی موافق به صحنه و از جانب دیگر به خطا به دادن . ستینی سلاوسکی در باره آثار گور کی اینطور تعریف میکند .

پیسهای گور کی تیاتر را به ایده های تازه انقلاب و زیباشناسی سوسیالیستی که تا آن زمان از این مواد زندگی بهر نداشت آشنا ساخت . آنها از انقلاب پر حرکتی و اشتیاق انقلابی و حیاتی ، فلسفه عالی تصورات در روی صحنه ، بازی آرتیستیک ، گشایش راه های فصاحت را از اکتوران خواهان بودند .

اولین بار پیسهای گور کی بروی سن تیاتر اکادمی مسکو ظاهر شدند . هنر نو آوران این

دخپلواکی او آزادی...

که له میدانان به شاه را غلی کور دی خای نشسته بل وطن تهغه مینه .

یار می دجنگ نه بری راوې زه ور ته مخ کی سلا می ولاړه یه .

زما وصال د هغه چا دی چی په میړانه یی میدان گتلسی وینه .

د خپل نیکه توره را واخله ظالم دبنمن په اټک پوری کپه چی خینه .

زما هغه زلمی اشنا دی چی د بر چی خو که یی له ورايه پرک و هینه .

دا کبر خان غازی په توره وطن رها شو دبنمنان په ما تی خینه .

داؤ هغه افغانی احساس چی د افغانی بندو ، میر منو او پیغلو سره موجوددی او دا ستعمار ، استبداد او هر راز زور گیری په ضد نه یوازی خپل خان د قربانی میدان ته آماده کوی بلکی خپل نژدی عزیزان هم تشویق کوی او د هغوی په مرگ افتخار هم کوی او حتی د دوی په مفکوره دنیا او قاموس کی د نارینه و مرگ د توری او مبارزی یو خای سره ذکر کوی :-

که تبتیدلی په شا راغلسی په تا حرام دی د سر کو شنو و سر ونه .

خان د وطن جنگ ته تیار کړه یابه سر بایلی یابه لاندی کړی برجونه .

دنگ غیرت میدان کی مرشی چی جینکی دی په گودر صفت کویند .

د شونډو سور شربت به در کړم که له مور چله دی بگری را وړی وینه .

اوسه به راشو چی په پښتونویو کی د آزادی په هکله د یوی پښتنی مور احساسات څه رنگه دی ؟

حق به هیڅکله در پل نه کړم خو د غلیم په وینو سره نه کړی لاسو نه

خدایه بی ننگه زوی را مه کړی که یی دیدن پسی ړنده په سترگو

شمه داوی هغه پښتو لنډی چی په هغو کی د خپلوا کی ، آزادی ذکر په ډیرو پاراو لوړ احساس سره په کی راغلی و که څه هم د خپلوا کی او آزادی ذکر په پښتو لنډیو کی ډیر ، ډیر شوی دی ولی دلته دهشت نمونه خرواره په توگه وړاندی شوی . اوس به را شو چی افغانی شا عران د خپلوا کی په هکله څه وای یی :

د توری او قلم خاوند ، د پښتو د ادب پلار لوی خو شحال بابا فطرتا په آزادی او خپلوا کی مین پښتون و او آزادی د هر څه نه په هغه گرانه وه نویی په شعری سیلاب او ادشعارو په بحر کی تل دخپلوا کی ذکر موندلای شوی لکه په لاندی بیت کی :

آزادی تر پاد شا هیه لاتیروی کا چی د بل تر حکم لاندی شی زندان شی

چی هنر د سر بازی کاندی دتورو زه خوشحال خټک تر هسی هنر جار شم .

دروند او پیاوړی لیکوال استاد ارواښاد گل پاچا الفت د آزادی ډیر شعرو نه ویلی دی لاندی د شعر یوه نمونه چی د آزادی په باره کی یی ویلی ده وړاندی کوم :

په شپری کی ښه یم زه آزاد فقیر نه وریشمو کی چینجی غوندی اسیر په خمتا کښی آزادښه دی سل څله

له غلامه چی لباس یی وی حریر . دوز غنو په کیر دی کی که آزادیم آزادیم

یو ویننه به یی ور نکړم په کشمیر په و یچاره کی مرغه خاله کی خونیی وی

په قفس کی د سر و زر ووی زهیر زهیر چی مرغان په هوا وینم چرگ په ځمکه

را ته یاد داسارت شی بد تاثیر همیشه اسیر مرغه دی خوړل شوی او بټکی یی با لښت د خانو امیر له لیندی د اسارت ته چی څوک خلاص شی

بی وزرو په هوا یی لکه تیـــر ژوندون

ژوندون

ژوندون

ژوندون

ژوندون

ژوندون

ژوندون

ژوندون

ژوندون

شناهم ورزش...

بلی برای اینکه این ورزش سالم و مفید همیشه مورد استفاده قرار داشته باشد در بسیاری از ممالک جهان حوض های سرپوشیده وجود دارد که با آب گرم ملو می باشد . وعلاقمندان این ورزش در همه وقت و همه فصول سال مصروف تمرین این ورزش میباشند .

مدیر مسوول: راحله راسخ خرمی
معاون: محمد زمان نیکبخت
مهمتم علی محمد عثمان زاده
آدرس: انصاری و انبجوار ریاست مطابع دولتی- کابل
تلفون مدیر مسوول: ۲۶۸۴۹
تلفون توزیع و شکایات ۳۶۸۵۹
سوپربورد مطابع دولتی ۳۶۸۵۱
تلفون ارتباطی ژوندون ۲۱

اعلان

وشهرت جهانی

کار استادانه

دیزاین بی مانند

تماماً در ماشین‌ها و دستگاه‌های بی‌رقیب ساخت اتحاد جماهیر شوروی که در هفتاد و چار کشور جهان از طریق موسسه تجارت خارجی ماشین و اکسپورت صادر میگردد خلاصه میشود .

لست ماشین آلات : - ماشین حفاری هیدرالیسی و درک لاین ، ماشین های دستی نصب و بار ، ماشین های ساختمانی دستگاه آسیاب و جفله سازی ، ماشین ولوامز چاه و معادن کنی .



MACHINOEXPORT

SSSR MOSKVA





**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**